

کانون کمونیسم

آوریل ۲۰۰۹

نشریه کانون دفاع از کمونیسم

iraj.farzad@gmail.com

سر دبیر: ایرج فرزاد



www.kanoonekomonism.com

در صفحات دیگر

متن تایپ شده ۲ اثر دست نویس منصور حکمت:

در باره مذاکره و توافق کتبی
با اتحادیه میهنی

در نقد "مدخلی ها"

حقایق درباره کمونیسم در کردستان

بحث منصور حکمت در دومین سمینار
کمونیسم کارگری

اوت ۱۹۸۹

زلزله ایتالیا، زلزله بم

باز خوانی سنتهای ناسالم
ناسیونالیسم چپ

ایرج فرزاد

نگاهی دیگر به اوضاع سیاسی ایران

ایرج فرزاد

مشاهده برخی اتفاقات و تحولات در سطح سیاست در جامعه ایران، به نتایج و استنتاجهای مختلف و گاه متضاد انجامیده است. او باما این بار برخلاف پیامهای کلینتون و بوش در سالهای قبل، در پیام نوروزی خود علاوه بر "مردم ایران"، سران رژیم اسلامی را هم خطاب قرار داد. جمهوری اسلامی به سیاست مذاکره دولت کرزای با طالبانهای "معتدل" و حمایت غرب و آمریکا از این سیاست، روی خوش نشان داده است. غرب، رژیم اسلامی را به عنوان یک فاکتور دخیل در مساله فلسطین پذیرفته است و این فقط دولت راست ناتانیاهو است که به سیاست مشت آهنین در برابر جمهوری اسلامی ادامه میدهد. قرارگاه مجاهدین در "اشرف" به دلیل نفوذ سیاستهای جمهوری اسلامی بر دولت عراق و بر آمریکا، زیر کنترل نیروهای امنیتی عراق قرار گرفت و فشار برای اخراج نیروهای مجاهدین مراحل عملی را طی میکند. این به یک معنی تبلور دست کشیدن غرب و آمریکا از نیروی "منظم" و میلیشیای مسلحی است که در تلاش برای ساقط کردن رژیم اسلامی، مورد معامله و دادو ستد بود. همه این ها نشانه هائی برای پذیرش رژیم جمهوری اسلامی از جانب غرب به عنوان دولتی تثبیت شده است. تا جانی که به غرب و آمریکا برمیگردد، برنامه جایگزین سازی، استحاله، سرنگونی در اشکال "نرم" و خشن آن، از دستور خارج شده است و صف آرائی مردم و جمهوری اسلامی نیز دورنمای یک تقابل برای بریزشیدن رژیم اسلامی در معادلات و دخالتگریها و سناریوهای محتمل ناشی از این تقابل را در محاسبات غرب و آمریکا، حذف کرده است. به نظر من این استنتاجات واقعی نیستند. من تصور نمیکنم که موقعیت جمهوری اسلامی بسیار محکمتر از موقعیت دولت شوروی در پایان دهه ۹۰ باشد. از نظر اقتصادی، علیرغم تناقضات سرمایه داری دولتی و مکانیسمهای ناپایدار کنترل بازار در شوروی و اردوگاه آن، شرایط با وضعیت اقتصاد در جمهوری اسلامی اصلا قابل قیاس نیست. اقتصادی که بخش زیادی از منابع آن از درآمد نفت است و اساسا صرف حفظ و بقای نهادهای نظامی و شبه نظامی رژیم اسلامی میگردد. اقتصادی که از اختصاص سهم ناچیزی برای پرداخت حقوق معوقه کارگران و جلوگیری

زلزله ایتالیا، زلزله بم

شهرستان لاکویلا در ایتالیا، این روزها، دچار زلزله ای با شدت ۳ / ۶ درجه در مقیاس ریشتر شد. آخرین گزارشها تا زمان نگارش این یادداشت حاکی است که ۲۷۰ نفر جان خود و نزدیک به ۲۸۰۰۰ نفر خانه و مسکنشان را از دست دادند.

در زلزله بم در ۴ ژانویه سال ۲۰۰۴، که شدت آن ۶ / ۵ درجه در مقیاس ریشتر بود، طبق گزارشات رسمی ۳۵۰۰۰ نفر و به اعتبار آمارهای واقعی تر ۵۰۰۰۰ نفر جان باختند و شهر بم و ارگ قدیم آن با خاک یکسان شد. اگر قدیمی بودن بناهای شهر بم، توجه این میزان ویرانی است، قدمت شهرستان لاکویلا هم به قرن سیزدهم برمیگردد. تبدیل شدت زلزله در مقیاس ریشتر، به میزان شدت امواج زلزله در محاسبات لگاریتمی محاسبه میشود. به این معنی اگر در مقیاس ریشتر شدت از ۵ به ۶ برسد، شدت امواجی که زمین را تکان میدهند ده برابر اند. از این نظر مقایسه بین دو درجه شدت زلزله در بم و لاکویلا، درجه تکانهای موجی را در دومی بسیار بالاتر قرار میدهد. آمار تلفات و ویرانیه را در این رابطه مقایسه کنید.

با وقوع زلزله لاکویلا، گروههای وسیعی از داوطلبان به یاری مردم شتافتند و تیم های فوتبال اعلام کردند که درآمد حاصل از مسابقات لیگ ایتالیا را به زلزله زدگان اختصاص خواهند داد.

در جریان زلزله بم، سپاه پاسداران فوراً حکومت نظامی اعلام کرد و نه تنها از ورود سیل عظیم گروهای امداد داوطلب از مناطق جنوب شرقی و بقیه نقاط دور و نزدیک ایران به بم جلوگیری کرد، بلکه گروهای امداد خارجی را که به فرودگاه مهرآباد رسیده بودند، از عزیمت به منطقه زلزله زده بازداشتند.

"شهرک" ارگ جدید بم و مجتمع صنعتی آن که با هتلهای ۵ ستاره و ۴ ستاره و سه ستاره و پیس اسب سواری و دریاچه های آن، محل تفریح و سرمایه گذاری شیوخ خلیج است و سهام آن اساساً به جماعت کارگزاران سازندگی، از جمله "آیت اله" رفسنجانی و تخم و ترکه او تعلق دارد، در این ماجرا کوچکترین آسیبی ندید. خود همین مساله نشان میدهد که ایجاد مسکن مناسب برای ساکنان بم و محوطه اطراف ارگ قدیم آن، در این منطقه "زلزله خیز" امری ممکن بوده است.

بر ویرانه فاجعه و مصیبت زلزله، نکبت حکومت مشتی طفیلی و راهزن اسلامی، بر زندگی مردم این منطقه سایه گسترده و در میان تالانگریها و تاراج ثروت و اموال مردم ایران توسط این جنایتکاران مفت خور، قلبهای بسیاری که اکنون میتوانند کماکان بپزند، از حرکت باز ایستادند و زیر آوار و در کنار اعلام حکومت نظامی ارادل و اوباش اسلامی چشم از جهان فروبستند.

اگر کشتارها و قتل عامهای سیاسی سالهای ۶۰ و ۶۷، و سی سال امواج مرگبار قتلهای زنجیره ای هر مخالف و ناراضی و منتقد، دهها هزار انسان و مخالف سیاسی و فکری و "فرهنگی" را آگاهانه و توسط دادگاهها و حکام شرع زیر آوار مدفون کرد، زلزله بم در زیر سایه خفقان حکومت سپاهی و بسیج اسلامی آخرین ضربات قلب هزاران نفر را که کمکهای داوطلبانه صدها گروه داوطلب به نجات آنها همت کرده بودند، از طپش باز ایستادند. این رژیم را فقط باید بزیر کشید.

ایرج فرزاد

از بسته شدن مراکز تولیدی ناتوان است. و هر رژیم سرمایه داری که قادر نباشد حداقل، هراندازه پائین، ادامه زندگی بردگان خود را تامین کند و تولید سرمایه داری از پروسه انباشت در سطحی معقول بازماند، نه تنها در درازمدت بلکه در میان مدت، نیز، نمیتواند رژیم "متعارف" سرمایه داری در کشور مربوطه باشد.

یک مقایسه دیگر شبهه "بلوک" اسلام سیاسی با بلوک سرمایه داری دولتی، به نظر من در تفاوتی ساختاری تری است. اسلام سیاسی یک رگه ارتجاعی و حاشیه ای در بافت سیاسی جامعه ایران در طول سالها بوده است. عقب مانده ترین و حاشیه ای ترین و طفیلی ترین و درباری ترین عناصر جامعه ایران در متن جنگ سرد و سوار بر یک انقلاب واقعی و در نتیجه به خون کشیدن مردم به قدرت دست یافتند. بلوک شوروی اساساً در متن یک انقلاب واقعی کارگری قرن بیستم و با تبدیل بالاترین موازین و توقعات بشر زمان خود به قانون، به معادلات سیاسی افزوده شد. اینکه سرنوشت این انقلاب سوسیالیستی در ادامه خود در برابر آرمانها و سیاستهای ناسیونالیسم روسی شکست خورد، ذره ای از تفاوت بنیادی خاستگاه بلوک سرمایه داری دولتی و شبه بلوک اسلام سیاسی کم نمیکند. بلوک شوروی اساساً در مقابل تناقضات روبنای سیاسی دولتی که سرمایه داری را و مکتبسمهای بازار را "کنترل" و تحت "برنامه" در میآورد، با روند واقعی تولید سرمایه داری و روبنای "متعارف" تر آن، ناسیونالیسم و دمکراسی، فروپاشید. بلوک اسلام سیاسی و راس آن، جمهوری اسلامی، علاوه بر حمل این تناقض در سطحی عمیق تر و مزمن تر، با معضل بقای خود به عنوان رژیم متناقض با انتظارات سیاسی و فرهنگی و توقعات زندگی مردم ایران روبروست. رژیم جمهوری اسلامی از نظر مواضع فکری و سیاسی میراث دار سنتی است که جامعه ایران در انقلاب مشروطه تکلیف خود را با اسلام مشروطه چه اینها یک سره کرده بود. این رژیم، رژیم سی سال قتل زنجیره ای و نسل کشیهای ۶۰ و ۶۷ است. دولتهای غربی و آمریکا اگر طبق سیاست همیشگی پراگماتیستی خود منفعت روز و سود و زیان شرکتها و سرمایه گذاریهای خود را تعقیب میکنند، نسبت به این خطر نهادینه شده برای سرمایه تحت رژیم اسلامی، بی تفاوت نیستند و بی تفاوت نخواهند ماند. همچنانکه، وقتی بطور غیر قابل انتظار دوره فروپاشی اردوگاه شوروی را رویت کردند، از نظاره تخمیر "گلاسنوست" و "پروسترویکا" و تمام شخصیتهای "اصلاح گرا" گذشتند و به پراگماتیسم و منافع روز اقتصادی خود پشت کردند و آنرا پایان دادند.

مناظر دوران بعد از فروپاشی اردوگاه شوروی، چشم انداز آینده جامعه ایران و وضعیت رژیم اسلامی را به تصویر میکشد. کسی و نیروی که از روی علائم و نمودههای سیاستهای پراگماتیسم غرب و آمریکا در قبال جمهوری اسلامی، حکم تثبیت و متعارف شدن این رژیم را بیرون کشیده است، منطق فروپاشی بلوک سرمایه داری دولتی را در دستگاه امپیریستی خود هضم کرده است و در تفسیر ماهیت واقعی جمهوری اسلامی و جنگ و جدال جناحهای آن، مبانی معرفه و داده تحلیل مارکسیستی را، به پای این امپیریسم جان سخت ناسیونالیسم چپ ایران قربانی کرده است. این سیاستها و تحلیلهای سطحی و غیر سیاسی و خلق الساعه امپیریستی و پوزیتیویستی، همراه با خود نیروهای مدافع آنرا از تشخیص منطق و قانونمندی تحولات ریشه دار در جامعه ایران طی ۹۰ سال اخیر، عاجز و زمین گیر کرده است.

اتفاق جدیدی که با افتتاح مرکز غنی سازی اورانیوم در اصفهان توسط احمدی نژاد روی داده است، بار دیگر این نگرش "فلسفی" و نگاه غیر مارکسیستی به سیاست را فعال خواهد کرد و ما بنابراین یا شاهد حکم "قطعی" شدن پرچمداری ناسیونالیسم ایرانی توسط جمهوری اسلامی و مراحل پایانی سیر متعارف شدن رژیم خواهیم بود؛ و یا دور دیگری از زندگی در حاشیه فشار غرب و آمریکا در فضای "سرنگونی طلبی" سوسیالیسم خلقی و چپ ۷۵ را نظاره خواهیم کرد. امپیریسم و دنباله روی از سیر حوادث و اتفاقات، دو سوی راست و چپ یک سیاست واحد ناسیونالیسم چپ است.

باز خوانی سنتهای ناسالم ناسیونالیسم چپ

ایرج فرزاد

اما اصل مساله چه بود؟ آن تناسب قوا که داشت بهم میخورد و زندگی در فضای سالهای ۶۰ را پشت سر گذاشته بود، آن "عمل سنجیده" ای که آن ماجراجویی و هیجان زدگی و سطحی نگری را توجیه میکرد، واقعا در کدامین تناسب قوای "پنهان" قرار داشت و آن "تحلیل" قرار است پاسخ به چه چیزی باشد؟ شاید مناسب باشد که دو وجه "درونی" و بیرونی فلسفه اتخاذ موضع غیر انتقادی و غیر مسئولانه اینها را، از ورای کد و رموز مقولات انتزاعی ای که فوقا به آن اشاره کردم و به عنوان تشریفات و تعارفات موضع زمینی تری مستقیما به منافع این جماعت مربوط بودند، قدری بشکافم.

شاید برای بسیاری که اتفاقات و سیر تحولات قبل از ماجرای ۱۳ آذر سال ۸۶ را تعقیب کرده اند و یا برای امثال من که درگیر ماجرا و بهم خوردن "تناسب قوا" و ناظر شکل گیری صف بندیهای جدیدی در درون جریان موسوم به "داب" (دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب) بودند، مساله روشن تر باشد. همه و از جمله تمام لایه دست اندر کار "داب" در آن مقطع، در "آستانه" یک انشعاب و چند پارگی قرار داشت. تردیدهای جدی در مورد سوء استفاده ابزاری بدون آنکه صراحتا اعلام شده باشد، و تعارض آن رفتارهای پشت پرده، اساسا از جانب لایه رهبری جریان موسوم به حکمتیست، در برابر اهداف روشن و شفاف و علنی داب، حتی در صفوف داب بوجود آمده بود. امیدوارم بازماندگان داب بتوانند پس از رها کردن خود از کمند امنیتی و حل مشکلاتی که ممکن است برای دیگران مخاطره آمیز باشد، راسا به عنوان شهود عینی ماجرا، چرخ کارخانه تولید دروغ را متوقف کنند. در هر حال و علاوه بر این مساله، جریانی در درون داب در برابر سیاستهای بشدت سکتاریستی و غرور بیجانی که مستقیما از "سیاست آوردنهای" کورش مدرسی کم و بیش تاثیر میگرفت، زبان به انتقاد باز کرد. بحث "اختلاف" بر سر سیاستها و دورنمای کار این تشکل سر باز کرده بود. این اختلاف سیاسی، مستقل از اینکه "حق" با کدام صف و جناح و افراد بود، مستقل از اینکه در فرمولبندی خام ارائه شده بود و هنوز در مراحل اولیه شکل گیری قرار داشت، اما بطور واقعی چنان جدی بود که نه تنها "داب"، بلکه در "حرکت" و "اکسیون" مشخص ۱۳ آذر شکاف قابل رویتی، حتی در درون داب ایجاد کرد. بخشی در ارزیابی سطحی و خوش بینانه از "تناسب قوا" تصمیم گرفته بودند که به تنهایی و در خارج دانشگاه خود را به سیبل حمله ای تبدیل کنند که وزارت اطلاعات رژیم مدتها بود در کمین آن نشسته بود و کارخانه اعتراف زیر شکنجه و وادار کردن اعتراف علیه وجدان زندانی زیر ضرب را برای کوبیدن مهر پایداری بر دوره ای از شکوفانی مبارزه سیاسی، دستکم در دانشگاه، مهیا کرده بود. تلاش بخشهای مختلف جریانات دانشجویی و نیز هشدارهای دیگران برای اینکه با مسئولیت و تعمق گوشه هانی از "فضای سال ۶۰" را به ما نشان بدهند، با تصمیم "جسورانه" و البته عجولانه و فکر نشده بخش دیگری و ذوق زدگی توام با بی مبالاتی سیاسی "کمیته داخل" حزب موسوم به حکمتیست، روبرو شد. و اینهم دلیل تحلیلی این بی مسئولیتی در قبال سرنوشت تلخ و به شکست کشاندن یک حرکت اجتماعی از زبان کورش مدرسی در جلسه مذکور:

تشخیص انگیزه ها و محرکه های ماجرای ۱۶ آذر (در واقع ۱۳ آذر) سال ۱۳۸۶ از روی کدها و رموز جنگ "موضع"ی که اساسا بین حزب تحت رهبری تزه های کورش مدرسی از طرفی، و محفل آذرین - مقدم از طرف دیگر در جریان بود و کماکان در جریان است، راه به بیراهه است. با اینحال در دل این جار و جنجال و جنگ بر سر حق ابداع و کپی رایت "سیاست آوردنها"، به علانم و نشانه هانی از اتفاقات و تحولات پشت این نزاع درون خانوادگی میرسیم. از این نظر من سعی میکنم به برخی از "مبانی تحلیلی" ارزیابی از این حرکت که توسط کورش مدرسی در جلسه ای برای اعضای سازمان خود در لندن و با عنوان "اعتراضات دانشجویی افق ها و چشم اندازها" در تاریخ ۱ ژوئن ۲۰۰۸ - ۱۲ خرداد ۱۳۸۷ طرح شده اند، رجوع کنم. در این رابطه مغلطه کاریها و عبارت پردازیهای که با هدف پنهان کردن یک سیاست ماجراجویانه و بشدت غیر مسئولانه در لابلای تیتراهای گمراه کننده مانند: "اهمیت سیاسی فعالیت در محیط های دانشجویی برای کمونیست ها"،

"دانشگاه سنگرم مهم مبارزه سیاسی برای طبقه کارگر"، "دانشگاه پنجره نمایش آرمان های کمونیستی"، و "روشنفکران، طبقه کارگر و آگاهی کمونیستی" پیچیده شده اند، را باید آگاهانه نادیده گرفت. اینها معمولا از شگردها و چشم بندیهای "تئوریک" است که در سنت ناسیونالیسم چپ در توجیه ارزیابیهای نادرست، و یا به عبارت دیگر برای پوشاندن اشتباهات سیاسی مرتکب شده، طرح میشوند. شاید جملات زیر جوهر و اساس آن رفتار غیر مسئولانه را در رابطه با ماجرای ۱۳ آذر سال ۸۶، و علل این تئوری بافیها برای پوشاندن آن سیاست معین را توضیح بدهد. اینجا دیگر از جن گیری و جنجال: "آها دیدید کد امنیتی میدهند؟" و ساکت کردن منتقد به بهانه تیغ اختناق و شکنجه اثری باقی نمیماند. به این جملات در سخنان کورش مدرسی که سعی کرده است به این سوال: "آیا حرکت سیزده آذر ماجراجویی بود؟"، پاسخی از روی "مبانی تحلیل سیاسی" ویژه خود بدهد و ناشیانه تلاش کرده است رنگ و لعاب "عمیق" و "تئوریک" روی آن بکشد، توجه کنید:

"به نظر من اقدام ۱۳ آذر نه تنها ماجراجویانه نبود بلکه یک عمل بسیار سنجیده و جسورانه و درستی بود. تصور من این است که کسی که این اقدام را نادرست میداند تصور نادرستی از تناسب قوا در جامعه و دانشگاه دارد، غالبا هنوز در فضای شرایط سالهای ۶۰ بسر میبرد، و یا شناخت دقیقی از سیر رویدادها و تاریخ جریانات سالهای اخیر دانشگاه را ندارد."

"رابطه میان چپ با جمهوری اسلامی و تناسب قوا میان آنها هیچ شباهتی به سال های ۶۰ ندارد. تحولات اخیر باید خیلی ها را دیگر بفکر فرو برده باشد که ممکن است اوضاع ایران را درست نمیشناسند. سالهای ۶۰ و آن تناسب قوا پدیده ای مربوط به گذشته است. رژیم دیگر آن رژیم در آمده از انقلاب نیست و چپ و

این حمایت صریح از "عمل بسیار سنجیده ۱۳ آذر" را در کنار کد "تناسب قوا" و عبور از "شرایط سالهای ۶۰" قرار بدهید تا متوجه شوید که این "تحلیل بعد از ماجرا"، اختراعی است برای دور کردن انظار از یک موضع غیر مسئولانه در عین ماجرا.

شدند و اعتماد به نفس ها را داغان کردند، یاس و بدبینی و شک و تردید را دامن زدند، تشکل داب را تکه پاره و نابود کردند، باز میگویند رژیم "اینقدر در موقعیت ضعیفی قرار نداشته است". روحیه اسلام زدگی "اگر شهید هم بشوید، باز هم پیروزید"، همزاد این ورژن بازسازی شده ناسیونالیسم چپ است. وقتی به نمودهای ضعف رژیم اسلامی اشاره میکنند، در خارج کشور و در مراسم شعر خوانی، عکس و مراتب "خدمت تا پای جان" خود را در زیر مجموعه جنتی عطانی و گوگوش ردیف میکنند!

اما این اوانتوریسم و محور قرار دادن ترمیم تصویر خود در نزاعهای درونی با حککا، میبایست در قالب تحلیلی و یک "ارزیابی متفاوت" از کل اوضاع ایران فرموله شود. به همین دلیل است که با به پایان رسیدن ارزش مصرف تنوری "پایان دوره سالهای ۶۰"، خود آن تنوری هم صدو هشتاد درجه چرخید. عینا وصف حال آن هواشناس متوهم به خودی که فکر میکند وقتی در باره تغییرات جوی حرف میزند، گویا این اوست که زمین و باد و خورشید و ابرها را هم تکان میدهد و جا بجا میکند! اوضاع "متعارف" شد و جمهوری اسلامی پرچم ناسیونالیسم ایرانی را برای بازسازی اقتصاد سرمایه داری ایران بدست گرفت و دوره، دوره "حفظ نیرو" لقب گرفت. بار دیگر، گوشه هائی از رساله آذرین در مورد سیر تبدیل رژیم سرمایه به رژیم سرمایه داران، به جلو صحنه رانده شد. تفاوت این بود، که این بار دیگر لکننت زبان و خودسانسوری مصلحتی و فرمول های دو پهلو لازم نبود. لایه کادر رهبری حزب او، پس از تثبیت جریان ضدانتقادی در "حزب مصوبات" و ممنوعیت انتقاد در کنگره دوم خود، همگی در یک نمایش بیعت، در وصف تزهائ پوزیتیویستی کورش مدرسی نوشتند و به این ترتیب دستکم در درون سازمان متبوع خود، مشکل تناقضات و درگیرهای درونی کورش مدرسی حل شده بود. دیگر تزهائ از انحصار فردی خارج شده بودند و به جزئی از تعقل "مستقل" تک تک افراد رهبری تبدیل شدند. انقلاب ایدئولوژیک به سرانجام رسیده بود و خطر زیر سوال بردن "معصومیت" بانی سیاست آوردنها رفع شده بود. به این ترتیب در آن مناسک خودفربیی و خودزنی دسته جمعی، قطع رابطه با پروسه تاریخی مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری به سرانجام خود رسیده بود و از آن پس دیگر نیازی نبود که لایه ای که تزهائ کورش مدرسی را هضم کرده بودند، حزب را به کورش مدرسی "گره بزنند". مارکسیسم انقلابی را به "چپ سنتی" بخشیدند و کمونیسم کارگری به بستر ناسیونالیسم پرو غرب اعطا شد. "حکمتیسم" پوشش عوامفربانه این پرده برداری از سیاست آوردنهای کورش مدرسی بود. علت اصلی بی اهمیت بودن تحلیل ها و طرحهای مختلف، در همینجاست.

قیچی کردن یک پروسه

اختراع تز "به پایان رسیدن" فضا و تناسب قوای سالهای ۶۰، و بی تفاوتی و بی مبالاتی سیاسی در برابر دامی که وزارت اطلاعات مدتها قبل تعبیه کرده بود، اگر بطور در خود در نظر گرفته شود و اگر خطری جدی را برای بستن یک فضای جدید که ایجاد شده بود، بوجود نمی آورد، قابل اغماض بود. واقعیت این است که ما هر اندازه به سیستم فکری و فلسفی حاکم بر "سیاست آوردنهای" کورش مدرسی دقت میکنیم، تمام ویژگیهای "پوزیتیویسم" آمیخته به رنگ و لعابی از پسامدرنیسم را در آنها باز میشناسیم. من از تاثیر این دومی صرفنظر میکنم و فرض میگیرم که این تلاقی غیر آگاهانه و تصادفی بوده است. به جلوه های بارز این پوزیتیویسم نگاه کنید.

کمونیست ها آن قلع و قمع و سرکوب شدگان نیستند. اینجا فرصت وارد شدن مفصل به این بحث نیست. اما کسی که تفاوت دینامیسم اجتماعی آن روز و امروز را متوجه نباشد هر حرکت امروز فعالین سیاسی و کارگری را خودکشی میگیرد. نسل امروز کمونیست های ایران و همینطور نسل امروز دستگاه پلیس رژیم اسلامی هیچکدام در موقعیت سال های ۶۰ نیستند. نسل امروز نه چیزی به دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی بدهکار است و نه مقهور آن است و دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی هم امروز مشروعیت، حق بجانبی و روحیه و جسارت سرکوب این نسل را در خود نمی یابد. اشاره کردم قانون آن چیزی است که تحمل میشود یا به رژیم عملا تحمیل شده است. چشم دوختن به تناسب قوا و قوانین مبارزه سالهای ۶۰ زندگی در گذشته است. آن کابوس تمام شد باید آن را پشت سر گذاشت. ماندن در آن زندگی در گذشته است."

بر اساس این ارزیابی بی نظیر از تناسب قوا، بین ماجراجویی و خود را در لابلای حرکت مشترک و البته "سازشکارانه" با "لیبرال" ها و تحکیم وحدت و توده وسیع دانشجوی حفظ کردن و نرفتن به آغوش بازجویان و شکنجه گران بند ۲۰۹، و "هیچکاری نکردن"، راه دیگری متصور نبود. تعرض رژیم به داب و سرکوب حرکتی که آغاز شده بود و راه انداختن فضای "سالهای ۶۰" در شکنجه گاهها، نشان داد که مدافعان این ارزیابی غیر واقعی از تناسب قوا، احساس مسئولیت و حفظ نیرویی که مفت بدست نیامده بود، و قدری تعمق در تشخیص شرایط زمان سرش نمیشود. پائین تر، توضیح میدهم که قربانی کردن یک جنبش اجتماعی و قیچی کردن جوانه ها و نمودهای پروسه ای که آغاز شده بود، نه حتی از آن تحلیل نمایشی، که از "به خطر افتادن" پدیده دیگری نشأت میگرفت که در دل تلاش برای تکه پاره کردن حزب کمونیست کارگری، "تزهائ و سیاست آوردنهای" خود را رنگ و جلا داده بود.

این مساله که رهبری حزب مذکور تا چه اندازه با رندی تمام میدان را برای این ساده اندیشی باز گذاشت تا بویژه در برابر رقبا موقعیت خود را محکم نشان بدهد و خود را دخیل و دست اندر کار و "داخل کشوری" جلوه بدهد، نیازی به توضیح ندارد. اما آنچه که واضح است و از "افتخارات" این جماعت است این بود که مطلقا کوچکترین توجهی به "عقب نشینی" نکردند و وقتی دوره "حفظ نیرو" را جار زدند که داب توسط رژیم اسلامی در هم شکسته شده بود. کسی و نیرویی که درک حس زمان را از دست بدهد و برخلاف توازن قوای واقعا موجود بین جمهوری اسلامی و جنبش دانشجویی، شرایط را دوره عقب نشینی و ناتوانی رژیم و نهادهای امنیتی و اطلاعاتی اش در سرکوب ارزیابی کند و قدرت فی الحال آن را در سرکوب و تحمیل فضای اختناق و بگیر و ببند و راه اندازی مجدد اوضاع سال ۶۰ دست کم بگیرد، حتما به گزینه "عقب نشینی" و "حفظ نیرو" بهائی نمیدهد. و همین تکبر و غرور است که حتی پس از در هم شکستن جریان داب کورش مدرسی را وامیدارد که بگوید:

"واقعیت نشان میدهد که علیرغم شدت عمل اولیه رژیم هیچگاه این رژیم در مقابل لیست اتهاماتی که خود به دانشجویان بسته است اینقدر در موقعیت ضعیفی قرار نداشته است."

واقعا که باید گفت درود بر این روحیه! یک جنبش را تار و مار کردند، تعدادی انسان را که جاپانی در جامعه باز کرده بودند، در بدر کردند، عده ای به اعتراف علیه وجدان خود و رفقاییشان کشیده

در دوره حیات منصور حکمت، سمپاتی های زیادی را از جمله در جنبش دانشجویی بوجود آورده بود. بخشی از این تمایل با انشقاق در حزب کمونیست کارگری، با پافشاری‌هایی که برخی از کادرهای جدا شده بر مبنای کمونیسم کارگری داشتند، متوجه آن تکه ای شد که نام خود را "حکمتیست" گذاشته بود. سوابق تقابلهای منصور حکمت و حمید تقوانی، در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست، در پلنوم نهم بر سر بحثهایی که پشت شعار "جمهوری سوسیالیستی ایران" قرار داشت، بحث سلبی و اثباتی و ... از نظر نمای بیرونی چنین تصویری ارائه داد که "راس" و "لیدر" این جریان پوزیتیویست در پوشش حکمتیست، علی القاعده در راستای کمونیسم کارگری قرار دارد. کسی زیاد به سوابق بحثهای "درونی" در جریان اختلافات حککا و قبل از انشعاب ۲۰۰۴ و پیشینه های او، از جمله اینکه سازمان رزم انقلابی که کورش مدرسی از رهبرانش بود، تنها سازمانی که بطور منسجم و از زاویه "ضد انحصارگری" علیه برنامه حزب کمونیست نوشته بود، و مجاهدتهایش در صف راست علیه بحثهای کمونیسم کارگری، توجه نمیکرد. بخشا به این دلیل که عمدتا درونی بودند و تمرین در پوشش "سیاستهایی با افکار بلند" و بخشا به این خاطر که سایه روشن سیاستهای "جدید"، مورد روانکاوای قرار نمیگرفت و بسیاری به درست "گذشته را به گذشتگان" سپرده بودند و موضع فعلی را ملاک قرار میدادند. در هر حال، تزاها پاخورند، سیاست آوردنها حواشی و زوائد تشریفاتی و مصلحتی و ویژه دوران تکه پاره کردن حککا را از خود تکاندند و رفته رفته تعارضات و تباین محتوای جهت گیریهای جدید کورش مدرسی با مبنای کمونیسم کارگری به جلو صحنه آمدند. آن گذشته هانی که مسنولانه به تاریخ سپرده شده بودند، از لابلای بحثها و تزاها و سیاست آوردنها سیاسی سر برآوردند. به تدریج، و پس از قطعیت انشقاق و خلاصی از هر نوع حرکت انتقادی و حتی رهانی از هر گونه تردید و شک نسبت به آن تزاها، پس از اتفاقات کنگره اول این جریان و مسائلی که در جلسه کمیته کردستان و در حاشیه همین کنگره طرح شدند، طرح صریح تزاها آزرین در ارزیابی از جمهوری اسلامی و جناحهای آن و نقش آن در متعارف یا متعارف نبودن تولید و رونمای سیاسی، مجال یافت. اما این پیشروی خزنده تزاها دوخردادی در راس این حزب، نمیتوانست بطور خودبخودی باز هم در سطح جامعه ایران و بویژه از منظر نیروهانی که در دوره حیات منصور حکمت به کمونیسم کارگری سپماتی پیدا کرده بودند، به عنوان سیر طبیعی مبنای کمونیسم کارگری، صرفا به این دلیل که کورش مدرسی نام حزب خود را بطور رندانه ای "حکمتیست" اسم گذاشته بود، پذیرفته شود. کنجکاوها و شک و تردیدها سر برآوردند، بطوری که در پی اتفاقات پس از کنگره اول این جریان، در میان طیف وسیع هواداران کمونیسم کارگری، اولین نشانه های یک صف بندی و یک تقابل که پیرایه هانی از جوانب نظری و تنوریک و متدولوژیک و تاکتیک را نمایندگی میکرد، بروز علنی یافتند. مرزبندی با "سکتاریسم" حزب "حکمتیست" تا قرار گرفتن در آستانه یک انشقاق در تشکلهای علنی دانشجویی تداوم یافت. این بحث و جدل و صف بندی علنی در سطح جامعه، یا دستکم در سطح تحركات دانشگاهها، با بحث و جدل در "درون" طیفی از مارکسیستهای مدافع کمونیسم منصور حکمت که از نزدیک با فلسفه "سیاست آوردنها"ی کورش مدرسی به خوبی آشنا بودند، همراه و توأم و همزمان بود. این بحثها، این بازسازی تزاها و تنوریهای آزرین، حتی گاه با همان اصطلاحات و عبارات و البته اغلب کم مایه تر و عاریه ای تر، بسیاری را نسبت به سیاستهایی که یک سوی تکه پاره کردن حزب کمونیست کارگری و یک پای "جنگ قدرت" بر سر این انشقاق بود، و پیشینه آنها در

با مشاهده نمودهانی از تحركات در سطح دانشگاهها، این پدیده و اتفاق، قائم بالذات و بدون اینکه در ارتباط با یک پروسه و تخمیر درونی "دانشجویان پیرو خط امام" و سپس "دفتر تحکیم" و بعد از آن پایگاه دانشجویی دوخرداد و سپس انجمنهای اسلامی و از جمله پروسه شکل گیری چپ و سوسیالیسم در دانشگاه قرار بگیرد، و حتی بدون اینکه نقش و اهمیت وزن دانشجو در جنبش کمونیسم کارگری در جایگاه واقعی اش قرار گیرد، مبنای تحلیل و ارزیابی جدیدی از کل تصویر تناسب قوای مردم و جمهوری اسلامی و جامعه ایران قرار میگیرند. حکم به تاریخ پیوستن فضا و تناسب قوای سالهای ۶۰ از این دیدگاه و نگرش پوزیتیویستی استخراج شده است. در دوره دیگری، که راست و چپ جامعه، بدیلهایی برای نوعی عبور از جمهوری اسلامی ارائه میدهند، تعریف از کل تصویر جامعه به اعتبار این پدیده عوض میشود و "منشور سرنگونی" حتی به عنوان بدیل "یک دنیای بهتر" علم میشود. سپس آمریکا در عراق "شکست" میخورد. این مشاهده و نه حتی درستی و واقعی بودن خود اتفاق، مبنای تحلیل کاملا متفاوت دیگری میشود. شکست "جنبش سرنگونی" اعلام میشود و دوره منشور سرنگونی پایگانی میشود. مورد دیگر که باز چون پدیده ای بدون پیشینه و به اعتبار خود توضیح و تحلیل قائم بالذات خود را دارد، ماجرای تنوری "ننوتوده ایستی" است. بهمن شفیق که بخاطر "ابداع" این تنوری از کورش مدرسی و حواریونش مدال افتخار و مراتب امتنان و تشکر دریافت میکند، خود از کسانی است که در سال ۹۹ بیانیه "ترک صفوف کمونیسم کارگری" رضا مقدم و ننوتوده ایسم دوخردادی آزرین را "مانیفست" خود اعلام کرد. هر کدام از این اتفاقات بدون ارتباط با اتفاقات و پدیده های قبل و بعد خود، بدون قرار گرفتن در متن یک پروسه، به عنوان نموده های قائم بالذات قوانین خود را دارند. من واقعا مطمئن نیستم که انتخاب پوزیتیویسم تا چه اندازه در سیستم تفکر کورش مدرسی و سیاست آوردنهایش آگاهانه بوده است. اما این سیاستها و اتخاذ تاکتیکهایی که به نظر میرسد حرکات غیر مترقبه، ناگهانی و ایمپالسیو و غیر قابل پیش بینی اند با مختصات پوزیتیویسم هماهنگ اند. حقیقتش را هم بخواهید نگرش فلسفی به سیاست در میان لایه های موثر جنبش دانشجویی و از جمله داب، نیز فعال بود و شاید این همسویی ناخودآگاه نگرشی و فلسفی است که انتقاد مارکسیستی در مواجهه با سیاستهای "جدید" کورش مدرسی را به حاشیه راند و آن هوشیاری سیاسی از دست رفت. و پوزیتیویسم اگر به فلسفه و مکاتب فلسفی ربطی داشته باشد، به سیاست و بویژه به حزب سیاسی کمونیستی تماما بی ربط است. به نظر من اگر کورش مدرسی سیاست آوردنهای خود را در چهارچوب سیستم فکری و فلسفی خود میگذاشت، شاید اصلا توجهی هم جلب نمیکرد. و همه تباین و بیگانگی آن را حتی در محدوده فلسفی و جامعه شناسانه، با مبنای علمی و فلسفی کمونیسم کارگری تشخیص میدادند. با اینحال هیچ نیروی، در چپ و یا راست جامعه حول نظرات و دیدگاههای پوزیتیویستی دنبال سیاست و یا تشکیل حزب و گروه و سازمان و محفل سیاسی نرفته است و نمی رود. اگر هم چنین تلاشهایی در میان محافل کارگر پناه و یا سوسیالیستهای خلقی انجام میشد، با همان "محفل فلسفی" چپ ۵۷ی شناخته میشدند و نه یک حرکت سیاسی. حزب "فلسفی" پدیده مهجور و متناقضی است. مشکل این بود که این پوزیتیویسم، از دل یک جدال، از دل تکه پاره شدن حزب کمونیست کارگری و به نام حزب سیاسی کمونیستی، نشو و نما یافت. نتیجه و عواقب در هم تنیدن این پوزیتیویسم فلسفی و غیر سیاسی با فعالیت حزبی و سیاسی است که تاثیرات زیانبار اجتماعی بیار آورده است. واقعیت این بود که نفوذ حزب کمونیست کارگری

دوره "اختلافات داخلی" حکما در آرشیو و حافظه زنده در دسترس بودند و هنوز فعال، کنجکاو و به فکر فرو برده بود. سرآغاز نگاهی عمیق تر به پروسه انشقاق در حزب کمونیست کارگری و تامل در سیاستها و تزه‌های بانیان و رهبران این انشقاق، در اذهان باز شد. اینجاست که تصمیم برای قیچی کردن این پروسه، معماری میشود. واقعیت این است که جز با یک ماجراجویی، و جز از طریق استقبال از "فضای سالهای ۶۰"، نمیشد هر دو این پروسه درونی و بیرونی را هرس و قطع کرد. در متن فضای سرکوب و شوهای امنیتی مشابه "سالهای ۶۰"، در شرایطی که وزارت اطلاعات حرمت و حیثیت زندانیان و دستگیر شده‌ها را در میدان اعترافات و تک نویسی‌ها، گرو گرفته بود، دیگر به راحتی میشد، دروغ گفت، شکست را پیروزی و بی مسئولیتی را رهبری و "درایت" سیاسی و "نقطه عطف" پس از دوران خونین خرداد ۶۰ نام گذاشت. در سیر این بی لابلایگری سیاسی و استقبالی که از دامهای امنیتی انجام شد، در متن حق السکوتی که بازجویان وزارت اطلاعات و بند ۲۰۹ زندان اوین در اثر شکنجه و شلاق از دستگیر شدگان گرفته بودند، زبانها برای ادای شهادت شهود عینی و قربانیان این ماجراجویی ضد اجتماعی، بسته ماند. بسیاری بخاطر مصلحت و احساس مسئولیت، برخی از ترس خوردن مارک "پاسیف" و واداده و سرخورده، عده ای به دلیل وحشت از دریدگی هانی که هر دفاع از حقیقت را به میدان بازی با کدهای امنیتی محفل آذرین مقدم میچسپاند، و شماری به دلیل وضعیت مخاطره آمیز امنیتی خود و بستگان و دوستان و رفقایشان، لب فروبستند. میدان برای دروغهای آشکار و لاف زدنهای پوچ باز شد و جریانی که یکی از محرکان هرس کردن و قیچی کردن این پروسه رو به رشد در جامعه ایران بود، نام حزب مسئول و اجتماعی بر خود گذاشت و برچسپ تقلبی "حزب داخل کشوری" را به اعضا و کادرهای همراه شده فروخت. تا جایی که در نتیجه این کارنامه ضد اجتماعی، پس از آخرین کنگره شان، تنها بیانیه رو به بیرونشان خطاب به "فعالین، کادرها و اعضا در ایران" است!! در هر حال سنتز این فعل و انفعالات، پروسه ای را که میرفت تا علل انشقاق در حزب کمونیست کارگری را در سطحی فراسازمانی و در مقیاسی نسبتاً اجتماعی، شفافیت بدهد و سیاستهای پشت این انشقاق را مورد بازبینی قرار بدهد، در تهاجم وزارت اطلاعات رژیم اسلامی قیچی شد.

"دستاوردهای" جانبی، فعال شدن شکست

خوردگان و مفت خوران سیاسی

حزب پوزیتیویست در گرماگرم این ماجرا، فرش قرمزی جلو پای صاحبان تز و رساله سوسیالیسم دوخردادی و آل احمدیسم کارگر پناه، پهن کرد و به دلیل فصل مشترکی که بین سیاست آوردنهای کورش مدرسی با تزه‌های آذرین وجود داشت، هر دو، در فضای لت و پار شدن حرکت تازه ای که در جامعه ایران براه افتاده بود، خود از منزلت حاشیه ای خلاص شدند و فشار انتقادات مارکسیستها و کمونیسم کارگری و چپ جامعه را در بازار جنجال و هیاهو به حاشیه راندند. چشمها را بر پیشینه و خاستگاه ناسیونالیسم چپ و رجعتشان به شرق زدگیهای سوسیالیسم خلقی و محتوای تزه‌ها و رساله‌های ماهیتا راست و ناسیونالیستی و سوسیالیسم دوخردادی خود، بستند و نظراتی را که سالها قبل نه حتی کمونیسم کارگری، که مارکسیسم انقلابی به بایگانی تاریخ سپرده بود، از پستوی تاریخ بیرون کشیدند. اینجا در یک تلاقی ظاهرا تصادفی، پوزیتیویسم کورش مدرسی با پسامدرنیسم دوخردادی آذرین مقدم

از نظر خاستگاه "فلسفی"، در یک بستر، اما "متخاصم" قرار گرفتند. بهانه و فرصتی برای هر دو در اعاده حیثیت از شکست خوردگان دوره عروج دوخرداد و دلجویی از "تنوریسین" های زعمای استعفا از مبارزه انقلابی و فعالیت حزبی با کمونیسم کارگری و منصور حکمت، و نان به قرص دادنهای از سر محاسبات بقالانه پیدا شد. استقبال از ماجراجویی و قیچی کردن پروسه ای که آل احمدیسم کارگر پناه و مجاهدتها با "خطر فساد و غریزدگی" جنبش کارگری و مغالزه با این "مکتب" را عملا به مصاف طلبیده بود، شرایط را برای این نقل مکان از حاشیه سیاست برای هر دو فراهم کرد. جمعی چون محفل آذرین مقدم که حتی هویت اجتماعی قابل رویتی برای جامعه ندارد، و همواره با "علنیت" مبارزه سیاسی و "شخصیت" های قابل رویت و لمس برای جامعه و دخالت در "قدرت سیاسی" و پذیرش عواقب سیاستهای خود رو به جامعه مساله داشته است و به همین خاطر از فعالیت متشکل و حزبی استعفا داده است، در دوره بسته شدن دهانها و در فضای مختنق، مشکل جین سیاسی خود و صندلی "ریاست" و مقام فلسفی در فعالیتها محافل "مخفی" و تحت هویت غیر واقعی را با حمله "تنوریک" به تنوریهای مارکسیستی و شخصیتهای کمونیست و مارکسیست و به هر عزم و اراده انقلابی "حل" میکند. فضا برای نمایش آن تزه‌های قدیمی تر و سیاست آوردنهای وام گرفته از آن‌ها فراهم شد. این از محصولات جانبی و از دستاوردهایی بود که ظاهرا "مفت" به دامن این دو جریان پرتاب شد. فضایی که در آن فرصت پیدا شده بود که به عمق اتفاقات و تحولات حزب کمونیست کارگری، و تاریخ و اگرانی گرایشات و تخمیر سوسیالیسم پرو دوخردادی و محتوای اختلافاتی که به انشقاق حزب کمونیست کارگری انجامید، پی برده شود. تاریخ کمونیسم ایران از دوره مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری و جدانیها و صف بندیهای آن مرور شود. پروسه ای که کل داستان ناسیونالیسم چپ و آرمانهای دیرین بورژوازی صنعتی و بستر تاریخی آن را زیر سوال برده بود، جمعها و تشکلهای و محافل مطالعاتی و سیاسی و تنوریک و جدلها و دیالوگهایی که براه افتاده بود، همگی در پی این سیاستهای سطحی و ماجراجویانه و غیر مسئولانه، و تعرض نهادهای اطلاعاتی رژیم بسته شدند. رهبری حزب موسوم به حکمتیست مسدود شدن این فضا را، چون مانده ای آسمانی با شادمانی به نفع تخمیر "تزه‌های رفیق کورش" و بایگانی و حذف و منکوب کردن هر موضع انتقادی در آغوش گرفت و فریاد برآورد که این ماجرا: "یک عمل بسیار سنجیده و جسورانه و درستی بود!!! در متن سرخوردگی، یاس، کناره گیری تعداد چشمگیری از داب، با سوءاستفاده از سکوت دیگرانی که حیثیت و حرمت و امنیت شخصی شان زیر تیغ رفته بود، بی پروا و بدون اینکه خم به ابرو بیاورند یکی پس از دیگری چنین گفتند:

" گفتیم که این حرکت نقطه عطف متمایزی بود در تاریخ چپ ایران و چپ ایران لااقل از خرداد ۶۰ به بعد شاهد چنین حرکتی نبوده است!!!"

آب از سر اینها گذشته است و نقل قول آوردن از منصور حکمت که بشدت حزب خود را از تبدیل کردن فعالیتها شکننده دانشجویی به سیبل تهاجمات نهادهای امنیتی برحذر میداشت، اصلا در اینها کارگر نیست. امیدوارم روزی امکانی فراهم شود که از زبان شاهدان عینی و دست اندرکاران ماجرای ۱۳ آذر سال ۸۶، آثار زیانبار این "نقطه عطف" که به قیمت سرخوردگی و یاس و گوشه گیری و سکوت و هرز رفتن انرژی انقلابی بسیاری انسانهای شریف و صادق تمام شد، با فاکت و حقایق بازگو شوند. امیدوارم عمق

کشور در تقابل با، و افشاگرها علیه حزب توده بیانیه "تحلیلی" دادند که "تناسب قوا" تغییر یافته است و "فضای سال ۳۲" پشت سر گذاشته شده است و "نقطه عطفی" ایجاد شده است! تعدادی از کادرها و رهبری سازمان را به "داخل" اعزام کردند و برای تطابق تحلیل و موضع سیاسی خود نقشه "ماجراجونی" تمام عیار مبارزه مسلحانه عشایر قشقانی و جنوب را طرح ریزی کردند. این حرکت شکست خورد و پس از چند درگیری، فقط سه نفر باقی ماندند. بهمن قشقانی در میان این سه نفر باقیمانده که نمیخواسته است پس از شکست به اروپا برگردد، با توصیه و امان نامه غیر رسمی "اسداله علم"، وزیر وقت دربار، خود را تسلیم میکند. اما "مین باشیان" فرمانده سرکوب "شورش عشایر قشقانی" او را اعدام میکند. تحولات و دروغهای بعدی فاجعه بار تر بودند. ایرج کشکولی پس از در بردن خود از مهلکه با هزار مصیبت و بدبختی و آوارگی و دریدری، به اروپا میرسد. در آنجا از سوی رهبری سازمان انقلابی حزب توده، بیانیه ای که معروف به "نامه از جنوب" است در پاریس صادر میکنند و کاملاً به دروغ اعلام میکنند که "مبارزه مسلحانه در جنوب به پایان نرسیده است". قبح و زشتی مساله این بود که وانمود میشود نگارش "نامه از جنوب" از "داخل" و توسط "جنگجویان داخل" نوشته شده است. (شباهتی با پیام کنگره سوم حزب تحت رهبری تزه‌های کورش مدرسی به "فعالین و کادرها و اعضا داخل" پس از سرکوب داب نمی بینید؟). توجه این دروغ آشکار این بوده است که به گفته ایرج کشکولی: "ما میدانستیم آن جریان مسلحانه پایان یافته است، اما مبارزه با حزب توده برایمان اهمیت داشت و می خواستیم نشان دهیم برخلاف رهبری حزب توده که خارج نشین شده و از مبارزه انقلابی دست شسته است، به ایران بازگشته و در مبارزه مسلحانه شرکت داریم". همین دروغ، و همین معرکه گیری سیاسی، موجب شد که چند سال بعد عده ای انسان شریف و البته ساده دل تحریک شوند که به "داخل" بروند، تعدادی کشته شدند، چند نفر از رهبران تسلیم شدند و سر از مصاحبه تلویزیونی درآوردند و حتی کسی هم از آنها از طرف ساواک یارگیری شد که در به دام انداختن و قتل چند فعال سیاسی جریانات دیگر سهم داشت. این را با مرزبندی سازمان انقلابی حزب توده علیه حزب توده، در مقام مقایسه با جنگ درونی اینها با محفل آذرین - مقدم و رقابت و مسابقه با حزب کمونیست کارگری و امید تقوایی قرار بدهید. ماجراجویی‌هایی که حزب رنجبران پس از قطع از سر ناچاری همکاری و همگامی با جمهوری اسلامی در جریان "جنگ مسلحانه" در شمال و ایضا در مناطق عشایر قشقانی خلق کردند و عده دیگری را قربانی کردند، و یاس و سرخوردگی و بدبینی را دامن زدند، بیاد آورید. ماجرای "ننوتوده ایستی" و جارو جنجال اینها در این بستر مشترک، به نحو عجیبی تکرار جدید یک سناریو معرفه در تاریخ ۵۰ - ۴۰ ساله اخیر جامعه ایران است.

این دو نوع سیاست و پولتیک زنی از یک بستر واحد ناسیونالیسم چپ و سنتهای واحد ضد اجتماعی تغذیه میکنند. پولتیک زدن و طرح سیاستهایی که اهداف دروغین و پنهان و متفاوت را به جامعه اعلام میکند، سیاست سالمی نیست.

نیمه اول آوریل ۲۰۰۹



سیاستهای ضد اجتماعی و ضد حقیقتها و دروغهای "شجاعانه" رهبری این جریان، "نقطه عطف" و نقطه چرخش و دگردیسی و نقل مکان اینها را از بستر یک کمونیسم اجتماعی و مسنول و فکور و زمینی، به یک فرقه مهجور فلسفی پوزیتیویستی و متخصص در دروغ و غرق در مناسک درونی تملق متقابل و بازی با سرنوشت جنبشها و حرکات اجتماعی واقعی، برای جامعه روشن شود. فعلاً اینها با تغذیه از فرهنگ تشیع و تعزیه گردانی اسلامی و شرقی زندگی ناسیونالیسم چپ ایران، اگر جنبشهای واقعی را هم "شهید" کنند، باز "پیروز" شده اند. کاریشان نمیشود کرد. بساط خودفریبی دسته جمعی چشم بصیرت شان را بسته است و هر کس سعی میکند، تاریخ حاشیه نشینی ها و راست روی های دیرین و همیشگی اش را در "نقطه عطفهای" تاریخ مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری، رفو کاری و مرمت کند. این راه بروی خلیجهای دیگر هم باز بود و ما "بازگشت به خویشهای" آنان را در ابراز نفرت آشکار از کمونیسم و حزب کمونیستی و منصور حکمت دیده ایم. اینها، اما، انگار مصمم اند راست رویها و سکوتهای قبلی و بی حرفی و گوشه گیری و مامشات جوئیهای خود را فعلاً در پرده "حکمتیسم" ترمیم کنند. اینهم نوع وارونه انتخاب دسته اول است. اگر نشود مستقیماً و راساً از منصور حکمت و کمونیسم کارگری انتقام گرفت، و از آنها "برانت" کرد، بگذار بازار یورش به مبانی کمونیسم کارگری و تحزب و تشکل کمونیسم کارگری، با بلند کردن "رساله" ایرج آذرین در راس حزبی که نام خود را حکمتیست گذاشته است، داغ شود. بگذار با قدردانی و ابراز مراتب خاکساری از "تئوریسین" هائی که "از منظر اژدها" برایشان نوشته شد، یک توبه نامه و ابراز پشیمانی از کمونیسم کارگری به نام "حکمتیسم"، تشریفات "ملی" کردن کمونیسم کارگری را به پایان برساند! پوزیتیویسم و نگاه فلسفی به سیاست، به نام "حکمتیسم"، با نفی و رد مارکسیسم انقلابی و مبانی کمونیسم کارگری، وارد دنیای سیاست شد. اما انصاف نیست که این روایت تجدید حیات کرده محافل فلسفی چپ ۵۷ی را با نامی که به قد و قواره شان میخورد، شناخت. پوزیتیویست و "پوزیتیویستها" بسیار برانزده تر و واقعی تر از حکمتیست و حکمتیستهاست. بگذار بی جهت، غیر عادلانه، غیر واقعی و ضد تاریخی، بر مبانی کمونیسم کارگری در بازار مناقصه چپ فلسفی و پوزیتیویست، چوب حراج زده نشود.

پیشینه سنت شیادی سیاسی در جامعه ایران

راستش این شیوه، این روش، و این سنت، اصلاً ابتدا به ساکن نیست و از ذهن کورش مدرسی، و حتی از سیستم پوزیتیویسم و مکاتب فلسفی قبل و بعد از مارکس بیرون نیامده اند. اینها بخشی از میراث و سنتهای چپ و ناسیونالیسم چپ و سکتاریستی است که به نام کمونیسم در صحنه سیاست ایران، قبلاً فجایع دیگری آفریده است.

"سازمان انقلابی حزب توده ایران" در سال ۴۴ تصمیم میگیرد که در برابر سیاستهای سازشکارانه و "خانانه" حزب توده، در میان "عشایر قشقانی" دست به مبارزه مسلحانه بزند. یک جهت اصلی سیاست سازمان انقلابی حزب توده که بعداً از آن حزب "رنجبران" در آمد، این بود که برخلاف سران حزب توده که پس از ماجرای کودتای سال ۳۲، به اروپای شرقی "فرار" کردند، آنها نمونه یک "حزب داخل کشوری" بشوند. این سازمان به همین منظور عده ای از اعضا و کادرهای خود را به داخل اعزام کرد و همزمان در خارج

در نقد "مدخلی ها" محتوای تلفیق مطالعات "فلسفی" با فعالیت سندیکالیستی*

منصور حکمت

اخیرا نوشته ای تحت عنوان "برنامه فعالیت افراد در محافل چپ در شرایط کنونی" بدست ما رسیده است. این نوشته کار گروهی است که به "مدخلی ها" یا "بحرانی ها" معروف اند و در درون محافل کارگران رادیکال - سوسیالیست فعالیت می کنند. علیرغم اشکالات متعددی که در نگرش و سبک کار این جریان وجود دارد - اشکالاتی که در همین سند "برنامه فعالیت" بخوبی مشهود است - از لحاظ عینی این جریان جزئی از طیف سوسیالیست و رادیکال کارگران است و این توجه ویژه ای را از جانب حزب به آن ایجاب می کند.

"برنامه فعالیت" در مجموع سندی مایوس کننده است. بویژه از آنرو که نشان می دهد چگونه برخی از محافل کارگری از تجربه انقلاب ۵۷ و پی آمدهای آن وارونه درس گرفته اند و چگونه انرژی که می توانست با بررسی و نقد انقلابی این تجربه آزاد شود و در خدمت اعتلای هر چه بیشتر جنبش انقلابی طبقه کارگر قرار بگیرد، در قید و بند یک سلسله عقب گردهای جدی فکری، ذهنی گرای و فرمولبندی های نادرست و غیر مارکسیستی محبوس و خنثی شده است. ماحصل این درس گیری وارونه، همانطور که پانینتر خواهیم دید، فراخوانی به عقب نشینی از سیاست انقلابی کارگری به التقاطی از مطالعه فلسفی و فعالیت سندیکالیستی است. و این متاسفانه در شرایطی صورت می گیرد که لااقل در یک دهه اخیر گامهای جدی ای، در متن پر افت و خیز انقلاب ۵۷، در جهت شکل گیری یک جنبش سوسیالیستی کارگری برداشته شده است.

هر کارگر پیشرویی که تجربه انقلاب ۵۷ را شاهد بوده باشد، و به مباحثات چندین سال اخیر در درون جنبش چپ ایران توجه کرده باشد، قبل از هر چیز متوجه بی ارتباطی مطلق "برنامه فعالیت" با این تجربه دهساله و جوانب نظری و عملی غنی آن می شود. نویسندگان "برنامه فعالیت" عامدانه کوشیده اند تا هیچ نشانی از تاریخ واقعی، جامعه واقعی و جنبش کارگری واقعی، چه در مقیاس ایران و چه در سطح بین المللی، در تحلیل خود وارد نکنند. انسان می تواند از تاریخ تائکونومی چپ در ایران و در سطح بین المللی ناخوشنود باشد، می تواند مبارزات عملی و نظری تائکونومی، سازمانهایی که بوجود آمدند و متحول شدند، نظریاتی که طرح و تدقیق شد، قطب بندی هایی که در جنبش چپ واقعا

موجود شکل گرفت و اشکال نوینی را بوجود آورد، و در یک کلام تمام پیشینه مادی و اجتماعی مبارزه امروزی را ناکافی و بی ثمر بداند، اما بهیچ وجه محق نیست چشم خود را بر جهان خارج از خود ببندد و بی هیچ ارجاعی به این واقعیات خارج از ذهن در باره "چه باید کرد" یک جنبش طبقاتی اظهار نظر کند. "برنامه فعالیت" از همان تیتیر خود، این ذهنی گرای روشنفرانه را آغاز می کند. این برنامه ای برای فعالیت "افراد در محافل چپ" است. اما این "افراد" به ناگهان امروز از زمین سبز نشده اند. ذهن آنها زمین بکر و شخم نشده نیست. هر یک از آنها تجربه ای از مبارزه پر افت و خیز سیاسی و تشکیلاتی، با دستاوردها و ناکامی هایش، به همراه دارد. هر یک، بی تردید، خود را انسانی در متن شرایط اجتماعی و فکری معین، با قطب بندی های سیاسی و نظری شکل گرفته و واقعا موجود چه در سطح جنبش بین المللی و چه در سطح کشوری، احساس می کند و نسبت به آن حساس است. بسیاری از این "افراد" هم اکنون اعضا و فعالین گرایشات سیاسی حی و حاضری در جنبش چپ ایرانند، و آنها هم که تعلق تشکیلاتی خاص ندارند، نه از سر بی اطلاعی، بلکه دقیقا بدلیل سوالها و ابهامات کنکرتی که در قبال گروهبندی های موجود بر ذهنشان سنگینی می کند، از کار متشکل بدور ایستاده اند. "برنامه فعالیت" از "حزب طبقه کارگر"، "برنامه کمونیستی"، "اتحاد عمل"، "مبارزه علیه رویونیسم" و غیره سخن می گوید بی آنکه اندکی به این واقعیت که تمام این عبارات توسط تقریبا تمام گرایشات چپ ایرانی و بین المللی در پنجاه شصت سال اخیر بکار گرفته شده و نتلیج مختلفی یافته اند توجه کند. امروز، کسی که "افراد" را، برای مثال، به "مبارزه علیه رویونیسم" فراخوان می دهد باید بتواند معنای متمایز و مشخصی که خود از این "وظیفه" در نظر دارد را بیان کند و این بدون خارج شدن از ذهن و التفات کردن به واقعیات و قطب بندی های موجود جنبش کمونیستی در سطح ایران و در سطح بین المللی مقدور نیست.

بعلاوه، در خود همین ایران، بویژه در طول ده سال اخیر، مباحثات متعددی بر سر حزب طبقه کارگر، برنامه، رویونیسم، و غیره و غیره، صورت گرفته است. احزاب و سازمان های متعددی بر این مبنا متشکل شده و تغییر شکل داده اند. مباحثات جدیدی طرح شده. برخی معتقدند که "برنامه" را دارند یا حزب را تشکیل داده اند و یا مدتی است بطور متشکل به "مبارزه ضد رویونیستی" مشغولند. "برنامه فعالیت" احتمالا از هیچیک از این تحولات و وقایع رضایت ندارد. بسیار خوب، اما، این ابداء مجوزی برای ندیده گرفتن سطح موجود مبارزه و از روز آفرینش شروع کردن نمی تواند باشد. پیگیرترین منتقد، منتقد مارکسیست، کسی است که بتواند با هضم دستاوردهای موجود و نقد اوضاع و احوال واقعا موجود، راه و رسم و افکار نوین خود را بیان کند. در غیر اینصورت ما نه با نقد، بلکه با بی اطلاعی و ذهنی گرای رویروئیم. و این مشخصه بارز برخورد های روشنفرانه است. خلاصه کلام اولین نقص "برنامه فعالیت" بی ارتباطی آن با تاریخ واقعی جنبش کارگری و کمونیستی و دستاوردها و موقعیت واقعا موجود آن از لحاظ نظری و عملی است.

دومین ایراد عمده این سند، عقب ماندگی نظری ای است که در قبال موضوعات کلیدی مورد بحث (حزب، رویونیسم، برنامه

چپ، بدون هضم و نقد دستاوردهای تاکتونی و مرزبندیهای این قطب بندی های سیاسی نمی توان ارائه کرد. نکته دیگر هویت اجتماعی عنصری است که به ساختن حزب فراخوان داده می شود. "افراد و محافل"! گویی هیچ بحث و جدلی تا امروز در باره سیر شکل گیری حزب طبقاتی کارگران رخ نداده است! "افراد و محافل"، قطعا می توانند "یک تشکل کمونیستی" بسازند". فدایی، پیکار، رزمندگان، وحدت انقلابی، اتحادیه کمونیستها و اتحاد مبارزان کمونیست و غیره چنین نمونه هایی بوده اند. اما اگر صحبت بر سر ایجاد حزب طبقاتی کارگران است که بر طبق بند اول قرار است رهبر مبارزه پرولتاریا باشد، آنوقت قطعا قدری بذل توجه به مباحثات همین جریانات حول مساله حزب می تواند آموزنده و راهگشا باشد. حزب کمونیست ایران یک تشکیلات کمونیستی صاحب برنامه است که لااقل به قضاوت خود دارد علیه رویزیونیسم مبارزه می کند. اما همین حزب کمونیست از بدو پیدایش خود دائما برای روشن کردن مبانی و طرق شکل دادن به حزب طبقاتی پرولتاریا کوشیده است. حزب کمونیست مباحثات متعددی طرح کرده است که متاسفانه نویسندگان "برنامه فعالیت" خود را از توجه به آن بی نیاز حس کرده اند.

این نوشته بدون عنوان است و تیترا آن از محتوای نوشته استخراج شده است. این دست نویس فاقد تاریخ است، اما با اشاره نویسنده به "مباحث ده سال قبل در دوره انقلاب ۵۷" به نظر میرسد در سال ۶۷ نوشته شده باشد. دست نویس از روی نسخه اسکن شده، توسط ایرج فرزاد تایپ و مقابله شده است. خط تاکید ها در اصل دست نویس موجوداند. به نظر میرسد این نوشته ناتمام مانده است.



نشریه کانون کمونیسم را بخوانید و در تکثیر و پخش آن ما را یاری دهید!

... از خود نشان می دهد. گویی چرخ تاریخ فکری جنبش کارگری را سالها سال به عقب برگردانده اند. مقولات و مفاهیمی که در پروسه مبارزه ایدئولوژیکی و سیاسی در جنبش کمونیستی در سطح ایران و جهان، تا حدود زیادی تدقیق شده، با بی دقتی و عدم وسواس زیادی توسط "برنامه فعالیت" بکار می رود. بعلاوه هیچگونه نشانی از اینکه نویسندگان این سند در کوران مباحثات دوره اخیر در جنبش چپ ایران قرار داشته اند (که قطعا داشته اند) وجود ندارد. گویی هیچ تلاشی و مبارزه ای تاکنون بر سر تفسیر و تعبیر موضوعات مورد بحث خود سند و حتی متحقق کردن عملی آنها صورت نگرفته است. ادراکات "برنامه فعالیت" نسبت به سطح موجود مباحثات جنبش بسیار عقب است. اجازه بدهید نمونه های مهم تر را ذکر کنیم.

۱ - "برنامه فعالیت" خواهان مبارزه برای ایجاد "حزب طبقه کارگر" است. در همان بند اول نوشته این حزب بصورت "سازمان انقلابیون کمونیست" معنی می شود. در بند دوم از سمتگیری "افراد و محافل چپ" برای ایجاد "سازمان کمونیستی" صحبت می شود. در واقع تنزل حزب طبقه کارگر به "سازمان کمونیستی" و یا "یک تشکیلات کمونیستی" (بند ۳) و تبدیل کردن آن به امر "افراد و محافل چپ"، تمی است که در طول مقدمات این نوشته به دفعات تکرار می شود. حال می پرسیم، آیا این درک از حزب طبقه کارگر، نشانه بی اعتنایی و یا بی اطلاعی از مباحثات و جدل های متعددی که بر سر این موضوع صورت گرفته است، نیست؟

آیا نویسندگان برنامه فعالیت خود هیچ نوع تجسم دقیق تری از خصوصیات ایدئولوژیکی حزبی که باید ساخته شود ندارند؟ آیا "چپ بودن"، در دنیایی که فراکسیون ها و جریانات متعددی، گاه با منافع طبقاتی متضاد تحت این عنوان کار می کنند، برای بیان سیمای ایدئولوژیکی و سیاسی حزب طبقه کارگر کافی است؟ آیا نویسندگان "برنامه فعالیت" خود شاهد مبارزه ایدئولوژیکی حاد چندین ده ساله میان فراکسیون های مختلف "چپ" بر سر تئوری، برنامه، تاکتیک، تشکیلات، سبک کار و غیره نبوده اند؟ در دنیایی که مساله ایجاد حزب لنینی در تمایز با تمام مدعیان کمونیسم در برابر جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر قرار گرفته است، در دنیایی که اردوگاههای عظیم بورژوایی، شوروی و چین، به نام مارکس و لنین آویزانند، بالاخره در همین ایرانی که چندین سال انرژی صدها مارکسیست صرف تدقیق مفهوم کمونیسم انقلابی، لنینیسم، مارکسیسم و نظایر آن و تفکیک آن از ناسیونالیسم، خلق گرایی، رفرمیسم قهرآمیز، و امثالهم شده است، آیا از نو سراغ مفهوم "چپ" رفتن و "چپ" را در این بیان کلی به تشکیل حزب، "دستیابی به برنامه"، "مبارزه با رویزیونیسم" و غیره فراخواندن، نمونه بارز عقب گرد نظری و سهل انگاری سیاسی نیست؟ آیا حق نیست رفقای که در سه پاراگراف تکلیف سیر مبارزه برای ایجاد حزب و مبارزه با رویزیونیسم را روشن کرده اند، بدوا نگاهی به مباحثات حاد درونی همین "چپی" که به آن فراخوان می دهند بیاندازند و علل وجود قطب بندی های آشتی ناپذیر، برنامه های متفاوت و صف بندی های متمایز میان گروه های "چپ" را مطالعه کنند؟ آیا این قطب بندی ها کاذب و جعلی است؟ آیا این رویرویی ها، این صف بندی ها، زائد و یا کم اهمیت است! اگر نه، آنوقت هیچ "برنامه فعالیت" جدیدی برای

در باره مذاکره و توافق کتبی با ی.ن.ک*

منصور حکمت

تفسیر خواهد شد. نتیجتاً آغاز تخصیصات عراق و ی.ن.ک بطور همزمان با اقداماتی علیه ما همراه خواهد بود و ما بی خبرترین زاویه مثلث هستیم.

۵ - در صورتی که ی.ن.ک با شکست مذاکرات به موضع آتش بتالی بیافتد، آنگاه قرارداد امروز ما وزنه ای به پای ما و نقطه ضعفی برای ما از لحاظ عدم تشخیص ماهیت نیروها و احزاب سیاسی باقی خواهد ماند. "درست سه ماه قبل از تسلیم اینها با ی.ن.ک قرارداد بستند" این پلاک را به گردن ما آویزان خواهند کرد.

۶ - قرارداد امروزی ما با ی.ن.ک، احتمالاً دست و بال مان را در حمایت از بخش رادیکال تر آن در آینده می بندد.

نتیجه ملاحظاتم را به این ترتیب خلاصه می کنم. سیاست ما می بایست در شرایط کنونی حفظ تعادل و اوضاع موجود، اجتناب از تعهد پیش از وقت، بازگذاشتن راه های متعدد در آینده نزدیک با توجه به قطعیت چرخش های سریع در اوضاع در آینده نزدیک، باشد. ما بیشتر از هر کس از وضع موجود، از ابهام در سیاستهای جناحهای بورژوازی در عراق استفاده کرده ایم. بنظر من ما می توانیم (البته شما بهتر می دانید) تا روشن شدن فاکتورهای اصلی، در لابلای شکاف های موجود تعادل خود را حفظ کنیم. در عین حال برای سیر احتمالی قضیه (شکست مذاکرات، آغاز تخصیصات، رجعت ما به تعادل قوای قبل از مذاکرات) خود را آماده کنیم. با توجه به این امر از قرارداد امروز ما با ی.ن.ک (مفاد آن هر چه هم کلی باشد) بنظر من در صورت امکان می بایست اجتناب شود. دوستی ها با طرفین در سطح شفاهی بماند و به قول و قرار کتبی تبدیل نشود. قرارداد امروز بنظر من در آینده نزدیکی با قرارداد واقعی تری که اوضاع با ثبات تر، صف بندی مشخص تر و سیاست دراز مدت تری را منعکس خواهد نمود، جایگزین خواهد شد. به احتمال زیاد) بخصوص در صورت اطمینان عراق از جلوگیری از تعرضات زمینی بعدی ایران و یا صلح) این قرارداد آتی با بخش رادیکال تر ی.ن.ک خواهد بود. (مگر آنکه به تشخیص شما چنین بخشی در صورت شکست مذاکرات شکل نگیرد)

با اینهمه، با توجه به بحث هایی که با رفقای اینجا داشته ایم، همه ما تاکید داشتیم که شما باید سیاست خود را و تصمیماتی که دایر بر مذاکره و قرارداد گرفته اید، با استحکام مطابق طرح خودتان پیش ببرید. صحبت های من (و یا ملاحظات رفقای دیگر) با توجه به اینکه با تاخیر و پس از آغاز مقدمات و پیشرفت سیاست شما مطرح می شود، نباید شما را دو دل کند. زیرا اولاً این صحبت ها قطعاً با شناخت محدودی از اوضاع مطرح می شوند و خود شما آنجا دقیق تر و درست تر تناسب نیروها، فشارها و مسائل را می بینید و ثانیاً کاری که اکنون شروع شده باید با اطمینان خاطر جلو برده شود. عریض من فقط برای در میان گذاشتن ملاحظاتم بود و بس.

موفق و پیروز باشید نادر تیر ۶۳

*این متن از روی دست نویسنده اسکن شده منصور حکمت توسط ایرج فرزاد، تایپ و مقابله شده است. تیتراژ نامه از خطاب آن اتخاذ شده است. ی.ن.ک اختصار نام اتحادیه میهنی کردستان به زبان کردی (یه کیه تی نیشتمانی کوردستان) است.

در باره مذاکره و توافق کتبی با ی.ن.ک با اجازه شما این ملاحظات را دارم

۱ - ی.ن.ک را نمی توان سمبل ترقی خواهی در کردستان عراق شمرد. عملکرد آنها در طول مذاکرات، عدم اتکا آنها به توده های مردم (که در سال گذشته رادیکال تر از ی.ن.ک بشمار می رفتند)، فقدان شعارها و خواسته های روشن دموکراتیک در ی.ن.ک و غیره، بنظر من باعث آن است که بطور کلی هرگونه تداعی شدن از نزدیک ما با آنها مشروط و با احتیاط صورت بگیرد.

۲ - ما همواره باید از حق ملت کرد در تعیین سرنوشت خود دفاع کنیم. ما باید بتوانیم این مساله را به نحوی فرمولبندی کنیم که حمایت ما از حق توده ها ما را در هر مقطع با سازمانی که مدعی رهبری این مبارزه حق طلبانه است الزاماً بطور مطلق در کنار هم نگذارد.

۳ - مقطع کنونی مقطع حساسی است زیرا چند فاکتور اساسی باعث بروز نقطه عطفهایی در آینده نزدیک می شود:

۱) جنگ ایران و عراق، بن بست آن و دورنمای نوعی صلح و متارکه جنگ در آینده نه چندان دور که مستقیماً بر امکانات عملی ما در خاک عراق، رابطه ما با عراق، رابطه عراق با ما و رابطه عراق با ی.ن.ک تاثیر می گذارد.

۲) مذاکرات عراق و ی.ن.ک، که بهر حال وضع فعلی را تغییر می دهد، تنها در صورت ادامه و تشدید جنگ ایران و عراق است که از این مذاکره چیزی عاید ی.ن.ک خواهد شد. در غیر اینصورت شکست مذاکرات حتمی بنظر می رسد. در چنین صورتی بنظر من ی.ن.ک در تعیین سیاست جدید خود دچار مشکلاتی خواهد شد. احتمال ظهور یک جناح رادیکال (اقلیت) و یک جناح محافظه کار و سازش کار (اکثریت) وجود دارد. احتمال اینکه نظرات ما، که قریب یکسال است از طرف پیشرو بطور جدی در کردستان عراق نفوذ پیدا می کند، بر بخش رادیکال تر ی.ن.ک تاثیر بگذارد زیاد است.

به این ترتیب ما در مقطع حساس قبل از یک نقطه عطف (برای همه) هستیم. قرارداد بستن در یک چنین اوضاعی انعطاف ما در آینده را بسیار مشکل می کند.

۴ - مذاکره و قرارداد ما درونی نخواهد ماند. این مثل روز روشن است. اگر مذاکرات ی.ن.ک و عراق به نتیجه برسد ما آسیبی نمی بینیم. اما اگر مذاکرات شکست بخورد، و یا در لحظه فعلی عراق بداند که این مذاکرات رو به شکست است، آنگاه نفس قرار داد کتبی ما در این مقطع (و نه مفاد آن)، از جانب عراق به این صورت تفسیر می شود که ما با توجه به شکست قریب الوقوع مذاکرات از هم اکنون در تخصیصات آتی علناً (برخلاف گذشته) صف بندی تشکیلاتی خود را تعیین کرده ایم. این اقدام از جانب عراق یک تهدید

کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان (از سلسله بحث های کمونیسم کارگری - سمینار دوم)

۱ - مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

مقدمه

قبل از اینکه وارد بحث در مورد کومه‌له و کردستان بشویم، ترجیح میدهم ابتدا قدری به سمینار قبل [۱] و موضوعات تحلیلی‌تر و تنوریک‌تری که آنجا مطرح کردم برگردم. بطور مشخص میخواهم اینجا در مورد احزاب سیاسی و رابطه آنها با جامعه و تاریخ اجتماعی و با طبقات حرف بزنم. من اینجا به این تبیین مقدماتی احتیاج دارم زیرا در طول این بحث میخواهم به چند مساله مهم بپردازم. اول، ارزیابی از کومه‌له. از خود پرسیم این یعنی چه. ارزیابی از یک سازمان؟ ارزیابی از یک جنبش؟ از یک دوره؟ یا ارزیابی از یک طبقه؟ وقتی ما از "دورنمای کار ما در کردستان" حرف میزنیم، باید این را روشن کنیم که آیا منظور ما دورنمای کار یک حزب در کردستان است؟ دورنمای کار یک طبقه است؟ دورنمای جنبش ملی است؟ باید روشن کنیم که صحبت درباره کدام اینها بر دیگری مقدم است و غیره. تا آنجا که به بحث ما درباره کومه‌له مربوط میشود، همانطور که بعدا به آن مفصلا بر میگردد، کومه‌له یک جزء تفکیک ناپذیر از یک تاریخ وسیع تر است. کومه‌له تشکیلات خارج از کشور حزب کمونیست ایران نیست که بود و نبودش مستقیما تاثیر مهمی بر جهان پیرامونش نگذارد. کومه‌له سازمانی است که تاریخا در دل جامعه جای گرفته و رابطه تنگاتنگی با آن دارد. بنابراین بحث ارزیابی کومه‌له، بحث ارزیابی نقش یک سازمان سیاسی در تاریخ معاصر خودش است و درک رابطه ایندو با هم.

ثانیا باید این مقدمه تحلیلی‌تر را بگویم، چرا که باید مقداری درباره مساله ملی و طبقاتی در کردستان صحبت کنم و آنجا هم باید رابطه این مسائل اجتماعی را با حزب کمونیست در کردستان توضیح بدهم.

و بالاخره باید این مقدمات را بگویم چرا که لازم است حد فاصل مندولوژیک خود را با خطوط دیگری که در این حزب میبینم روشن بکنم. این مقدمات به من امکان میدهد که این گرایشات در درون حزب را بشناسانم و بگویم که متد برخورد هر یک از آنها به کار ما در کردستان و به کومه‌له چیست و اختلافات این گرایش‌ها به چه اشکالی بروز میکند.

مبارزه طبقاتی و احزاب سیاسی

در سمینار قبل گفتیم که تبیین مارکس از تاریخ، و در واقع هر

کس که معتقد به عینی بودن تاریخ است، این است که عینیت تاریخ در قانونمندی حرکت آن است. تاریخ یک سلسله وقایع و رویدادهای تصادفی نیست، رویدادهایی نیست که صرفا بر مبنای اراده انسانهای هر دوره رخ داده باشد. تاریخ یک قانونمندی بنیادی دارد که بر مبنای آن حرکت میکند. در سمینار قبل سعی کردم بطور خلاصه بگویم که مارکس این قانونمندی را چگونه توضیح میدهد. بحث مارکس اینست که انسانها در تلاش ناگزیرشان برای بقاء فیزیکی خود و برای بازتولید خودشان بعنوان انسان وارد روابط متقابل اجتماعی میشوند. جامعه شکل اولیه و پیش‌فرض وجود انسان است. در هر مقطع انسانها در مناسبات اجتماعی با هم بسر میبرند که حول مساله تولید و بازتولید سازمان یافته است. بنابراین سوال اینست که این جامعه و این مناسبات چگونه تغییر میکند و از چه "حکمتی" تبعیت میکند. مارکس سرخ تمام تکامل تاریخی را در همین مناسبات پیدا میکند. اما مارکس بطور بلافاصله و بلاواسطه از تولید به تغییر جامعه و روند تاریخ نقب نمیزند. مارکس گام به گام لایه‌ها و سطوحی از تحلیل را مطرح میکند و از تولید و بازتولید گام به گام بحث خود را کنکرت‌تر میکند تا به نقش پراتیک و اراده و عمل انسان در تغییر جامعه میرسد. بنابراین مارکس که قانونمندی تغییر جامعه را در مناسبات تولید جستجو میکند، برای توضیح مکانیسم عملی این تغییر یکی پس از دیگری سطوح مشخص‌تری را وارد بحث میکند، که هر یک ریشه در بنیاد اقتصادی جامعه دارند، تا بالاخره نه فقط نقش اراده و آگاهی و پراتیک انسان بلکه جایگاه خرافه و مذهب و پندارهای بشر را در تغییر اوضاعش معین میکند و توضیح میدهد. برای مارکس، تاریخ از قوانین عینی‌ای تبعیت میکند، اما بهرحال این انسانها و حرکت آنها است که تغییر را باعث میشود و این قوانین را به عمل درمیآورد. در جلسه قبل گفتیم که مارکس چگونه در حرکت این انسانها، موقعیت آنها در مناسبات تولید و بعبارت دیگر موقعیت طبقاتی آنها را مبنا قرار میدهد. مبارزه طبقاتی، که ریشه در مناسبات تولید دارد اما نهایتا چیزی جز پراتیک توده وسیع انسانها نیست، پیشبرنده تاریخ واقعی و عنصر تحول جامعه و مناسبات انسانها از شکلی به شکل دیگر است.

در جلسه قبل توضیح دادم که برای مارکس مبارزه طبقاتی شکل ایده‌آلیزه شده‌ای از جدال کسانی نیست که از طبقات سخن میگویند و بنام آنها جدال میکنند، بلکه کشمکش و تقابل دائمی در جامعه میان خود این طبقات است. جدالی عینی که دایما میان انسانهایی که در مکانهای مختلف تولیدی قرار گرفته‌اند در جریان است. این جدال هر روزه است، وقفه ناپذیر است و در ابعاد مختلف، خواه پنهان و خواه آشکار ادامه دارد. این روح تاریخ برای مارکس است. اگر تاریخ از حکمتی تبعیت میکند اینست که مناسبات تولیدی انسانها را در موقعیتی قرار میدهد که روبروی هم قرار میگیرند و اینها با کشمکش خود اصل مناسبات تولید را هم دگرگون میکنند. در نتیجه تاریخ جامعه از الگویی تبعیت میکند و در هر مقطع دارد به تضادهای موجود در مناسبات تولید پاسخ میدهد.

اما باز هم این بحث، یعنی بحث مبارزه طبقاتی، آخرین سطح کنکرت شدن مارکس در توضیح تاریخ نیست. مساله اینست که این تضادهای زیربنایی و کشمکش طبقاتی ناشی از آن خود را در یک کشمکش‌های روبنایی نشان میدهد که تنها از طریق آنها تضادهای زیربنایی حل و فصل میشود. تضاد میان محدودیت مناسبات تولید و رشد نیروهای تولیدی جامعه خود را بصورت

طبقاتی وجود دارد، که احزاب سیاسی را باید در چهارچوب و در سایه روشن با این جدالهای بنیادی ارزیابی و دسته‌بندی کرد. باید این را دید که حزب سیاسی از چه معضل مشخص در تاریخ مادی جامعه مایه گرفته است و به کدام معضل مشخص در آن دارد جواب میدهد. اینکه این حزب چرا وجود دارد، با این تاریخ واقعی چه رابطه‌ای دارد، آیا نقش مهمی دارد یا خیر، آیا جریانی بالنده یا میرنده است و غیره تماما باید با این متد قضاوت شود. کومه‌له و حزب کمونیست ایران را هم باید در پرتو همین بحث ارزیابی کرد.

کشمکش‌های بنیادی در جامعه هم به یکی منحصر نیست. در هر جامعه همواره نشانه‌هایی از گذشته و حال و آینده وجود دارد و در کنار آنچه موجود است جوانه‌هایی از آینده و بقایایی از گذشته وجود دارد. جدال کار و سرمایه در جوار جدال سرمایه با مناسبات پیشین پیدا میشود و رشد میکند. بعلاوه، در متن هر جدال اساسی طبقاتی هم اختلافات متعددی میان بخش‌های مختلف بر سر جزئیات و بر سر اشکال تحول اجتماعی مشاهده میکنید. این جدالهای اساسی و تمام سایه و روشن‌های درونی آن سرچشمه سنت‌های سیاسی هستند که احزاب سیاسی تازه در درون آنها متبلور میشوند و شکل میگیرند. بنابراین پیش از آنکه به احزاب سیاسی برسیم باید سنت‌ها و جریانات سیاسی را تشخیص بدهیم و اینکه هر یک از اینها نه فقط منافع کدام طبقه اجتماعی را منعکس میکنند، بلکه در درون اردوی این طبقه کدام تاکیدات، کدام اولویتهای و کدام افق‌ها را نمایندگی میکنند. لیبرالیسم بعنوان یک سنت سیاسی، که احزاب متعدد در جوامع مختلف بوجود آورده، با سنت ناسیونالیسم که آنهم احزاب متعدد داشته و دارد، هر دو گرایش‌ها و سنت‌های سیاسی یک طبقه‌اند، اما یکی نیستند و بارها در تاریخ جوامع اینها را حتی در برابر هم پیدا میکنیم. بنابراین تنوع احزاب سیاسی امری طبیعی و اجتناب ناپذیر است. پشت این احزاب طبقاتند. اما این رابطه یک به یک نیست. تنوع احزاب سیاسی ناشی از این واقعیت است که انسانها در سطحی روبنایی، یعنی در اشکال سیاسی و حقوقی و فکری و غیره، وارد کشمکش‌های اجتماعی شده‌اند و کشمکش‌های بنیادی طبقاتی به طیف وسیعی از جدالهای سیاسی و مشخص در جامعه ترجمه میشود. بعبارت دیگر تقابل طبقات اصلی جامعه معضلات اجتماعی متعددی را مطرح میکند، بر مبنای این معضلات گرایش‌ها و سنت‌های مبارزه سیاسی متعددی شکل میگیرد و بر متن این سنت‌ها و گرایش‌ها احزاب سیاسی بسیار متنوعی بوجود میآیند که در هر دوره پیشقراول و سازمانده فعالیت سیاسی انسانها بر مبنای این سنت‌ها و یا تلفیقی از آنها هستند.

از سوی دیگر، احزاب سیاسی ابزارهای گرایش‌ها اجتماعی برای بسیج کل نیروی طبقه خویش تحت پرچم اهداف و افق ویژه خود و برای حاکم کردن کل این اهداف و افق در سطح جامعه هستند. احزاب سیاسی، در درون هر سنتی که شکل گرفته باشند پیشقراول کل جامعه و طبقات اصلی آن قرار میگیرند و برای بسیج کل پایه مادی خود در جامعه تلاش میکنند. تازه در این روند است که طبقات اجتماعی به کمک احزاب سیاسی به کشمکش‌های بنیادی میان خود معنی عملی و سیاسی میدهند. تنها به این طریق است که انسانها تناقضات ناشی از موقعیت اقتصادی‌شان و اختلاف در منافع پایه‌ای طبقاتی‌شان را به اختلافات سیاسی بر سر تحولات کنکرت اقتصادی و سیاسی و غیره در جامعه ترجمه میکنند و

طیفی از کشمکش‌ها میان انسانها بر سر مسائل متنوع، در ابعاد سیاسی، حقوقی، فکری، هنری، ادبی، ایدئولوژیکی و غیره نشان میدهد. این کشمکش‌ها در این سطح روبنایی، یعنی سطحی که بالاخره انسان را بعنوان عنصر فعاله وارد صحنه میکند، است که تکلیف تضادهای بنیادی را روشن میکند و جامعه را از یک مرحله تاریخی به مرحله‌ای دیگر میبرد. در بخش اعظم این تاریخ شعور انسانها و آگاهی آنها از روندهای زیربنایی‌ای که با جدال خود به جلو میبرند محدود است. بعنوان مثال، بورژوازی ایران در قرن نوزدهم پیدا میشود و گام به گام قرار است سرمایه داری در این کشور رشد کند و این نظام اجتماعی و اقتصادی نوین بورژوائی جایگزین نظام کهنه بشود. این یک نیاز اجتماعی است که در رشد تولید و در مناسبات اجتماعی تولید ریشه دارد. اما این روند نه لخت و عریان تحت این پرچم، بلکه تحت یک سلسله کشمکش‌ها در سطح روبنایی تر و با پیدایش جنبش‌هایی با هدف‌های محدود و ویژه رخ میدهد. انقلاب مشروطیت میشود، صحبت از مدرن شدن تعلیم و تربیت و آموزش زنان میشود، از نقش مطبوعات و آزادی آنها صحبت میشود، از محدودیت حقوق سلطنت حرف زده میشود، ناسیونالیسم تقویت میشود و نیاز به ساختن یک هویت ملی برای ایران به جلو رانده میشود، رضاشاهی پیدا میشود، صنعت و مدرنیزاسیون اداری و تمرکز قدرت دولتی به یک امر تبدیل میشود، جنبش ملی شدن صنعت نفت پا میگیرد، مصدق و مصدقیسم پیدا میشود که آرمان استقلال سیاسی و حق حاکمیت ملی بورژوازی ایران را به جلو میراند، اصلاحات ارضی مطرح میشود، علیه وابستگی به امپریالیسم و دولت عروسکی پرچم بلند میشود. اینها هر یک آرمانهای انسانهای زیاد و امر سیاسی و مبارزاتی آنها بوده است. هر یک از اینها نمودار وجود جدالهای متعدد سیاسی و فکری و اقتصادی در میان بخش‌های مختلف جامعه است. انسانها در این جنبش‌ها و در این سنت‌های مبارزاتی و اعتراضی و انتقادی و حکومتی شرکت میکنند، اما با شرکت‌شان در اینها تکلیف کل بورژوائی شدن جامعه را روشن میکنند. اگر به این شیوه به تاریخ ایران نگاه بکنید، آنوقت از انقلاب مشروطیت تا جمهوری اسلامی یک روند مرکب اما جهت‌دار و دارای قانونمندی را به شما نشان میدهد. عروج بورژوازی ایران از درون نظام کهنه و سپس رو در روئی آن با آنتی تز خودش، تبدیل سرمایه داری ایران به نظام کهنه‌ای که اکنون خود مورد اعتراض است، چکیده این تحولات متنوع و درونمایه مکاتب و جنبش‌ها و سنت‌های مبارزاتی و شخصیت‌های سیاسی مختلفی است که در تمام طول ایندوره پیدا شده‌اند و نقش بازی کرده‌اند و به مصاف هم رفته‌اند. در این پروسه احزاب متعدد ساخته شده، نبردها شده، قلم‌ها بدست گرفته شده، جدالها صورت گرفته. اما هر کدام از اینها گوشه‌ای از یک تاریخ عینی و مادی را جلو برده است که حکمت و قانون اساسی آن در زیربنای جامعه و جدال طبقات اصلی آن قابل مشاهده است.

احزاب سیاسی در این سطح از بحث و در این سطح از واقعیت وارد میشوند. احزاب سیاسی اشکال گرد آمدن انسانها و شرکت‌شان در این جدالهای متعدد و متنوع روبنایی است. و مستقل اینکه این احزاب راجع به خودشان چه میگویند، با نگاه کردن به تاریخ واقعی که وجود آنها را ایجاب کرده است و با مشاهده اینکه در جهان مادی اینها عملا دارند کدام حرکت تاریخی را منعکس میکنند و به جلو می‌رانند میتوان درباره آنها حکم داد. بعبارت دیگر پشت هر کشمکش سیاسی و حقوقی و عقیدتی، یک کشمکش واقعی

قادر به عمل سیاسی میشوند. احزاب سیاسی کشمکش طبقاتی را متعین میکنند و فضای لازم برای دخالت انسانهای یک طبقه در تعیین تکلیف روندهای تاریخی را بوجود میآورند. احزاب سیاسی از شکافهای طبقاتی مایه میگیرند، اما در مرحله بعد خود تازه ظرف عمل سیاسی طبقات میشوند. تاریخ جامعه نه بصورت رو در رویی لخت و عریان و غیر متعین طبقات جلو میرود و نه بصورت مبارزه مستقیم و سازمانی احزاب با هم. بستر جلو رفتن این تاریخ کشمکش طبقات اجتماعی تحت پرچم سنتهای مبارزاتی و احزاب سیاسی معین است.

سنت های مبارزاتی و احزابی که این نقش را پیدا بکنند، یعنی بتوانند فشار عمومی و پایه‌ای مطالبات و افق‌های طبقاتی را به فشار سیاسی و مادی در جامعه تبدیل کنند، احزابی اجتماعی‌اند. احزاب دخیل در تاریخ هر دوره‌اند. اما معنی این حرف این نیست که این احزاب عینا نماینده کل آن منفعت طبقاتی و کل آرمان آن طبقه‌اند. جنبش سیاسی طبقه در هر دوره بالاخره به افق سیاسی و توان سنت سیاسی و حزبی که رهبری اش را بدست گرفته است محدود میشود. تاریخ واقعی، اما، تاکنون از طریق همین بسیج کل نیروهای طبقاتی حول افق های محدود جلو رفته است.

کمونیسم کارگری بعنوان حزب سیاسی

بهرحال میخواهم این را بگویم که این سطوح در بحث ما و در ارزیابی ما از حزبی که ساخته‌ایم وجود دارد. از دل کدام سنت‌های اعتراضی و مبارزاتی در جامعه پیدا شده‌ایم. معضلات کدام طبقه و یا طبقات مایه پیدایش حزب ما بوده است، چه رابطه‌ای با طبقه در صحنه سیاسی پیدا کرده‌ایم و کدام افق را جلوی جامعه و جلوی طبقه قرار میدهیم و چه رابطه عملی‌ای با طبقه کارگر در صحنه پراتیک اعتراضی داریم. بنابراین خیلی روشن است که ارزیابی ما از حزبمان نمیتواند یک ارزیابی یک بعدی و تک جوابی، خوب است یا بد، کارگری است یا نه، اجتماعی است یا نه، باید بخود ببالد یا نه، باشد. من میخواهم تصویر عینی و مارکسیستی از حزب، و از کومه‌له که موضوع بحث امروز است، بدهم. نمیخواهم خیال کسی را راحت و یا ناراحت کنم و یا به پراتیک تاکنونی نمره بدهم. باید بدانیم که راجع به هر یک از این ابعاد یک حزب و یک جنبش طبقاتی چه ارزیابی‌ای داریم. بدون این صحبتی از یک درک درست و مارکسیستی از "چه باید کرد" مان و دورنما و وظایفمان نمیتواند در میان باشد.

یک نکته کمونیسم کارگری را بعنوان یک سنت اعتراضی و یک گرایش حزبی طبقه کارگر از نظر آنچه که تاکنون گفتم از سایر حرکت‌های حزبی در جامعه متمایز میکند. (منظور من از کمونیسم کارگری اینجا بحث‌های پس از کنگره دوم یا مواضع خودم نیست. من این کلمه را بجای کلمه کمونیسم بکار میبرم. منظور من آن گرایش کارگری است که مانیفست کمونیست را بعنوان بیانیه خودش صادر کرد). این تمایز در این است که این گرایش حامل کل آرمان کارگری و کل افق کارگری برای تغییر جامعه است و برخلاف سنتهای مبارزاتی دیگر در جامعه و برخلاف سایر احزاب سیاسی طبقات مختلف منفعت و افق ویژه و محدودی را دنبال نمیکند. مارکس اینرا در مانیفست کمونیست بروشنی بیان میکند:

" کمونیستها حزبی مجزا در برابر سایر احزاب طبقه کارگر نیستند. آنها هیچ منافع جدا منافع پرولتاریا بطور کلی ندارند. آنها اصول فرقه خاصی برای خود بمنظور شکل دادن و قالب زدن به جنبش پرولتاریائی نساخته‌اند. کمونیستها فقط از این جهت از سایر احزاب طبقه کارگر متمایزند که: ۱- در مبارزه کشوری پرولترهای کشورهای مختلف، آنها منافع مشترک کل پرولتاریا را برجسته میکنند و به پیش میرانند. ۲- در مراحل مختلفی که مبارزه طبقه کارگر علیه بورژوازی باید طی کند، آنها همواره و همه جا نماینده منافع کل جنبش‌اند.

بنابراین از یکسو، از نظر عملی، کمونیست ها پیشروترین و مصممترین بخش احزاب کارگری هر کشورند، بخشی که تمام بخش‌های دیگر را به جلو سوق میدهد، و از سوی دیگر، از نظر تئوریک، آنها این امتیاز را بر کل توده عظیم پرولتاریا دارند که مسیر پیشروی، شرایط و حاصل نهائی کل جنبش پرولتاریائی را بدرستی میشناسند."

بنابراین کمونیسم کارگری بخشی از جنبش طبقاتی است که منافع و آرمانهای کل این جنبش و افق پیشروی و پیروزی تمام و کمال آنرا نمایندگی میکند. با اینحال این به آن معنی نیست که این بخش، این گرایش، بطور اتوماتیک افق خود را بر جنبش طبقه کارگر مسلط کرده، و پراتیک اعتراضی کارگر را رهبری میکند. کمونیسم کارگری هم، بعنوان یک سنت سیاسی و مبارزاتی تابع همان ملزوماتی است که به آن اشاره کردم. باید بتواند نگرش خود را به کل طبقه تسری بدهد، باید بتواند نیروی طبقه را حول اهداف و آرمانهای خود، که در این مورد ابتدا "ویژه" نیست، بسیج کند و در صحنه عمل سیاسی به میدان بکشد. کمونیسم کارگری هم باید بتواند احزاب سیاسی قدرتمند از خود بیرون بدهد و خود را به پراتیک اعتراضی طبقه در مقیاس وسیع مرتبط کند.

از نظر تاریخی، کمونیسم کارگری از همان دوره مارکس به این سو همواره یک سنت مبارزاتی زنده بوده است. در مقاطعی در تاریخ کشورهای مختلف احزاب سیاسی خود را هم بوجود آورده و طبقه کارگر را به انقلاب نیز کشانده است. کارنامه این گرایش گواه دخیل بودن جدی آن در تاریخ قرن بیستم است. مدتی طولانی است که بدنبال شکست تجربه کارگری در شوروی این گرایش احزاب سیاسی جدی‌ای بیار نیآورده است. علل این را جای دیگری بحث کرده‌ایم. اما بعنوان یک سنت مبارزاتی این جریان نقش کماکان مهمی در جنبش کارگری داشته، هرچند در کشورهای زیادی این نقش بیشتر بصورت "سوق دادن سایرین به جلو" نمودار شده و در اعتراضات جاری کارگری و در شکل دادن به ذهنیت و نگرش و روشهای رهبران جنبش اعتراضی طبقه نقش خود را بازی کرده است.

ارزیابی از کومه‌له: یک مرزبندی

در روش برخورد

قبل از پایان این بخش میخواهم با سایر نگرش‌ها در حزب در زمینه ارزیابی از کومه‌له حد فاصل خود را روشن بکنم. من درباره کومه‌له زیاد صحبت کرده‌ام. تصویر من همین چیزی

کومهله را میزند و برایش شانه بالا میاندازد را جریانی به غایت روشنفکرانه میدانم که نه از جدال اجتماعی واقعی چیزی فهمیده و نه از مارکسیسم و از تنوری کمونیسم شناختی دارد. کسانی که از موضع به اصطلاح کارگری ارزش کومهله را منکر میشوند، (و از این قماش داشته‌ایم)، نمیفهمند که مکانیسم جلو رفتن امر کارگران در جهان مادی چیست. نمیتوان نیروی واقعی پیشبرنده تاریخ جاری کارگری را قلم گرفت و تا وقتی سازمانی مطابق الگوی از پیشی بوجود نیامده یکجائی منتظر شد. تاریخ واقعی طبقه کارگر در کردستان و آن کشمکش اساسی که امروز کارگر کرد را در برابر سرمایه و بورژوازی قرار داده است از طریق کومهله پیش می‌رود. تکامل مبارزه کارگری در کردستان امروز، پیشروی و یا درجا زدن آن، به عملکرد کومهله گره خورده است. در قبال دیدگاه دیگر می‌گویم کومهله به اعتبار این کشمکش اجتماعی بیرونی ارزش پیدا میکند. سازمان بزرگ و رزمنده و فداکار در تاریخ جهان زیاد بوده است. سوال اصلی اینست که این سازمان با نبرد اجتماعی کارگر چه رابطه‌ای دارد. این سوال نظری من نیست، سوال عملی کارگر است. در جهان ما نه فقط سازمانهای سیاسی، بلکه مقولات بسیار کلی‌تر و تجریدی‌تر هم، مانند خلاقیت هنری، اخلاقیات، انساندوستی و غیره، بدون ارجاع به مبارزه اجتماعی واقعی فی نفسه قابل ارزیابی نیستند. درباره تمام اینها فقط میتوان از موضع کسی که در یک مبارزه اجتماعی و عینی دخیل و جانبدار است حکم داد. در یک کلمه شاخص ارزیابی ما از کومهله باید نقش آن و رابطه مادی آن با جنبش ضدسرمایه‌داری کارگر و دقایق و لحظات این جنبش باشد، و نه فاکتورهای کمی و کیفی خود این سازمان، اینکه چند سال سابقه دارد، چه شدایدی را تحمل کرده است، از چه انسانهای فداکار و با شهامتی تشکیل شده، از کدام تشکیلات دیگر بزرگتر است و غیره. از موضع تاریخ واقعی و اجتماعی مبارزه طبقات میتوان قضاوت کرد که این سازمان، با همین خواص داخلی‌اش در چه دوره‌هایی به این نبرد بیرونی نزدیک‌تر و دورتر بوده، اگر بخواهد ارزش سیاسی‌اش را برای کارگر حفظ بکند و یا واقعا تحقق ببخشد چه باید بکند، سیاستی که در هر مقطع بر آن حاکم است و پراتیکی که انجام میدهد تا چه حد به این امر خدمت میکند. این بر عهده هر تشکیلاتی است که خود را دانا با این شاخص محک بزند. این بر عهده هر سازمان کمونیستی است که مداوما نشان بدهد که دارد خود را به این کشمکش اجتماعی بیرون خود و به امر کارگر در این کشمکش مربوط و مربوط‌تر میکند.

خلاصه می‌کنم. کمونیسم کارگری آن دیدگاهی در حزب ماست که به خود حزب از نقطه نظر یک جنبش اجتماعی نگاه میکند. ما این را فرض می‌گیریم که حزبی که نام خود را کمونیست گذاشته است باید به این کشمکش طبقاتی بیرون خود پاسخگو باشد و از آن مایه بگیرد. اما ما این را نیز میدانیم که تاریخا حزب ما، و کومهله بعنوان پدیده مشخصی در درون حزب، از این جدال عینی مایه نگرفته است، بلکه باید در یک روند بسمت این جنبش طبقاتی رانده شود. در این روند باید تغییرات مادی در این حزب و در فکر و عملکردش صورت بگیرد. کمونیسم کارگری تا آنجا که به حزب کمونیست ایران مربوط میشود نیرویی برای تحقق هرچه سریع‌تر و جامع‌تر این انتقال است. این بخشی از تلاش ما برای ایجاد احزابی است که دیگر مستقیما از جدال اجتماعی کارگر علیه سرمایه و فقط همین مایه میگیرند و به نیازهای آن پاسخ میدهند.

است که گفتیم. من به یک تاریخ واقعی و ابژکتیو، به یک مبارزه عینی میان طبقات اجتماعی قانلم و از زاویه این مبارزه است که همواره میکوشم به حزب و به کومهله نگاه بکنم. همین متد مرزبندی‌ای میان شیوه برخورد من به مساله ارزیابی کومهله با سایر برخوردهائی که در این حزب هست بوجود می‌آورد. اولین شیوه‌ای که میخواهم مرز خود را با آن روشن کنم، شیوه برخوردی است که ارزش و جایگاه تاریخی کومهله برای مبارزه کارگران را درک نمیکند. کسانی که این شیوه را دارند یا خود نسبت به مبارزه کارگر ناحساسند و یا چنان تصویر ایده‌آلیزه شده و کتابی از این مبارزه دارند که نمیتوانند ببینند تاریخ واقعی این مبارزه هم اکنون چگونه به کومهله گره خورده است. شخصا بارها جواب این ایراد را به این و آن داده‌ام که کومهله "سازمانی دهقانی است"، "ناسیونالیست است" و غیره. این دیدگاه از یک سلسله تصاویر تجریدی درباره کمونیسم و مبارزه کارگری شروع میکند و چون کومهله را مطابق الگوی خود، خواه از لحاظ نظری و خواه عملی، نمی‌بیند و چون تصویری از جدال گرایش‌ها در حزب ما ندارد، کلا ارزش و پتانسیل تاریخی کومهله و جایگاه واقعی آن در مبارزه کارگری را منکر میشود.

دیدگاه دیگر کاملا عکس این است. کومهله را می‌بیند و تاریخ را نمی‌بیند. "کومهله هست پس من هستم". در این شیوه برخورد کومهله بعنوان یک سازمان ایده‌آلیزه میشود و به یک امر درخود تبدیل میشود. حکمتش را از خودش میگیرد. تشکیلات نقطه شروع تعقل و ارزش‌ها و معیارهاست. گفتیم که حتی اگر تشکیلاتی اینطور راجع به خودش فکر کند باز هم ما بعنوان مارکسیست موظفیم آن را در سایه روشن با کشمکش‌های اجتماعی واقعی که در پس آن نهفته است و آن را ایجاد کرده است و در رابطه با معضلات اجتماعی که به آن پاسخ میدهد قضاوت کنیم. اصل اصالت تشکیلات، سیاست و تاریخ جاری بیرون خودش را محو نمیکند. برعکس خود نشان دهنده اینست که سنت سیاسی‌ای که این تشکیلات را بوجود آورده مفروض گرفته میشود و تقدیس میگردد. یک تشکیلات ابزار پیشبرد سیاست طبقاتی معین است حتی اگر خودش، مانند مجاهدین، خود را مبدا تاریخ و یک ارزش درخود بیانگارد. تقدس تشکیلات فقط یعنی تمکین به سیاست خودبخودی حاکم به تشکیلات یعنی پذیرش و مفروض گرفتن و تقدیس موقعیت عینی و موجود تشکیلات در جدال عینی طبقاتی. اگر دقت کنیم این تقدس موجودیت تشکیلاتی و گسستن از هر نوع محک و ملاک بیرونی و طبقاتی برای توضیح حقانیت تشکیلات خود یک سنت کار سیاسی بورژوازی است. برای کمونیسم کارگری اگر سازمان ارزش دارد برای اینست که دارد در یک تاریخ واقعی، در یک جدال وسیع اجتماعی به نفع طبقه کارگر نقش بازی میکند. هر لحظه که تشکیلات دیگر ابزار این مبارزه اجتماعی نباشد، و لاجرم ابزار امر دیگری بشود، تمام ارزش خود را برای کارگر و کمونیست از دست میدهد. از این موضع است که هنگامی که از نقطه نظر منفعت طبقاتی و از نظر امر کمونیسم کارگری به کومهله نگاه میکنیم هم برای ما ارزش پیدا میکند و هم خود را موظف می‌بینیم که مدام تغییرش بدهیم. تنها با قرار دادن خود در موضع کسی که در یک کشمکش عینی اجتماعی و طبقاتی شرکت کرده است، میتوان تصویر درستی از ارزش و اعتبار یک حزب سیاسی و نقاط ضعف آن داشت. اختلاف من با دیدگاههایی که در این حزب در زمینه ارزیابی از کومهله و درونمای آن وجود دارد از همینجا سرچشمه میگیرد. من آن جریانی که قید

۲- حزب کمونیست، کومهله و کمونیسم کارگری یک ارزیابی فشرده

در برخورد به حزب کمونیست ایران و کومهله بعنوان بخشی از این حزب هم همین متد را باید بکار برد. باید از زاویه مبارزه طبقات اجتماعی و سنت های اعتراض سیاسی طبقات به این تشکیلات نگاه کرد. باید پرسید حزب از چه کشمکش اجتماعی مایه گرفته است، از درون کدام سنت یا سنت های سیاسی بیرون آمده، چه رابطه پراتیکی با طبقه کارگر پیدا کرده و کدام افق را جلوی آن میگذارد و بالاخره باید روشن کنیم که جهت حرکت این حزب چیست. پاسخ این سوالات را باید بر مبنای ارزیابی های عینی و تاریخی داد و نه بر مبنای تعلق خاطر و ایمان ایدئولوژیک. به صرف اینکه حزبی خود را مارکسیست میدانند و از منافع طبقه کارگر حرف میزند فوراً نمیتوان آن را حزبی پرولتاریائی و رهبر طبقه کارگر تعریف کرد. ایدئولوژی و پراتیک سازمانی حزب ما در تعیین جایگاه طبقاتی و اجتماعی اش نقش دارد، اما این یک رابطه اتوماتیک نیست. حزب کمونیست ایران را هم نباید، مانند هر جریان دیگر، بر مبنای آنچه که اعتقاد دارد و آنچه که درباره خود میگوید قضاوت کرد. باید در موضع طبقه ایستاد و با بینشی مادی به این حزب نگاه کرد و جایگاه آن و روند حرکت آن را شناخت.

من نظرم را درباره ماهیت و جایگاه حزب کمونیست ایران بدفعات تشریح کرده ام و این نظرات حتی بعنوان موضع رسمی حزب در نشریات ما چاپ شده. بنظر من حزب ما در یک موقعیت انتقالی است. از گوشه خاصی در جامعه پیدا شده و به سمت جای دیگری حرکت میکند. علت این خصلت انتقالی اینست که حزب ما ساخته تنها یک گرایش اجتماعی و یک سنت مبارزاتی نیست. حزب ما چند بنی است. جدال میان این گرایشات و این سنت ها که تا پیش از تشکیل حزب در چهارچوب وسیع تر اجتماعی ادامه داشت، امروز تا حدود زیادی به درون حزب ما رانده شده است. بخشی از مبارزه و کشمکش سنت های سیاسی در جامعه ایران امروز جزء تاریخ درونی حزب ما شده. این گرایشات کاملاً ملموس و قابل شناخت هستند و نیازی به حدس و گمان درباره آنها نیست.

حزب ما در درون یک سنت ضد پوپولیستی ساخته شد. آنچه که ما به آن مارکسیسم انقلابی ایران نام داده بودیم. اما این سنت ضد پوپولیستی، بخصوص آنجا که خود را در اشکال سازمانی شکل داده بود، فی الحال حاصل تلاقی دو سنت مبارزاتی اصلی در درون سوسیالیسم ایران بود. انقلاب ۵۷ سوسیالیسم کارگری در ایران را فعال کرد، مارکسیسم فضا و فرجه ای برای رشد پیدا کرد. در بیرون سازمانهای سیاسی چپ رادیکال جنبش کارگری با شوراها و مبارزه برای کنترل کارگری، با جنبش بیکاران و با اعتراضات روزمره برای گسترش اقتدار و حقوق کارگران وسیعاً فعال شده بود. در درون چپ رادیکال ایران انتقاد مارکسیستی به بستر اصلی و پوپولیستی این چپ بالا گرفت. این جریان انتقادی ارتباط عملی و تشکیلاتی ویژه ای با تحرک مستقیم کارگری نداشت. اما منعکس کننده این فشار اجتماعی و به یک معنا نماینده آن در درون چپ رادیکال ایران بود. حاصل این تلاقی، برآیند این فشار اجتماعی و بیشکل سوسیالیسم کارگری و این انتقاد مارکسیستی به پوپولیسم و پایه های سیاسی و برنامه ای چپ رادیکال ایران، قطب بندی

شدن سریع چپ ایران و پیدایش یک جناح رادیکال و ضد پوپولیست در درون آن بود که بسرعت در تمام جریانات اصلی این چپ به سازمانها و فراکسیون های "مارکسیست انقلابی" شکل داد. این مارکسیسم انقلابی جریان حزبی و سازمانی سوسیالیسم کارگری ایران نبود، بلکه از نظر اجتماعی انتهای رادیکال چپ ایران بود، چپ ترین جناح آن بود. جناحی بود که برای نخستین بار در تاریخ دوره اخیر موجودیت چپ ایران پرچم نظریات و سیاست های کارگری را در تقابل با طبقات دیگر و احزاب سیاسی که با تبیین های خلقی فشار طبقات دیگر را منعکس میکردند، بر افراشت. جریان مارکسیسم انقلابی در تقابل با تمام روایات خرده بورژوائی و بورژوائی از مارکسیسم، مدافع ارتدکسی مارکسیسم و تفسیر لنینی از تئوری مارکس بود. اما این جریان همچنان ایستگاه آخر رادیکالیزه شدن چپ رادیکال ایران بود. حوزه اجتماعی فعالیت این جریان همان بود. این جریان نیز نه از محیط اعتراض کارگری مایه گرفته بود و نه در ارتباط ویژه ای با آن قرار داشت. اولویت ها و مشغله های این جریان نیز همچنان کمابیش در چهارچوب چپ غیر کارگری محدود بود. انقلاب ایران، یعنی همان رویدادی که کل جامعه را تحت تاثیر قرار داده بود، و شیوه برخورد به معضلات این انقلاب محور اصلی تفکر سیاسی این جریان بود. ماتریال انسانی و سنتهای مبارزه عملی این جریان نیز اساساً از همان چپ رادیکال و غیرکارگری ایران اخذ شده بود. نکته ای که بهرحال اینجا باید تاکید کنم این است که به این ترتیب "مارکسیم انقلابی ایران" خود یک چهارچوب موقت فکری و سیاسی برای دو سنت مبارزاتی متفاوت بود. سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ غیرکارگری ایران. شکاف های میان این دو سنت تا مقطع طرح مباحثات کنگره اول اتحادمبارزان کمونیست هنوز مشهود نشده بود و برای فعالین این جریان ملموس و قابل درک نبود. به این بحث پس از توضیح پایه های اجتماعی کومهله و تشکیل حزب بر میگردم.

با کومهله عوامل دیگری نیز وارد این تصویر میشود. قبل از انقلاب ۵۷ کومهله سازمانی در چهارچوب چپ رادیکال ایران بطور کلی است و قطب بندی های درونی این چپ و اوضاع بین المللی کمونیسم زمان خود را منعکس میکند. به اعتقاد من، تا این مقطع جامعه کردستان و ویژگی های آن هنوز خصلت ویژه کردستانی به کومهله نبخشیده است. کومهله سازمانی سیاسی کار و معتقد به کار توده ای است و به این اعتبار یک پای صفتبندیهای درونی کل چپ ایران در قبال مشی چریکی است. تحت تاثیر مانویسم است و به این عنوان گوشه ای از کل قطب بندی کمونیسم زمان خود در سطح جهانی است. علیرغم اینکه فعالین اصلی آن در کانون های سیاسی در کردستان بار آمده اند و لذا بیش از سایر بخش های چپ ایران نسبت به معضلات جامعه کردستان و ستم ملی حساس و مطلعند، افق ویژه کردستانی ای را جلوی خود نمیگذارند و سازماندهی خاص کردستانی را دنبال نمیکند. فعالین و رهبران این جریان در زندانها، مانند سایر زندانیان چپ، عناصر و کادرهای جنبش کمونیستی ایران بطور کلی شناخته میشوند.

انقلاب ۵۷ این وضعیت را دگرگون میکند. تحرک عمومی توده ای در ایران این جریان را بطور وسیع و علنی به میدان میکشد. اعتقاد به کار توده ای و آشنائی فعالین این جریان با نیازها و مسائل زحمتکشان کرد آن را از یک امتیاز اولیه نسبت به سایر بخش های چپ ایران برخوردار میسازد و حتی قبل از قیام و

آن بود. بهرحال به پیش رانده شدن مساله ملی گواه زنده شدن و فعال شدن ناسیونالیسم کرد و مسلط شدن افق مبارزاتی و مطالبات آن در کل جامعه بود.

به این ترتیب ناسیونالیسم در سرنوشت کومه‌له نیز شریک شد. جناح چپ این ناسیونالیسم در صحنه مبارزه حزبی نیروی مناسب تر از کومه‌له نمیدید و لذا بعنوان یک پایه دوم، و بعنوان نیروی که قدرت بسیج وسیع و اجتماعی در خود میدید، به این جریان ملحق شد. ناسیونالیسم در درون کومه‌له هیچگاه پرچم مستقلی بلند نکرد. وجود این سنت در درون کومه‌له اساسا خود را در انتقاد ضعیف کومه‌له به ناسیونالیسم به مثابه یک سنت و یک گرایش سیاسی، اخذ روش های عملی فعالیت از این جریان، درجه ای از برحق دانستن و مترقی شمردن ناسیونالیسم کرد در کل صفوف تشکیلات، و نظایر آن نشان میداد. از نظر فکری نیروی ناسیونالیسم در کومه‌له، درست مانند چپ سراسری، در پس خلق گرانی پنهان شد. کردایتی کردن، سازش با باورهای مذهبی، بی اعتنائی به مساله برابری زن، بالا گرفتن کیش اسلحه و تحقیر مبارزه سیاسی و تشکیلاتی، و امثالهم، که توسط حزب دموکرات بعنوان مضمون سیاسی ناسیونالیسم کرد صریحا تنوریزه میشد، در کومه‌له تحت پوشش احترام به اعتقادات توده ها و ملزومات کار توده ای توجیه میشد.

کنگره دوم کومه‌له [۲] تعرض جدی سوسیالیسم رادیکال به پوپولیسم بود. با عقب نشینی پوپولیسم چتر استتار از روی ناسیونالیسم کرد نیز برداشته شد و در طول دوره های بعد مبارزه ضد پوپولیستی مضمون انتقادی ضد ناسیونالیستی صریحی بخود گرفت. ناسیونالیسم نیز در این دوره عقب نشست. حاضر شد وجودش در کومه‌له و سهمش در گسترش فعالیت آن رسماً انکار شود. اما همچنان بعنوان یکی از گرایشات اجتماعی و یکی از سنت های مبارزاتی موجود در کومه‌له به بقاء خود ادامه داد و تا همین امروز از نبرد چریکی خود در درون حزب ما علیه پیشروی های گرایشات دیگر دست برداشته است.

کنگره دوم کومه‌له به راستی کنگره مارکسیسم انقلابی بود. همان چهارچوب موقت همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ ایران در کومه‌له نیز به فلسفه موجودیت تشکیلات تبدیل شد. به چند عامل باید اینجا توجه کرد. قبل از کنگره دوم، کومه‌له از نظر تنوریک به جناح راست چپ ایران تعلق داشت. خوشبختانه تنوری نقش زیادی در پراتیک کومه‌له نداشت. این راست روی تنوریک تحت‌الشعاع یک پراتیک چپ در عرصه سیاسی که رابطه نزدیک کومه‌له با زحمتکشان و منافع آنها را بیان میکرد قرار داشت. اما در هر حال چپ ایران که کومه‌له را از بیرون و بعنوان یک خط مشاهده میکرد آن را در قطب راست خود قرار میداد. بخش زیادی از مقاومت پوپولیسم در برابر مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری مدیون این بود که به زعم آنها یک سازمان معتقد به تر "نیمه فئودال و نیمه مستعمره" قدرتمند و با نفوذ در میان زحمتکشان در کردستان وجود دارد. مانوئیسم ظاهرا علیرغم ورشکستگی بین‌المللی اش در کردستان هنوز نمونه های موفق بدست میداد، تز محوری بودن روستاها داشت صحت خود را ثابت میکرد. وقایعی نظیر رابطه گنگ کومه‌له با شیخ عزالدین حسینی (که برای جناح راست پوپولیسم نمونه مذهب مترقی بود) و دفاع کومه‌له (با هر تبصره ای) از کاندیداتوری مسعود رجوی در

شکل گرفتن جمهوری اسلامی، کومه‌له رابطه پراتیک جدی تری با جامعه کردستان و اعتراض توده ای در این منطقه پیدا میکند. این تأثیری دوگانه داشت: از یکسو کومه‌له در قیاس با کل چپ ایران از رابطه نزدیک تری با توده ها برخوردار میشود و از سوی دیگر، کردستانی تر میشود و از چپ ایران فاصله میگیرد. با پیدایش جمهوری اسلامی و آغاز سرکوب کردستان، و همچنین با مشروعیت پیدا کردن رژیم اسلامی در کل کشور، مساله ملی در کردستان پایه جدیدی برای مقاومت و ادامه مبارزه در کردستان بوجود میآورد. مساله ملی و مبارزه برای حق تعیین سرنوشت، بعنوان یک کشمکش اجتماعی و بعنوان سرچشمه یک سنت مبارزاتی و اعتراضی ویژه کومه‌له را بشدت تحت تأثیر قرار میدهد و چهارچوب سیاسی و فکری ویژه ای را به آن تحمیل میکند.

همینجا لازم است قدری درباره مساله ملی صحبت کنم تا بتوانم آن نحوه ویژه ای که این مساله بر کومه‌له و سپس بر حزب کمونیست ایران تأثیر میگذارد را توضیح بدهم. بنظر من در عصر ما مبارزه ملی فاقد هرگونه پایه واقعی در مناسبات و زیربنای اقتصادی جامعه است. عصر ما مدتهاست که عصر انقلاب کارگری است. مدتهاست که رهائی ملی فی نفسه مبین گذار به هیچ حلقه بالاتری در تکامل مناسبات تولیدی و در بهبود اوضاع توده مردم نیست. در دوران استقلال مستعمرات این حکم صادق نیست. در این دوره مبارزه ملی یک پیش شرط بنیادی تکامل سرمایه‌دارانه جامعه است. برای دهها کشور در آفریقا و آسیا و آمریکای مرکزی و جنوبی مبارزه ملی یک امر واقعی و تلاشی برای رفع موانع واقعی رشد سرمایه داری بود. در دوره ما چنین نیست. اما این ادا به معنی مادی نبودن مساله ملی و بی ربطی تاریخی آن نیست. ستم ملی شکلی از ستم است که هنوز بر بخشهای وسیعی از مردم جهان اعمال میشود. این یک درد واقعی است که لذا همراه خود مقاومت علیه آن و مبارزه علیه آن را ببار میآورد و این مبارزه و مقاومت ذهنیت و عمل سیاسی توده های وسیعی از کارگران و زحمتکشان را شکل میدهد. ستم ملی ناسیونالیسم و مبارزه ناسیونالیستی را بوجود میآورد و زنده نگه میدارد. از میان رفتن زمینه های اقتصادی مساله ملی خود بخود نه ستم ملی را از بین میبرد و نه ناسیونالیسم را، بعنوان پاسخ بورژوازی به این مساله و بعنوان سنت سیاسی اعتراض علیه ستم ملی، از صحنه محو میکند. مساله ملی بهرحال باید با رفع ستم ملی پاسخ بگیرد، حال چه با وحدت ملت های مختلف با حقوق و امکانات برابر در یک چهارچوب کشوری وسیع و چه با استقلال و کسب حق حاکمیت ملت فرودست.

مساله ملی و مبارزه ملی در کردستان یک امر واقعی بود. اما اینکه این مساله به صدر مسائل جامعه کردستان رانده شد و احزاب سیاسی اصلی در کردستان را حول خود فعال کرد از اینرو بود که مساله ملی چهارچوبی برای تداوم اعتراض سیاسی فراهم میکرد، در شرایطی که بنظر میرسید انقلاب ۵۷ عملا توسط ضدانقلاب اسلامی از ریل خارج شده و یا سرکوب شده است. برای بورژوازی کرد از نظر برنامه ای مساله ملی کل پلاتفرمش بود و از نظر سیاسی امکانی بود برای ادامه چک و چانه زدن و امتیاز گرفتن از دولت مرکزی که با آغاز زوال حکومت شاه ممکن شده بود. برای کومه‌له و برای زحمتکشان این سنگری برای ادامه فعالیت گسترده سیاسی بود، چهارچوبی، ولو بسیار محدودتر، برای ادامه مبارزه ای که رفع ستم ملی تنها یک جزء

انتخابات ریاست جمهوری نیز دست این جریان را تقویت میکرد. کنگره دوم این را خاتمه داد. زیر پای کل پوپولیسم در مقیاس سراسری با کنگره دوم کومهله جارو شد. پیروزی مارکسیسم انقلابی در مقیاس سراسری بدون این کنگره قطعاً امری به مراتب دشوارتر میشد. اما، در عین حال کومهله با کنگره دوم اساساً تنها بارزترین اشکال وجودی پوپولیسم را هدف حمله قرار داد. بخش زیادی از به چپ چرخیدن کومهله و تقویت مارکسیسم انقلابی در کومهله به دوران پس از کنفرانس ششم [۳] تا کنگره موسس حزب [۴] و حتی پس از آن برمیگردد. بعبارت دیگر، کومهله بدواً از بالا، در سطح رهبری خود به پوپولیسم تعرض کرد. تعمیق مضمونی این نگرش در خود این رهبری، گسترش آن در بدنه تشکیلاتی کومهله و عقب راندن سنت های دیگر در کل جریان اجتماعی ای که کومهله نام داشت در طی مراحل بعدی صورت گرفت. برخلاف ناسیونالیسم که همچنان در اشکال متفاوتی به بقاء خود ادامه داد، پوپولیسم نهایتاً واقعا مضمحل و منحل شد. این تقدیر سراسری این جریان نه فقط در ایران بلکه در مقیاس جهانی بود.

قبیل از اینکه به تشکیل حزب برسیم هنوز باید یک فاکتور دیگر را وارد تصویر کنیم. در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست [۵] مارکسیسم انقلابی بعنوان یک چهارچوب همزیستی سوسیالیسم کارگری و رادیکالیسم چپ غیر کارگری ترک خورد. ما طبعاً به اهمیت این واقعه به روشنی که امروز از آن صحبت میکنم واقف نبودیم. اما، با هر برداشتی که امروز داشتیم، محور کنگره اتحاد مبارزان فراتر رفتن از سیاست و برنامه (که پرچم پیروزی مارکسیسم انقلابی بود)، و طرح مساله پراتیک اجتماعی یک سازمان کمونیستی بود. اینجا دیگر بحث طبقه کارگر بعنوان شاخصی در تعریف یک سازمان بعنوان سازمان کمونیستی مطرح شد. این کنگره بحث خود را تحت نام سبک کار کمونیستی فرموله کرد. اما همانجا گفت که این امری فنی و تشکیلاتی نیست و تماماً به این مربوط میشود که سازمان کمونیستی موضوع کار خود را چه بخشی از جامعه قرار داده است و در درون این بخش چه انقلاب و چه آرمانی را سازمان میدهد. امروز اگر بخواهم تصویری از اتفاقی که در این کنگره افتاد بدهم میگویم در این کنگره سوسیالیسم کارگری به چپ رادیکال اعلام کرد که کافی نیست سیاست و برنامه ات کمونیستی باشد. باید بیانی و اینجا در درون طبقه و برای انقلاب کارگری پراتیک کنی. بنظر من سوسیالیسم کارگری از برنامه مشترک تا کنگره موسس این پیشروی را کرد که محدودیت چهارچوب نظری موجود و ضرورت تغییر جریان مارکسیسم انقلابی به یک حرکت کارگری کمونیستی پراتیک را به کل جریان دخیل در حزب قبولاند. از نقطه نظر این جریان اگر حزب کمونیست ارزش داشت برای این بود که قرار بود ظرفی برای فراتر رفتن از جریان مارکسیسم انقلابی ایران و شکل دادن به یک پراتیک کمونیستی در درون طبقه کارگر باشد. اما در حالی که مارکسیسم انقلابی بعنوان تابلوی حزب و بعنوان شالوده نظری و سیاسی آن تثبیت شد، کارگری شدن بعنوان یک جهت گیری و یک اولویت^۱، بعنوان یک استنتاج منطقی از مارکسیسم انقلابی و مرحله ای در تکامل آن طرح شد.

با کنگره اتحاد مبارزان کمونیست موازنه سیاسی و نظری جدیدی میان گرایشهای اجتماعی مختلف در درون جریان حزبی بوجود آمد. حزب کمونیست بر مبنای این چهارچوب جدید که در آن

بهرحال ناکافی بودن چهارچوب مارکسیسم انقلابی و ضرورت فراتر رفتن از آن به نفع کارگری شدن و سوسیالیسم کارگری تاکید شده بود تشکیل شد. اما این موازنه جدید هم بهرحال یک ظرف موقت برای همزیستی و تحرک گرایشهای اجتماعی دخیل در حزب بود. هزار و یک نمونه در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب وجود دارد که نشان میدهد چگونه همه این جریانها و سنت ها در چهارچوب جدید به حیات و فعالیت خود ادامه دادند. پس از تشکیل حزب مرحله دوم شکسته شدن قالب مارکسیسم انقلابی توسط سوسیالیسم کارگری آغاز میشود. در ایندوره حزب ما شاهد پیدایش ادبیاتی است که ابداع در سنت رسمی تاکتونی اش ریشه نداشت. بحث کار در درون طبقه کارگر، مبنای سازماندهی و آرتیاسیون کارگری، درک مکانیسم های "خود سازماندهی" طبقه کارگر، تبیین انقلاب روسیه از زاویه تحول اقتصادی و نقد سرمایه داری دولتی، طرح شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری، بیانیه حقوق زحمتکشان در کردستان، و غیره پیش از آنکه از چهارچوب سنت ضد پوپولیستی مایه بگیرد و به مباحثات برنامه ای مارکسیسم انقلابی مبدون باشد، استنتاجات مستقیم از آرمان کمونیسم و از وجود اجتماعی کارگر و نیازهای اوست. اینجا دیگر ادبیات سوسیالیسم کارگری را مستقل از چهارچوب رادیکالیزه شدن چپ غیر کارگری ایران و مستقل از سابقه پلمیک های مارکسیسم انقلابی میبینیم. سوسیالیسم کارگری در حزب کمونیست، در فضایی که تعهد کنگره موسس به "کارگری شدن" بوجود آورده است، بتدریج خودآگاه میشود، دنبال تاریخ مستقل خود در گذشته و دورنمای سازش نکرده خود در آینده میگردد. ادبیات خود را بوجود میآورد، نقد خودش را تیز میکند و تدقیق میکند و بالاخره یکبار دیگر آخرین قالب همزیستی گرایشهای درون حزب را بزیر سوال میکشد.

در تمام طول دوره پس از تشکیل حزب بحث کارگری شدن و بالاخره کمونیسم کارگری ناگزیر خود را در انتقاد به پراتیک حزب و در انتقاد به موازنه فکری و سیاسی ای که در حزب میان تمایلات و سنت های مختلف وجود دارد یافته است. گرایشهای دیگر در حزب تا این اواخر با این گرایش انتقادی راه آمده اند. اما از کنگره دوم حزب و بویژه از کنگره ششم کومهله [۶] به بعد کشمکش این سنت ها در درون حزب وارد مرحله جدید و تعیین کننده ای میشود که پائین تر از آن صحبت میکنم.

خلاصه کنم. حزب کمونیست ایران یک حزب چند بنی است. سنت های اجتماعی مختلف در تشکیل این حزب شرکت کرده اند و میکوشند از این حزب به عنوان ابزار حرکت و پیشرفت خود استفاده کنند. اینها عبارتند از ۱- ناسیونالیسم کرد که ضعیف ترین و منکوب شده ترین گرایش در حزب است. این گرایش اساساً در تلقیات و باورهای خودبخودی تشکیلات ما در کردستان، و امروز در خارج کشور، لانه کرده و تنها در مقاطع خطیر و آنهم هنگامی که میان جریانهای اصلی در حزب شکاف بروز میکند فعال میشود و سخنگو و پرچمدار موقت پیدا میکند. ۲- رادیکالیسم چپ. این جریان عمیقاً ضد پوپولیست است و اساساً در چهارچوب موقعیت ذهنی حزب در قبل از کنگره دوم باقی مانده است. این جریان حاصل نهایت رادیکالیزاسیون چپ انقلابی غیر کارگری ایران است. بنابر ماهیت خود این جریان یک جریان ناپایدار است و در مقیاس اجتماعی و خارج از حزب کمونیست ایران نماینده ای ندارد. این جریان، جریان غالب در حزب کمونیست است و بویژه

از نظر پراتیکی به بخش اعظم فعالیت حزب شکل میدهد.

های نظری و سیاسی حاکم به حزب نمودار شد. افت کار کمیته مرکزی حزب، پانین آمدن راندمانها، کنار کشیدن تدریجی رفقا از قبول مسئولیت های کلیدی، غرق شدن در کار تشکیلات داری، غامض شدن اموری مانند انتشار نشریات حزبی، اظهار نظر بموقع درباره رویدادهای مهمی که در سطح جامعه در جریان بود، حفظ سطح تبلیغات حزب، و حتی تامین یک مدیریت موثر بر عرصه های مختلف فعالیت حزب، و غیره، اینها تنها نمودهایی از محدودیت چهارچوب سیاسی و نظری ای بود که این رهبری و این حزب را شکل داده بود.

- کمونیسم کارگری.

در چندسال اخیر گرایشات دیگری نیز با توجه به تکامل چپ ایران بطور کلی در حزب ما رشد کرده است. اینها در حزب کمونیست جای جدی ای ندارند. از جمله اینها میتوان به گرایشات روشنفکرانه لیبرالیستی و آکادمیستی اشاره کرد که در خارج از حزب کمونیست ایران وسیعا در میان چپ پوپولیست سابق اشاعه یافته است و با تحولات امروز در صحنه بین المللی فضا برای انتقاد لیبرالی به مارکسیسم و ابهام تراشی در مورد مارکسیسم و کمونیسم را بازتر حس میکنند. در حزب ما این گرایشات به اشکال پوشیده تر و با ظاهر رادیکال تر گاه و بیگاه بروز میکنند. این جریان که در خارج حزب بصورت انتقاد به چپ رادیکال مطرح میشود، در واقع چیزی جز استنتاجات راست از بن بست رادیکالیسم غیرکارگری نیست.

حزب کمونیست محل تلاقی این گرایشات است. بی افقی گرایشات دیگر و نبود پرچمداران سیاسی و نظری ای که بتوانند در یک مقیاس وسیع تر در جامعه این خطوط را نمایندگی کنند، کمونیسم کارگری را در حزب کمونیست به یک "خط رسمی" و ظاهرا پذیرفته شده تبدیل نموده است. حتی بیان اینکه این حزب محل تلاقی این گرایشات است مایه رنجش زیادی در درون حزب میشود. اما وجود این گرایشات و تلاقی و کشمکش اینها بروزات بسیار روشنی در حزب ما داشته است. گویا ترین شکل بروز این کشمکش روی زمین ماندن و دنبال نشدن و گاه به عکس خود تبدیل شدن سیاست هانی است که از مباحثات رسمی حزب و در واقع از موضع کمونیسم کارگری در حزب استنتاج میشود. در حزب ما رسم است که این شکاف میان آنچه از خطر رسمی استنتاج میشود با پراتیکی که عملا صورت میگیرد به حساب "نفهمیدن" بحث ها، جا نیافتادن خط و غیره گذاشته شود. واقعیت اینست که گرایشات سیاسی موجود در حزب در برابر این خط بطرق مختلف مقاومت میکنند. مشکل ما معرفتی نیست. بحث بر سر تناسب قوا و نیروی سنت های سیاسی مختلف در حزب است.

از کنگره دوم تا کنگره سوم

برای دوره ای چهارچوب ضد پوپولیستی و رادیکال چپ موجود حزب میتواند کارساز باشد و به مسائل سیاسی و عملی حزب پاسخ بدهد. میتواند پایه ای برای یک رهبری فعال و گسترش پراتیک حزب باشد. در این دوره مساله شکل دادن به خود حزب و رساندن بخش های مختلف آن، فعالین و کادرهای آن، به همان حد فکری و سیاسی بود که این دیدگاه طرح میکرد. بعلاوه، و از این مهم تر، این پرچم به اندازه کافی حزب را از پیرامون خودش متمایز میکرد و در رابطه با مسائل عمومی سوسیالیسم ایران هنوز پاسخهایی داشت که بدهد. از نقطه نظر کار برای سوسیالیسم کارگری، طرح بحث هایش در جنبش و تاثیرش به پراتیک حزب این چهارچوب هنوز جا داشت. اما با روتین شدن فعالیت حزب و سر و سامان گرفتن ساختارهای تشکیلاتی اش از یک طرف و از آن مهم تر با تحولات سریع چپ، چه در ایران و چه در مقیاس بین المللی محدودیت های موازنه فکری و قالب

در آستانه کنگره دوم دیگر از نقطه نظر منافع سوسیالیسم کارگری روشن شده بود که باید از این چهارچوب فراتر رفت. بحث هایی که در کنگره دوم مطرح شد این هدف را داشت. فاصله کنگره دوم تا کنگره سوم برای من دوره تلاش برای تغییر مبانی بنیادی حزب به نفع سوسیالیسم کارگری و به اصطلاح یک بنی کردن حزب تحت پرچم این جریان از طریق توافق و تائید جمعی و بعنوان خط رسمی حزب بود. تمام بحث های مربوط به کمونیسم کارگری در این دوره بعنوان "نظرات حزب" بیان شده و تا همین امروز هم همه اینها را بعنوان نظرات حزبشان تائید میکنند. اما در طی ایندوره برای ما مشخص شد که با این روش بجایی نمیرسیم. گرایش رادیکال چپ در حزب این دیدگاه را هضم میکند و در سیستم فکری خودش و در امتداد پراتیک موجود خودش قرار میدهد. انتقاد بنیادی کمونیسم کارگری به گرایشات دیگر در حزب و به کل چپ بیرون خودش، به نسخه هانی برای اصلاح جریان موجود تبدیل میشود. همان کاری که راه کارگر هم با بحث های کارگری ما میکند، همان کاری که کنگره دوم پیکار با نظرات اتحاد مبارزان کمونیست کرد. قدرت چپ رادیکال غیر کارگری در حزب ما چنان زیاد است و چنان بر تعقل و برداشتهای متعارف رهبران و کادرهای حزب ما سایه انداخته است که ترویج و مبارزه روشنگرانه نمیتواند بطور جدی تکانش بدهد. بحث ها پذیرفته میشود، اما رهبر و فعال برای این خط پرورش پیدا نمیکند و پراتیک حزب دگرگون نمیشود. لبه تیز نقد کمونیسم کارگری کند میشود و تحت الشعاع پیوستگی با گذشته، که چیزی جز غلبه سوسیالیسم رادیکال غیرکارگری در حزب نیست، قرار میگیرد. در یک کلمه این جریان در حزب ما با قدرت تمام در برابر این نقد و تمام استنتاجات عملی که بر آن مترتب است مقاومت میکند. این مقاومت تنوریزه نیست، سخنگوی معین و پلاتفرم ندارد، اما قوی و مادی است و بویژه خود را در پاسخهای پراتیکی که این حزب به مسائالش میدهد نمودار میکند.

کنگره سوم و پیکار برای کمونیسم کارگری

در کنگره سوم حزب کمونیست [۷] صریحا گفتیم که گرایشات دیگر، نه فقط در حزب بلکه در مقیاس اجتماعی و جهانی، افق و آینده ای ندارند و این حزب دیگر باید تماما بر بنیاد کمونیسم کارگری استوار بشود. این خط کادر و رهبر و فعال سیاسی خودش را میخواهد و باید پرورش بدهد و مادام که چنین نیروی را گرد نیآورده حتی قدرت دگرگون کردن پراتیک همین حزب را هم نخواهد داشت. بنابراین پس از کنگره سوم، تصمیم گرفتیم که پیکار برای کمونیسم کارگری را از چهارچوب خط رسمی حزب بیرون ببریم و بعنوان یک خط سیاسی معین در تمایز با سایر

سنت های سیاسی چپ چه در بیرون و چه در درون حزب طرح کنیم. برای ما دیگر کمونیسم کارگری فراخوان کمیته مرکزی حزب به بدنه تشکیلات و یا خط رسمی حزب در برابر گرایشات دیگر در جامعه نیست، بلکه جریانی است که چه در حزب و چه در مقیاس اجتماعی تازه باید خود را به کرسی بنشانند. نه فقط اعضاء حزب، بلکه خود کمیته مرکزی و رهبری این حزب باید در مقابل یک انتخاب واقعی و سیاسی قرار بگیرند. کمونیسم کارگری از مشکلات حزب کمونیست استنتاج نشده است. پاسخگویی به مسائل عملی بخش های مختلف حزب، شکل دادن به یک رهبری پرشور، سیاسی و پرکار، بار آوردن کادرهای قابل برای این خط در درون حزب و غیره اینها تنها نتیجه تبعی رشد اجتماعی این گرایش میتواند باشد. ما کمونیسم کارگری را بعنوان جریانی که در برابر بحران سوسیالیسم بورژوازی در مقیاس جهانی پاسخ دارد، بعنوان یک حرکت طبقاتی و اجتماعی و بعنوان یک سنت اصیل مارکسیستی در جدال ایدئولوژیک در سطح جامعه مطرح میکنیم. مستقل از اینکه حزب کمونیست تا چه حد بتواند این دیدگاه و پراتیک روشن و بدون ابهامی که از آن ناشی میشود را بر کار خود ناظر کند، ما وظیفه خود را طرح این مباحثات و گرد آوری نیروی پیشروان طبقه کارگر در یک مقیاس اجتماعی قرار داده ایم. هر عضو حزب کمونیست باید خود را نه بایک جریان انتقاد و اصلاح درون حزبی، بلکه با یک حرکت فکری و عملی اجتماعی روبرو بیابد و به این عنوان، بعنوان کمونیستی که به سرنوشت سوسیالیسم و انقلاب کارگری میاندیشد، انتخاب سیاسی خود را بکند. تنها از این طریق ما قادر خواهیم بود نسل دیگری از کمونیستها را بوجود بیاوریم که توانائی پاسخگویی به نیازهای مبارزه کمونیستی این دهه را داشته باشند.

کمونیسم کارگری و کومهله کنگره ششم و پس از آن

کنگره ششم مقطع بسیار مهمی در سرنوشت کمونیسم کارگری در کومهله است. در این کنگره اسنادی تصویب شد که تبیینی براساس سوسیالیستی و کارگری از کومهله و وظایف آن بدست میدهد. این یک پیشروی جدی کمونیسم کارگری در کومهله بود. مصوبات این کنگره اسناد بسیار با ارزشی در نقد خرافاتی هستند که سنت های دیگر سیاسی در کردستان بر فعالیت ما تحمیل کرده بودند. استراتژی کمونیستی روشنی، که نیروی طبقه و نه سازمان را مبنای تغییر جامعه قرار میدهد و عینیات اجتماعی کردستان را برسمیت میشناسد تدوین شد. کارگر و شهر در فلسفه سیاسی کومهله جای خود را یافت. مبارزه نظامی بعنوان یک عرصه فعالیت و تاکتیک حزب کارگری در جای درست خود قرار گرفت. آوانتوریسم و بی افقی در کار نظامی جای خود را به ارزیابی ای سنجیده از جایگاه این شکل مبارزه برای ما و ارزش واقعی تشکیلات نظامی و افراد آن داد. تبیینی طبقاتی، متکی بر شناخت اجتماعی از کومهله و حزب دموکرات بدست داده شد، نقاط قدرت واقعی و طبقاتی کومهله تاکید شد و میرا بودن و زوال سنت ناسیونالیستی حزب دموکرات نشان داده شد. کنگره ششم گواه برقراری تناسب قوای جدیدی در تشکیلات کردستان حزب به نفع سوسیالیسم کارگری بود. متأسفانه رویدادهای پس از کنگره ششم نه فقط این تناسب قوای جدید را برهم زد بلکه به رشد و تقویت گرایشات دیگر، تا حدی فراتر

از آنچه حتی پس از کنگره دوم حزب و کنگره پنجم کومهله به آن رسیده بودیم، میدان داد. دوران پس از کنگره ششم یکی از دشوارترین دوره هائی بوده است که تشکیلات حزب ما در کردستان از نظر محدودیت های عملی و فنی و فشارها و تنگناها داشته است. ما سختی هائی را از سر گذرانده ایم که هریک از آنها برای بسته شدن یک تشکیلات چپ سنتی کافی بوده است و همین گواه ظرفیت های عظیمی است که در طول این ده سال برای ایفای یک نقش تعیین کننده تاریخی در کومهله شکل گرفته است. اما این دشواری ها بهرحال تاوان سیاسی خود را داشته است. این نخستین بار نیست که فشارهای عینی بیرونی سیر پیشروی سوسیالیسم کارگری و مارکسیسم در ایران را کند کرده است. امروز میتوان تصور کرد که در غیاب سرکوب ۳۰ خرداد به بعد، و حتی در صورت وجود یک فرجه یکساله دیگر، چه دگرگونی های عظیمی میتوانستیم در سرنوشت کل چپ انقلابی ایران بوجود بیاوریم. مشقات عملی بعد از کنگره ششم نیز، باشد که در مقیاسی به مراتب کوچکتر، ما را از فرصت برای یک پیشروی تعیین کننده در کردستان محروم کرد. کنگره ششم به سرعت تحت الشعاع منفعت "حفظ انسجام و یکپارچگی تشکیلات" قرار گرفت. لبه نقد به گذشته و به آنچه باید از آن گسست، کند شد. فشار از روی گرایشات عقب مانده و غیر کارگری در حزب برداشته شد و هویت تشکیلاتی و عرق سازمانی بعنوان ابزاری برای حفظ انسجام تشکیلات برجسته شد. بجای گسست از گذشته، یعنی گسست از آن تاریخ غیرکارگری که حزب کمونیست ایران تنها با اعلام جدائی از آن به آینده امید دارد، پیوستگی تاریخ سازمانی مورد تاکید قرار گرفت. نه تنها یک روند حرکت و تلاش برای رساندن پیشروی های کنگره ششم به نتایج عملی و ملموس و ایجاد تغییر ریل ها و دگرگونی های اساسی که در این کنگره فراخوان داده شده بود آغاز نشد، بلکه حتی بسیاری از مفروضات قدیمی تر این حزب، و انسجامی که سوسیالیسم کارگری و نقد تاکنونی ما در حزب ایجاد کرده بود زیر سوال قرار گرفت. راه حل های روشنی که به همین موقعیت عملی تشکیلات ارائه میشد مورد بی اعتنائی قرار گرفت. هویت سیاسی جای خود را به هویت سازمانی و حتی جغرافیائی داد. اخلاقیات و خرافاتی در حزب کمونیست ایران پر و بال گرفت که بسیاری فکر میکردند ریشه آنها برای همیشه خشکیده است.

این عقبگرد نه تنها در عمل تنگناهای عملی تشکیلات را رفع نکرده است بلکه فرصت زیادی که برای ایجاد دگرگونی های لازم در کار ما وجود داشته است را به هدر داده است. این دگرگونی های عملی، روشن و مدون و حتی در بسیار از موارد مصوب اند. کومهله در یک قدمی انقلاب عظیمی که میتواند در تاریخ سیاسی کردستان بوجود بیاورد، در یک قدمی مهم ترین خدمتی که میتواند به سوسیالیسم کارگری در کردستان بکند، توقف کرده است. هنوز برای این کار فرصت هست. در واقع جلوی این روند را نمیتوان گرفت. گرایشات دیگر فقط میتوانند را کندش کنند. برخورد امروز تشکیلات کردستان حزب به دور جدید بحث کمونیسم کارگری گواه عقبگردی است که رخ داده است. گواه فرجه ای است که گرایشات دیگر در تشکیلات ما پیدا کرده اند. مباحثاتی که دنیای امروز و مقدرات کمونیسم در مقیاس جهانی را تجزیه و تحلیل میکند، مباحثاتی که در برابر تخریب کل سوسیالیسم بورژوازی زمان ما افق یک کمونیسم زنده و بالنده کارگری را ترسیم میکند، مباحثاتی که دارد چهارچوب تفکر محدود ضد پوپولیستی ما را میشکند و برای سوسیالیسم کارگری کادر و

۳ - آینده کومهله و دورنمای فعالیت ما در کردستان

مقدمه:

اجازه بدهید ابتدا به چند نکته اشاره بکنم که نقطه حرکت اصلی در کل بحث من را تشکیل میدهند.

۱- این سوال که "آینده کومهله چیست" زیاد پرسیده میشود. وقتی به پاسخ های متداول نگاه میکنیم میبینیم برداشت معینی از کومهله "در پس این پاسخ ها و در واقع در پس خود اینگونه سوالات نهفته است. کومهله برای خیلی ها، از رهبری تا بدنه تشکیلات، با جغرافیای معین، اردوگاه معین، اشخاص معین و کار و بار معینی تداومی میشود. سوال در واقع چیزی جز این نیست که "آینده این اردوگاه و کار و بار افراد حاضر در آن چیست". هر رفیق قدری دقیقتر نگاه کند، میبیند که چگونه این برداشت از کومهله یک برداشت عمومی و غالب است. من بارها به مناسبت های مختلف اصرار کرده ام که این برداشت را باید کنار گذاشت و کومهله را آنطور که واقعا هست، بعنوان یک حرکت و نیروی اجتماعی دید. بنظر من کومهله فقط آن چیزی نیست که ما در آن اردوگاهها و آن افراد معین میبینیم. برداشت رایج یک برداشت محدود، کوتاه نظرانه و زیان آور است که کومهله را آنطور که هست نمیشناسد و لاجرم نمیتواند به نیازهای کومهله واقعی پاسخ بدهد و دورنمای آتی آن را ترسیم کند.

۲- وقتی از این برداشت محدود درباره کومهله حرکت کنیم گریزی از این نداریم که پاسخی به همان درجه کوتاه نظرانه برای جهت گیری آتی کومهله پیدا کنیم. ریشه بحث "داخل یا خارج" همینجاست. گویا سوال اینست که کومهله یک عده را ببرد "خارج" یا نبرد. وقتی کومهله به یک جغرافیا و یک اردوگاه و لیست معینی از افراد تقلیل پیدا کرد آنوقت طبیعی است که "آینده کومهله" هم به مساله سرنوشت اردوگاه و افراد حاضر در آن و محسنات این یا آن کشور و منطقه برای "استقرار کومهله" کاهش یابد. اما اگر حاضر باشیم کومهله را به آن معنای واقعی و حقیقی که من بکار میبرم در نظر بگیریم به پوچی و عقب ماندگی این معضل "داخل یا خارج" پی میبریم. بهرحال اگر بخواهم از دیدگاه خودم راجع به این مساله داخل و خارج اظهار نظر بکنم باید بگویم تمام مساله بر سر سازماندهی فعالیت کومهله در داخل است، نه به معنایی که در اردوگاه ما و در میان رفقای کومهله بکار میرود، بلکه به معنای واقعی کلمه یعنی داخل ایران. تمام انرژی ما باید صرف سازماندهی کومهله ای بشود که در داخل ایران است (و اگر کسی فکر میکند چنین کومهله ای وجود ندارد دیگر صد برابر بیشتر باید در این کار تعجیل داشته باشد). من به این وجه موجودیت کومهله باز میگردم. اما فقط اینجا این نکته را هم اضافه میکنم که طبعاً بخش علنی و حرفه ای تشکیلات کومهله مستقر در اردوگاههای مرزی نیز باید تغییرات اساسی بکند. اما تمام جهت فعالیت ما و از جمله شاخص ما در تغییر شکل کار اردوگاههایمان، گسترش بخشیدن به فعالیت سیاسی و تشکیلاتی در داخل ایران است.

بنابراین وقتی از آینده کومهله حرف میزنیم قبلاً باید تعیین کرده

رهبر بار میاورد، مباحثاتی که صرفاً در حاشیه اشاره محدودی به کار ما در کردستان میکند، با بارز ترین جلوه های تشکیلاتچیزیگری و عرق سازمانی پاسخ میگیرد و گفتم که این سنگر کدام گرایش در صفوف ماست. همه دلواپس ارزیابی ما از پراتیک و افتخارات سازمانی شان میشوند، اعلام میشود که نقد باید "روحیه بخش" باشد، که کمونیسم کارگری در کومهله پیاده شده و "حلول کرده"، که منظور این بحث "ما" نیستیم.

ماحصل این شیوه برخورد بسته شدن گوش آن کمونیستهای که در حزب کمونیست ایران متشکل شده اند بر روی نظراتی است که چه خواهند و چه نخواهند سوسیالیسم رادیکال دوران ما را دگرگون میکند. چپ پوپولیست تاوان این شیوه برخورد به مباحثات ضد پوپولیستی را پس داد. تشکیل حزب کمونیست ایران خود گواه اینست که عرق سازمانی سنگری برای مقاومت در برابر افق های زنده سیاسی نیست. تشکیل حزب کمونیست ایران خود گواه این بود که هر افقی "روحیه و ضد روحیه" را با هم به ارمغان میاورد. برای جریانی که در این افق سهیم میشود و در آن پاسخ معضلات و راهی برای تحقق آرمانهای خود را پیدا میکند، نقد چیزی جز بیان روحیه و شادابی ای که فی الحال بوجود آمده است نیست. برای جریاناتی که در این نقد تنگنای تفکر و عمل سیاسی تاکنونی خود را میبینند، قطعاً آنچه گفته شده است مایوس کننده است.

هیچ جریانی مانند کمونیسم کارگری ارزش سیاسی و تاریخی حزبی که ساخته ایم و بویژه سازمان و سنتی که در کردستان شکل داده ایم را بروشنی و با معیارهای اجتماعی توضیح نداده است. عضو حزب کمونیست برای شادابی سیاسی خود و تحمل شداید در این مبارزه نیازی به پناه بردن به افتخارات تاکنونی خود ندارد. افتخارات گذشته و رضایت از خود برای نوشتن خاطرات سیاسی خوب است و نه برای مبارزه سیاسی. کمونیستی که هنوز تازه یک گام از صدگام را برای انقلاب کارگری و سازماندهی جامعه ای نوین برداشته است نمیتواند به گذشته و حال خود مدال بدهد. تمام شادابی و امید و استواری او محصول آرمان او و تعلق اجتماعی او به یک جنبش وسیع طبقاتی است که در کل جهان جریان دارد. اگر این خصلت حزب کمونیست، این نارضایتی دائمی از وضع موجود از زاویه وظایف و دورنمای آینده اش، را از آن بگیرد تمام دینامیسم حرکت تاکنونی و تمام مایه استقامت تاکنونی اش را از میان برده آید.

از نظر عملی و تشکیلاتی فراخوان ما در کردستان فراخوانی است برای پایان دادن به این عقبگرد و بازگشت به نگرش و اولویت های ناظر به کنگره ششم، و پیاده کردن استنتاجاتی که حتی در جزئیات، چه در کنگره ششم و چه پس از آن، از این دیدگاه شده و مدتهاست در اختیار کمیته مرکزی حزب قرار گرفته است. ما این استنتاجات را راه واقعی کومهله به جلو میدانیم.

در رابطه با مباحثات کمونیسم کارگری ما از اعضاء حزب در کردستان، درست مانند سایر اعضاء حزب و همه کسانی که مخاطب این بحثها هستند، انتظار داریم که بعنوان انسانهای کمونیست، با تمام معضلات و سوالاتی که یک کمونیست با توجه به موقعیت بین المللی و اوضاع جنبش طبقاتی بطور کلی در برابر خود دارد، به این مباحثات توجه کنند.

طولانی نقد و تجربه به آن رسیده ایم. پاسخگویی به معضلات عملی ناشی از ختم جنگ یکی از مسائلی هست که باید بحث کرد، اما نه نقطه حرکت ماست و نه در غیاب سیاست های روشن برای پیشبرد مبارزه ای که مستقل از جنگ ایران و عراق در برابر خود گذاشته بودیم میتواند پاسخ بگیرد.

بنابراین من اینجا بحث خود را در تداوم مباحثات کنگره ششم دنبال میکنم. به معضلات عملی امروز میپردازم (که بنظر من به همه آنها پاسخ روشن میتوان داد)، اما ارزیابی خود را از فعالیت آتی مان بر همان شناخت بنیادی از کومهله و برنامه و سیاست و استراتژی حزب مان در کردستان بنا میکنم.

حقایق درباره کمونیسم در کردستان کومهله واقعا چیست؟

اولین واقعیتی که باید شناخت و در نگرش سیاسی خود دخیل کرد اینست که در طول دهسال گذشته مناسبات تولید سرمایه داری در کردستان بشدت گسترش پیدا کرده، کار مزدی بعنوان شکل غالب و مسلط اشتغال تثبیت شده است. شهرها رشد غول آسا کرده اند. روابط سنتی و عقب مانده، مناسبات عشیرتی و عقب مانده در روستاها به نفع اقتصاد بازار و خرید و فروش نیروی کار سست و مضمحل شده است. دهسال پس از انقلاب ۵۷، کردستان جامعه ای بسیار شهری تر و تقسیم شده تر به کارگر و سرمایه دار است. طبقه کارگر مزد بگیر به مراتب از نظر کمی عظیم تر است و در نوع اشتغال طبقه کارگر نیز از نظر کیفی تفاوت های زیادی مشهود است.

به موازات این تحول اقتصادی، پلاریزاسیون و قطب بندی سیاسی متفاوتی شکل گرفته است. حضور طبقه کارگر در عرصه سیاسی برجسته شده است. طبقه کارگر و اعتراض کارگری جای مهمی در صحنه سیاسی یافته است، چه در شکل اعتراضات مستقیم کارگری و حرکت های به اصطلاح "خودبخودی" و چه در شکل مبارزه حزبی. یعنی چه در آنجا که کارگر را به عنوان یک قشر تولید کننده در قلمرو اقتصاد و تولید میبینیم و چه آنجا که در جنبش های حزبی و گرایشات سیاسی اجتماعی. این قطب بندی جدید امروز دیگر بر همه کس عیان شده است. عروج کومهله در برابر حزب دموکرات، روند تضعیف حزب دموکرات و قدرت گیری کومهله بعنوان یک نیروی سیاسی رهبر در جامعه کردستان، یک بعد از این تحول است. در سوی دیگر اعتراضات کارگری در بخش های مختلف و اول ماه مه ها و غیره را داریم که فضای سیاسی کردستان را بشدت تحت تاثیر خود قرار داده اند.

این روند باعث شده است که احزابی که در چهارچوب سنتی و قدیمی مساله کرد موجودیت یافته و فعالیت میکرده اند، دچار بحران و بن بست شوند. مساله ملی تحت الشعاع مطالبات جاری کارگری از یکسو و آرمان سوسیالیسم از سوی دیگر قرار گرفته است. انقلابی گری نوینی که موقعیت و مطالبات کارگر در کردستان را منعکس میکند شکل گرفته است که جای مبارزه جویی ملی در دوره های قبل را گرفته است. احزابی نظیر حزب دموکرات که این مبارزه جوئی محدود و ملی را نمایندگی میکنند دچار ضعف و تشتت میشوند، و از سوی دیگر جریانی مانند کومهله که با این

باشیم که از "کومهله" چه برداشتی داریم. کومهله چیست. من درباره این سوال بدفعات صحبت کرده ام و نوشته ام. از کنگره دوم حزب و کنگره های پنجم و ششم تشکیلات کردستان دیگر مصرانه سعی کرده ام رفقای خودمان را متوجه حقایق در مورد وجود اجتماعی و طبقاتی کومهله بکنم که حتی باور کردن و اذعان کردن به آنها برایشان دشوار بوده. معمولا حرفهای مرا، حتی خود کمیته مرکزی کومهله، تهییج برای بالا بردن روحیه تشکیلات (همان تشکیلات حاضر در اردوگاه که نقطه شروع تعقل و تفکر سیاسی و محاسبات خیلی از رفقای ماست) تلقی کرده اند. اما برای من اینها حقایق غیر قابل انکار و شورانگیزی است. اینها واقعیاتی که انسانهای "واقع بین"، بویژه آنها که ادعای رهبری فعالیت کمونیستی در یک دوره درحیات یک طبقه را دارند باید ببینند. هر نقشه ای درباره آینده باید به ارزیابی ای از حال متکی باشد. کسی که درباره موقعیت کنونی اسیر ذهنی گرانی است نمیتواند نسخه مناسبی برای آینده بنویسد. اما ذهنی گراها ما آنها نیستند که بلند پروازی میکنند، بلکه دقیقا کسانی هستند که در ذهن خود کومهله را تنزل میدهند، وجود اجتماعی و موقعیت فوق العاده مساعد برای فعالیت کمونیستی را کتمان میکنند. اینها حتی ارزش و شان سیاسی بخش علنی و نظامی تشکیلات ما و ارگانهای ما را که در اردوگاهها مستقر هستند پائین میاورند و آنرا دچار یاس و ابهام میسازند. برای اینکه بدانید از نظر من کومهله واقعا چیست میتوانید به قطعنامه های کنگره ششم، به قطعنامه مربوط به حزب دموکرات و به بیانیه آتش بس یکجانبه ما در جنگ با حزب دموکرات رجوع کنید. آنچه آنجا درباره جایگاه و موجودیت اجتماعی حزب ما در کردستان گفته شده تهییج نیست بلکه حقایق عینی و غیرقابل انکار است.

۳- محدود نگری دیگری که در میان ما هست اینست که گویا بحث دورنمای فعالیت ما در کردستان و آینده فعالیت کومهله با ختم جنگ ایران و عراق شروع میشود و گویا نقطه حرکت ما در این بحث "شرایط ناشی از ختم جنگ" است. این استنباط آن دوتای قبلی را تکمیل میکند و در واقع نتیجه اجتناب ناپذیر آنهاست. اگر کومهله همان اردوگاه های بخش علنی کومهله است و معضل امروز معضل "داخل یا خارج" است، آنوقت این معضل دقیقا با ختم جنگ و تردیدهای مربوط به سرنوشت مناطق استقرار شروع میشود. اما آینده کومهله را ما به تفصیل در کنگره های قبلی مان بحث کرده ایم. ما میخواهیم حزب کارگری باشیم، برنامه ای داریم، استراتژی تعیین کرده ایم، جامعه کردستان و موقعیت طبقه کارگر را بررسی کرده ایم، در هیچکدام اینها جنگ ایران و عراق بعنوان یک فاکتور تعیین کننده وظایف و سرنوشت کومهله مطرح نشده است. ختم جنگ شرایط مشخصی را برای بخشی از سازمان ما و برای اشکال معینی در مبارزه ما بوجود میآورد و باید در همین ظرفیت در تحلیل ما وارد شود و نه بیشتر. اتفاقی که در واقع افتاده است اینست که با ختم جنگ و محدودیت های بالفعل و بالقوه ای که اردوگاههای ما و مبارزه مسلحانه و جوانبی از کار تبلیغی با آن مواجه میشوند، ظاهرا تمام آن تحلیل هائی که در طول سالها از وظایف و سیاستهای خود داده ایم تحت الشعاع قرار گرفته اند و رفقای زیادی دارند تعقل و تفکر و مرزبندی ها و انقلابیگری و تعهدات سیاسی خود را از شرایط محلی ناشی از ختم جنگ استخراج و استنتاج میکنند. بحث من اینجا درباره آینده همان کومهله ایست که در کنگره های پنجم و ششم از آن سخن گفته ایم و وظایف کارگری و کمونیستی که در طول یک روند

انقلابی گری نوین طبقاتی تداعی میشود قدرت میگیرد.

کارگری است که دست روی تضادهای بنیادی جامعه معاصر میگذارد. در این میان آن احزاب و جریاناتی که میتوانند به هر درجه ای به این رادیکالیسم و انقلابی گری طبقاتی متکی بشوند آینده دارند و رو به قدرت میروند، و جریاناتی که متعلق به سنت های اعتراضی غیرکارگری هستند و مبارزه جونی آنها از نیازهای غیر کارگری مایه میگیرد رو به ضعف و زوال میگذارند. اوضاع اپوزیسیون کرد در سایر بخش ها این حقیقت را بخوبی نشان میدهد. ببینید آنها در چه شرایطی قرار گرفته اند. بنظر من روند تضعیف جریانات اپوزیسیون بورژوازی و خرده بورژوازی رونوی پایدار و ریشه ای است و این حرکت ها دردوره ای که وارد آن شده ایم به سرعت تحت الشعاع اعتراض کارگری قرار میگیرند.

اینها زمینه های عالی برای فعالیت کمونیستی است. برای اینکه از فکر "اوضاع پس از ختم جنگ" بیرون بیایید و زمینه های بنیادی فعالیت کمونیستی در کردستان را ببینید، بیاید برای یک لحظه کلا کومهله را، با همه معضلات عملی امروزی اش، از تصویر خودمان بیرون بگذاریم و جامعه کردستان را آنطور که اکنون هست مبنا بگیریم، یعنی ماحصل تاریخ دهساله اخیر را. حال فرض کنید که شما ده نفر کمونیست هستید که میخواهید کارتان را در کردستان شروع کنید. میخواهید حزب درست کنید، کارگران را سازمان بدهید، تشکیلات مخفی و توده ای حزبی و کارگری درست کنید، اتحادیه و شورا بسازید، به جنبش اعتراضی و به قیام و مبارزه قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی دامن بزنید. چه ارزیابی ای از وضعیت میدادید و چه دورنمایی برای خود می گذاشتید. من تردید ندارم که هرکس در این موقعیت قرار بگیرد خواهد گفت اوضاع بشدت برای کار مناسب است. در ظرف چند سال میتوان یک سازمان عظیم کمونیستی کاملاً متکی بر کارگران ایجاد کرد. رژیم را میتوان بسرعت در یک منگنه جدی سیاسی قرار داد، ایجاد تشکل های توده ای کارگری کاملاً میسر است، نارضایتی چنان عمیق و تجربه اعتراضی توده زحمتکش چنان غنی است که زمینه های یک جنبش اعتراضی قدرتمند وجود دارد. آیا کسی که از خارج اردوگاههای ما به کردستان امروز نگاه میکند به نتیجه متفاوتی میرسد؟ آیا نفس ختم جنگ ایران و عراق (که برای بخش علنی ما محدودیت ایجاد کرده است) از نقطه نظر مبارزه کارگری و کمونیستی در شهرهای کردستان یک واقعه کاملاً مثبت نبوده است؟ پس چرا وقتی کومهله را وارد تصویر میکنیم سوالات، مشغله ها، دورنماها، ارزیابی ها وظایف و بیم ها و امید ها همه بیکبار دگرگون میشوند. از تنگنا صحبت میشود، دست و بال ما از همان ده بیست کمونیست فرضی بسته تر جلوه میکند، و چنان اوضاع حساسی جلوی چشم تصویر میشود که گویا دیگر نه کمونیسم و مبارزه پیگیر و مداوم برای سازماندهی کارگران و اعتراض طبقاتی، بلکه روش و منش ملوانان و ناخداهای کشتی های طوفان زده باید الگوی حرکت رفقای ما قرار بگیرد؟

این یک تفکر مایوسانه نسبت به آینده کار ما در کردستان است که ربطی به سنت کمونیستی ما و به موقعیت عینی ای که حزب ما در کردستان در آن قرار دارد ندارد. این تفکر انعکاسی از همان تنگناهای سنتی است که اپوزیسیون کرد در منطقه تاریخا به آن دچار بوده اند. جریاناتی که در شکاف میان اختلافات دولتها رشد کرده اند و با سازش دولت ها آینده خود را تیره و تار میکنند. این تفکر انعکاس همان نگرش و همان ارزیابی غیر کارگری و غیر کمونیستی است که گویا " ما عده معینی از جنگجویان

این اغراق نیست اگر فکر کنیم که هرکارگری که در کردستان دست به اعتراض میزند، یا هر کارگر کرد مهاجری که در حرکات اعتراضی کارگری در نقاط دیگر شرکت میکند میدانند که کومهله چیست و چه میگوید و با آن سمپاتی حس میکند. کومهله برای او سازمانی است که هرچند احتمالاً دور از دسترس جلوه گر میشود، با نیازها و حرکت و اعتراض او بعنوان یک کارگر خوانانی و انطباق دارد. از این گذشته کارگران میدانند که کومهله کمونیست است و لذا خود را کمونیست میدانند و یا با کمونیسم نزدیک حس میکنند. اینطور نیست که کومهله نفوذش را در میان کارگران با متوسل شدن به عواطف و تمایلات ماوراء طبقاتی بدست آورده باشد. کاملاً برعکس، بدرجه ای که کومهله بر خصلت کمونیستی و کارگری خود تاکید کرده است توانسته است توجه و سمپاتی کارگران را بخود جلب کند. آن کارگری هم که کومهله را دوست دارد آن را با همه کمونیسمش و بخاطر کمونیسمش دوست دارد. این یک تحول ایدئولوژیک عظیم در جامعه کردستان است. در سایر نقاط ایران نیز روند کمابیش همین است، یعنی رشد خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر. اما هیچ جا نظیر کردستان جریان کمونیستی نتوانسته است در این مقیاس وسیع توازن ایدئولوژیکی در جامعه را به نفع خود تغییر بدهد و چنین حقانیت آرمان ها و اعتقادات خود را در صفوف طبقه کارگر جا بیاورد. کارگر کرد امروزی سوسیالیسم را بسیار به خود نزدیک حس میکند. کمونیسم برای او یک لغت با بار مثبت قوی است. نقد کومهله و کمونیسم در کردستان از سرمایه داری بعنوان درونمایه نقد کارگر از اوضاع خودش پذیرفته شده است. این به معنی یک پتانسیل عظیم برای انقلاب و حرکت کارگری است.

بعلاوه این قطب های اجتماعی، یعنی کارگر و بورژوا از هم اکنون در ابعاد حزبی در جامعه کردستان مستقیماً و به قهرآمیز ترین اشکال در برابر یکدیگر قد علم کرده اند. نکته مهم اینجاست که در این میان جریان کمونیستی، یعنی جریانی که ولو بطور فرمال پرچم کارگران را بلند کرده است، بورژوازی را به تنگنا رانده و پشتش را به دیوار کوبیده است. در تاریخ اغلب جوامع کمونیستها بکرات قربانیان سرکوب قهرآمیز بورژواهایی بوده اند که بر موج انقلاب بقدرت رسیده اند. زورآزمایی گرایشات طبقاتی اپوزیسیون عمدتاً به دوران پس از انقلابات موکول شده است که در آن عموماً بورژوازی با تکیه به ابزار دولت چپ خود را منهدم کرده است. اینجا در کردستان در همین دوره قبل از برآمد انقلابی، بورژوازی اپوزیسیون علیه کمونیست ها دست به اسلحه برده و پاسخ خود را نیز گرفته است. پاسخ ما به حزب دموکرات نمودی از آن قدرت اجتماعی بود که در پشت کومهله نهفته است.

این روندها، که در کردستان به شفاف ترین و برجسته ترین وجه قابل مشاهده اند، تصادفی و منحصر به فرد نیستند. اینها ریشه در واقعیات بنیادی دوران معاصر دارند. اینها نتایج جانبی و اجتناب ناپذیر این واقعیت هستند که در انتهای قرن بیستم وزنه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر به شدت سنگین تر شده است. سنت ها و جریانات اعتراضی بورژوازی که تاکنون قدرت داشتند طبقه کارگر را بعنوان نیروی ذخیره بدنبال اهداف و سیاست های خود بکشند تضعیف شده اند و به بحران افتاده اند. روند اوضاع به نفع اعتراض مستقیم و مستقل کارگری و رشد و گسترش رادیکالیسم

مقرها و ارگانها و آینده آنها به دست اندازهای افتاد، خودشان را نگاه کردند و رفیق بغل دستی شان را، سعی کردند نسبت بهم متعهد باشند و فکری بحال اوضاع خودشان بکنند. به ما کاری نداشتند و افق مبارزه عظیمی که در مقابل ماست و با هر اول ماه مه یکبار میکوشیم نشانشان بدهیم را از یاد بردند. علیرغم همه حرفها که در کنگره هاشان زدند، نه برای اتحادیه و شورای ما فکری کردند و نیروئی گذاشتند، نه پتانسیل عظیم مبارزه کارگری را جدی گرفتند و نه ظرفیت عظیم جنبش اعتراضی در شهرها را سازمان دادند. کلا در لاک خودشان فرو رفتند و مساله استقرار و حفظ وضع موجود خودشان را به مشغله محوری شان تبدیل کردند. به بحث هایشان، به مشغله هایشان، به ارزشها و اخلاقیاتی که در این دوره درمیانشان قوت گرفت، به نوع فعالیت و مرکز توجه رهبری شان نگاه کنید تا این حقیقت را ببینید.

کومهله جمع عددی اردوگاهها و ارگانها و پیشمرگان نیست. آنچه عوامانه به آن کومهله اطلاق میشود تنها نوک یک کوه یخ عظیم است که تمام حجم و عظمت اش در شهرها و در درون طبقه کارگر در کردستان نهفته است. از "چه باید کرد" سخن گفتن و تنها به تعیین تکلیف و دلسوزی برای این بخش پیدا و مشهود کومهله معطوف شدن بدترین نوع طفره رفتن از وظایفی است که در قبال کل کومهله داریم، در قبال کل مبارزه ای که بنام کومهله صورت میگیرد و در قبال کل اعضا چندین صد هزار کومهله که تا امروز کومهله مسقر در اردوگاه حاضر به برسمیت شناختن آنها و حقوقشان نشده است. ما برای این وظایف عظیم نقشه داشته ایم و داریم. نباید اجازه داد که پیدا شدن دشواری های فنی برای یک بخش از فعالیت و تشکیلات ما به چنین عقب گرد سیاسی میدان بدهد.

من به این میگویم تشکیلات داری که زمین تا آسمان با دلسوزی به حال حزب فرق میکند. حزب ما، کومهله ما، یک حزب عظیم اجتماعی در کردستان است. بعنوان یک حزب، بعنوان یک جریان اجتماعی که فعالین آن آگاهانه از آرمانها، نقشه ها و برنامه ها و شعارها و رهبری واحد تبعیت میکنند و در این مبارزه به اشکال مختلف قبول خطر میکنند، حزب ما در کردستان صدها هزار عضو و هزاران کانون و ارگان مبارزاتی دارد. اینکه تفکر سنتی خرده بورژوازی نسبت به حزب و حزبیت، اختناق و غیره نمیگذارد این بدنه عظیم ما واقعا عضو حزب ما باشد و در سرنوشت این حزب مانند من و شما دخیل بشود، سرسوزنی از تعلق او به حزب و تعلق حزب به او کم نمیکند. بسیار خوب بیاییم از دورنمای کومهله حرف بزنیم، از "شرایط جدید"، از "چه باید کرد"، از "تعهد" و "آلترناتیو" صحبت کنیم، اما مشروط به اینکه از واقعیات و داده ها و کومهله ای حرکت کنیم که اینجا گفته شد. بیاییم این را معلوم کنیم که هر سیاست و نسخه و پیشنهادی تا چه حد به مسائل ما در این سطح پاسخگوست. چیزی که ما ایدا به آن احتیاج نداریم ناخداهایی است که با گم کردن قطب نما و یا خیس شدن عرشه تدارک قهرمانی آخرشان را مبینند. آینده حزب و تشکیلات و مبارزه ما بسیار روشن است. نقشه های ما برای پاسخگویی به نیازهای این دوره از مبارزه در کردستان روشن و کار شده و مدون است. آنچه لازم داریم پیوستگی با کنگره های پنجم و ششم، شهادت تغییر برای پاسخگویی به این نیازها و رهبران و فعالین پرکار و با پشتکار است. بیایید مسائل فنی و اجرایی آرایش و استقرارمان را بر مبنای این دورنما حل و فصل کنیم تا بتوانیم

هستیم در منطقه و اردوگاه معین و با اوضاع جدید باید نگران باشیم که چه بسرمان میاید". این نگرش چاره ای جز یاس ندارد. حتی قهرمانانه ترین و رزمنده ترین استنتاجات در چهارچوب این نگرش مبین یک یاس عمیق سیاسی است. ناخدائی که عزم خود را جزم میکند که "آخرین نفر باشد"، بطور قطع قید کشتی را زده است. چنین نگرشی، بویژه در این دوران که حزب ما در کردستان از عالی ترین موقعیت برای سازماندهی و هدایت یک جنبش عظیم سیاسی و کارگری برخوردار است، نباید جانی در بین ما داشته باشد. دیدن این موقعیت شرط اولیه وارد شدن به بحث دورنمای کار ما در کردستان است.

اما شیوه برخورد دیگری نیز وجود دارد که دیگر دارد بعنوان الگوی اظهار "خوشبینی" و "رزمندگی" در میان رفقای ما باب میشود و آن تجاهل نسبت به اهمیت مسائلی است که در پیش روی ما قرار گرفته است و تحولی که کومهله باید از سر بگذراند. "اتفاق خاصی نیافتاده است، کارها به روال سابق ادامه دارد". برآستی اگر واقعا کارها به روال سابق ادامه دارد و میرمیتی برای چرخش های اساسی حس نمیشود، آینده خوشی در انتظار ما نیست. این برخورد رویه دیگری از همان نگرش مایوس و مستاصل است که حتی نسبت به امکان تحول بموقع کومهله ناامید است و ترجیح میدهد وضع موجود را در ذهن خود ابدی قلمداد کند.

وظایف خود را از کجا باید استنتاج کنیم؟

همانطور که گفتیم "چه باید کرد" کومهله با ختم جنگ ایران و عراق شروع نمیشود. اگر نخواهیم خیلی به عقب برویم، در کنگره های پنجم و ششم ما دیگر صراحتا از ضرورت یک تغییر ریل بنیادی در کومهله در جهت پاسخگویی به نیازهای جنبش طبقاتی سخن گفته ایم. مستقل از جنگ ایران و عراق، آن پراتیک صرفا سازمانی، یک بعدی و اساسا غیرکارگری و غیر اجتماعی میبایست فکری بحال خود بکند. کنگره های ما و اسناد مدون ما همه حاکی از یک نقد عمیق از محدودیت های فعالیت های تاکتونی ما بوده است. ما باید از همین ارزیابی انتقادی و راهگشائی های اثباتی خودمان شروع کنیم و در واقع باید مدت ها قبل از ختم جنگ شروع کرده باشیم. اوضاع پس از ختم جنگ و محدودیت هائی که این امر در برابر ابعاد معینی از فعالیت ما میگذارد متاسفانه چنان ذهن بسیاری از رفقای ما را اشغال کرده است که بنظر میرسد بسیاری از آنچه که رشته ایم پنبه شده است. نه دستاوردهای طبقاتی و اجتماعی ما، بلکه معضلات کومهله مستقر در اردوگاه به محور بحث چه باید کرد تبدیل شده است. امروز بسیاری از رفقای ما وقتی از تعهد و عدم تعهد، پیگیری و ناپیگیری، و "تسلیم طلبی" و پایمردی سخن میگویند نهایتا به رابطه فرد با اردوگاه و افراد و ارگانهای مستقر در آن رجوع میکنند. در ضرورت تعهد به این وجه موجودیت ما در کردستان تردید نیست، اما اگر این ذهنیت محدود و این بخود مشغولی "صنفی" بر ما مسلط شود، که متاسفانه بنظر میرسد دارد میشود، آنگاه قشر وسیع کارگرانی که هم اکنون کومهله را رهبر خود میشناسند (و متاسفانه اساسا در یک رابطه عشق یکطرفه با کومهله قرار دارند) در مورد ایندوره از حیات کومهله خواهند گفت که کومهله ایها در سال های ۶۸-۱۳۶۷، وقتی با ختم جنگ ایران و عراق اوضاع

به کارمان برسیم

وظایف اساسی ما در دوره کنونی (یک تصویر کلی)

رئوس این وظایف و جهت گیری ها را با روشنی و بدون هیچ ابهامی در کنگره ششم تشکیلات کردستان حزب تعریف کرده ایم. از همینجا باید شروع کرد. ما گفته ایم که حزب کمونیست ایران در کردستان معتقد به سازماندهی یک مبارزه هماهنگ اقتصادی، سیاسی و نظامی است. شهرها کانون اصلی فعالیت ما هستند. طبقه کارگر موضوع کار اصلی و مستقیم فعالیت ماست. سازمان ما در شهرها و کلا تشکیلات کارگری ما باید ستون فقرات حزب ما در کردستان را تشکیل بدهد. تشکل های توده ای و حزبی کارگری ابزارها و اهرم های اصلی فعالیت ما را باید تشکیل بدهند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک روش مبارزاتی و یک عرصه پر اهمیت فعالیت ما باید دنبال گرفته شود. ما باید از این جهت گیری ها حرکت کنیم. شاخص پیشرفت ما را باید درجه تحقق این اهداف تعیین بکنند. آرایش و تقسیم کار ما باید در خدمت پیشبرد این جهتگیری ها باشد و از نیازهای آن تبعیت کند.

قبل از هر چیز باید تصویر روشنی از آنچه می خواهیم بدست بیاوریم داشته باشیم. ما می خواهیم کومهله دو سال دیگر چه چیزی باشد و چه مشخصاتی داشته باشد. پاسخ ما اینست که ما باید از موقعیت یک گروه فشار نظامی با نفوذ وسیع معنوی به یک حزب اعتراض اجتماعی و اقتصادی تبدیل بشویم. رابطه ما با اعتراض توده ای کارگران و زحمتکشان باید یک رابطه مستقیم و بلافصل باشد. یک رابطه عملی و نه صرفا معنوی و بعضا سیاسی. ما باید در کردستان به یک حزب سیاسی و تشکیلاتی "داخل کشوری" تبدیل بشویم که این وجه فعالیتش معرف اصلی آن و دربرگیرنده بخش اعظم نیروی فعاله آن است و در عین حال موقعیت خود را بعنوان یک جریان مسلح و درحال جنگ با رژیم اسلامی حفظ کنیم. باید یک حزب سیاسی باشیم که قابلیت رزمی دارد، نیروی مسلح دارد، هرجا و به هر درجه ای لازم بداند عملیات نظامی میکند و در صورتی که شرایط ایجاب کند قابلیت و آمادگی مسلح کردن سریع زحمتکشان و گسترش بخشیدن به جنگ با رژیم را داراست. بنظر من این آن تصویر عمومی است که باید داشت. باید نفوذ معنوی ما به یک قدرت تشکیلاتی و عملی در شهرها تبدیل شود. دست بکار سازماندهی حزبی در شهرها شدن، ایجاد تشکل های توده ای و گسترده از کارگران و زحمتکشان که بطرق مختلف با ما مربوطند و نهایتا به سیاست های کومهله خدمت میکنند، این جهت عمومی حرکت آتی ما باید باشد. بنظر من کمیته مرکزی حزب و کمیته مرکزی کومهله باید در درجه اول چنین اولویت ها و چنین نقشه فعالیتی را جلوی خود بگذارند. هر مساله دیگر، و از جمله مساله نوع استقرار و فعالیت بخش علنی فعلی تشکیلات، باید از موضع پیشرفت در این عرصه حل و فصل شود.

وظایف ما در عرصه های اصلی سازماندهی حزبی در شهرها

این مهمترین و مقدماتی ترین کار ماست. نیاز ما به سازماندهی

حزبی در شهرها نه محصول شرایط جدید است و نه بتازگی میرمیت یافته است. تفاوت اینجاست که شاید امروز با انقباض اجباری فعالیت مسلحانه مطلوبیت این عرصه فعالیت برای عده بیشتری قابل پذیرش شده. در واقعیت امر این وجه فعالیت شاخص وجود و عدم وجود یک حزب سیاسی است. بدون سازماندهی حزبی در درون طبقه کارگر بدشواری میتوان برای دوره طولانی خود را حزب سیاسی نامید. کلید حل این مساله در دست کمیته مرکزی کومهله و رهبری شناخته شده تشکیلات ما در کردستان است. ک.م کومهله باید بالاخره ضرورت این مساله را به رسمیت بشناسد و با قاطعیت و پیگیری در این مورد عمل کند. بدون آنکه بالاخره این رهبری برود و بدون ملاحظه اینکه کدخداهای متشکل در حزب دموکرات درباره اش چه خواهند گفت کومهله را در انظار عام یک سازمان اساسا سیاسی شهری برای فعالیت کارگری معرفی کند، بدون آنکه مردم کردستان و بویژه کارگران کرد در تصویرشان از کومهله بعنوان صف پیشمرگان و سازمانی که حول مبارزه مسلحانه شکل گرفته است تجدید نظر کنند، کار سازماندهی ما در شهرها روی غلطک نیافتد. مادام که سازماندهی فعالیت کمونیستی در شهرها برای عموم مردم یک کار فوق برنامه کومهله تلقی میشود، مادام که رهبری کومهله صرفا بعنوان رهبر مبارزه مسلحانه برای خود صلاحیت کسب میکند، مادام که کارگر کرد رهبران کومهله را در قامت صاحب نظران و آژیتاتورهای شورا و اتحادیه و مبارزه اقتصادی جلوی خود نمیبیند، کار سازماندهی ما در شهرها سر و سامان نمیگیرد. سازماندهی حزبی در شهرها مقدمات و ملزوماتی دارد که نخستین آنها وجود یک رهبری است که اساسا خود را با این وظیفه اش تداعی میکند و میشناسد. تا وقتی سازماندهی حزبی در شهرها و سازماندهی کارگری، با تصویری که رهبری کومهله از خود بدست داده است امر حاشیه ای کومهله تلقی میشود، هرگز نمیتوان سیمای جدیدی از کومهله بدست داد و تشکیلاتی ساخت که این امر را وظیفه مقدم خود تلقی کند.

بنابراین هر قدر هم که تکش (کمیته تشکیلات شهرها) تقویت شود و هر قدر هم که اعضاء قدیمی ک.م به این ارگان منتقل شوند (که در وهله اول با توجه به دوری طولانی شان از هر نوع بحث سازماندهی حزبی و کارگری گره جدی از مساله باز نمیکند)، مساله بطور بنیادی حل نمیشود. مساله بر سر جایگاه این نوع فعالیت برای رهبری کومهله است. کومهله باید با صدای بلند و از جانب عالی ترین سطوح رهبری خود اعلام کند که آینده خود را در کار سیاسی و تشکیلاتی و در مبارزه کارگری در شهرها جستجو میکند. که این محور فعالیت آن است. این آن رکنی است که کل موجودیت نظامی ما و کل نقش ما بعنوان رهبر کل اعتراض مردمی در کردستان بر آن متکی است.

در قدم بعد باید مبانی سیاست سازماندهی ما در کردستان را باتوجه به آنچه که در مقیاس سراسری گفته ایم و نیز با تطبیق آنها با شرایط ویژه ای که در کردستان با آن مواجهیم روشن و اعلام کنیم. ما باید برای کارگران مبارز روشن کنیم که چگونه و از چه طریق میتوان بعنوان عضو و بخشی از حزب کمونیست ایران فعالیت کرد. ما باید روشن کنیم که در کردستان ایجاد سازمانهای حزبی از چه مسیر مشخصی عبور میکند. حوزه های حزبی چگونه و در چه کانونهایی بوجود می آیند. شکلبندی سازمانی اولیه ما چیست و از کجا شروع میکنیم، چگونه عضو میگیریم، رابطه حوزه ها

سازماندهی توده ای کارگران

اگر یک مورخ بخواید بعدها تاریخ سوسیالیسم در ایران را بنویسد از یک نکته بشدت شگفت زده خواهد شد. رشد جنبش های سوسیالیستی و بالا گرفتن نفوذ احزاب کمونیستی، با هر خصوصیت ایدئولوژیکی و تعلق اردوگاهی، عموماً مصادف با شکل گیری تشکل های توده ای کارگری، اتحادیه ها، شوراهای غیره، و افزایش نرخ اعتراضات کارگری است که مستقیماً توسط کمونیست ها فراخوان داده و رهبری میشوند. اما در مورد ما تاریخ شاهد یک استثناء است. مورخین آینده تعجب خواهند کرد که چگونه ما توانستیم در طی دهسال مبارزه علنی و علیرغم نفوذ توده ای وسیعی که بدست آوردیم، از قرار گرفتن در راس یک اعتصاب اجتناب کنیم. چگونه توانستیم در طی این مدت نشانی از خود، بشکل تشکل های کارگری، رهبران شناخته شده جنبش اعتراضی و سنت های مبارزه متشکل کارگری و غیره، در درون جنبش کارگری بجای نگذاریم. این یک پراتیک معوج است که از نقطه نظر کمونیسم و انقلاب کارگری ابداعاً قابل توجیه نیست. اینگونه فعالیت ها قرار است مرکز ثقل کار هر تشکیلات کمونیستی باشد. ما دلایل این ناتوانی را در ابعاد ایدئولوژیکی، سیاسی و سبک کاری نقد کرده ایم. اما عمل کردن به آن مستلزم آن تغییر ریل اساسی است که پیشتر از آن صحبت کردیم.

در کردستان محیط سیاسی برای پا گرفتن تشکل های توده ای کارگری و چفت شدن اعتراضات کارگری با حزب ما بسیار مساعد است. کارگر معترض در کردستان علی القاعده خود را دوستدار کومهله میداند، مبارزه تاکتونی ما تناسب قوای بهتری را برای جنبش اعتراضی در شهرها فراهم آورده است که در سایر نقاط ایران به اینصورت وجود ندارد. ما در سازماندهی جنبش کارگری با هیچ مانع جدی از چه از جانب سایر گرایشها و چه از جانب تشکل های دولتی روبرو نیستیم. تشکل های توده ای کارگری حتی اگر کاملاً مستقل از تلاشهای ما تشکیل شوند بطور طبیعی از کومهله الهام میگیرند و تحت رهنمودهای آن کار میکنند.

ایجاد تشکل های کارگری با تبلیغ آنها میسر نمیشود. ما باید مستقیماً دست بکار بشویم. اینکار به طرح های معین، تماسهای حضوری متعدد با فعالین جنبش کارگری، برخورد مداوم به موانع کار در هر مرحله و نقشه عمل مرحله بندی شده و زمانبندی شده برای کار دارد. متکی نبودن کومهله به یک سازمان حزبی در شهرها کار جدی در این عرصه را بشدت دشوار میسازد. فعالیت کارگری مستلزم حضور در محل و برخورد زنده به موانع روزمره کار است. بعلاوه کسی که میخواهد پا به این عرصه بگذارد باید شناخت دقیقی از نوع تشکل هائی که باید ایجاد شود و موقعیت مبارزاتی بخش های مختلف کارگران در مناطق و صنایع در کردستان داشته باشد.

مبارزه در اشکال قانونی

یک خلاء جدی در کار ما فقدان بعد قانونی مبارزه است. سازماندهی سیاسی و توده ای بدون شرکت در عرصه مبارزه قانونی مقدور نیست. این را باید قدری توضیح بدهم.

و کانون های حزبی در شهرها با یکدیگر و با رهبری تشکیلات ما در کردستان چیست، نشریه و رادیو چه جایگاهی در کارشان دارد، در کجای مبارزات جاری جای میگیرند، عوامل مساعد و نامساعد برای رشد کار حزبی در کردستان کدامند. ما همه این مقولات را در رابطه با کار سراسری طی چندین سال روشن کرده ایم. بارها و بارها درباره آنها نوشته ایم. با گرایشها و حرکت های انحرافی در امر سازمانیابی حزبی مقابله کرده ایم. در مورد کردستان کار خیلی کمی انجام شده است. میتوانم بگویم مساله سیاست سازماندهی ما در کردستان حتی بطور جدی در دستور کمیته مرکزی کومهله و یا کمیته مرکزی حزب قرار نگرفته است.

باید یک برنامه زمانبندی شده برای ایجاد سازمانهای مشخص حزبی در طول مدت معین داشت. بالاخره ما باید بدانیم که برای مثال در طول یکسال آینده در کدام شهرها و مراکز تجمع و کار کارگران کانونهای حزبی باید بوجود بیاید.

باید به امر سازماندهی حزبی در شهرها نیرو و توجه کافی را اختصاص داد. این کار رهبری کومهله است و نه یک ارگان ستادی. کمیته مسنول سازماندهی در شهرها باید مهم ترین جزء تقسیم کار درونی کمیته مرکزی را تشکیل بدهد.

باید نیروی زیادی برای برقراری ارتباط مستقیم و غیر مستقیم فعالین حزبی و رهبران کارگری در شهرها با کمیته رهبری کومهله صرف شود. نقش رادیو و نشریات در سازماندهی تشکیلاتهای شهر باید بدقت معلوم شود. جزوات و نشریاتی که باید در شبکه های حزبی مورد استفاده قرار بگیرند باید تهیه شوند و غیره.

مساله دیگر مساله عضویت کارگران در حزب ماست. تا کی قرار است کومهله سازمان فعالین نظامی و علنی اش باشد؟ آیا سه سال متوالی سازماندهی مراسم باشکوه اول ماه مه و مبارزات مداوم کارگری که عموماً بطور غیر رسمی تحت نام کومهله صورت میگیرد نباید بما ثابت کرده باشد که در آنسوی اردوگاهها، آنجا که توده عظیم کارگران در یک جامعه واقعی کار و مبارزه میکنند تعداد کثیری عضو داریم؟ آیا زمان آن نرسیده که این اعضای "منتظر سازماندهی"، کسانی که مدتهاست دوره "پیش عضویت شان" را باسر بلندی در کارگاه و کارخانه و در صف اعتراض گذرانده اند در درون حزب ما جای بگیرند و در میان دهها نماینده تشکیلات علنی در کنگره دو تا نماینده هم آنها بفرستند؟ آیا آنها که هر اول ماه مه شهر سنج را دست خالی بکنترل در میاورند و شعار "آزادی، برابری، حکومت کارگری" میدهند، اعضاء طبیعی و صالح حزب نیستند؟

سازماندهی حزبی در شهرهای کردستان عرصه ایست که بنظر من تا امروز حتی صورت مسائل آن هم بدرستی مطرح نشده. قدرت عظیم کومهله در شهرها، چیزی که دشمنان ما از هم اکنون در مقابل آن بدست و پا افتاده اند، بیشکل و دست نخورده در انتظار لحظه ای است که ما بالاخره از نزدیک بینی سیاسی و ناپاوری ای که گریبانمان را گرفته است خلاص شویم.

طرح و حل و فصل این مسائل نیازمند یک بذل توجه جدی از جانب رهبری کومهله به امر سازماندهی در شهرهاست که متأسفانه امروز شاهد آن نیستیم.

بشویم نمیتوانیم در شهرهای کردستان جنبش کارگری و توده ای را به جلو برانیم. اینجا عواملی وجود دارد که تماما به نفع ما عمل میکند. کردستان یک جامعه حزبی یافته و قطب بندی شده است. از پیش میتوان گفت که تمام حرکت ها و تشکل های قانونی که با بافت کارگری و یا با اهداف رادیکال با به میدان بگذارند، نهایتا بعنوان بازوی قانونی کومهله عمل خواهند کرد. کومهله هم اکنون این موقعیت رهبری کننده را بدست آورده است. خطر بالا کشیده شدن اعتراض قانونی کارگری و رادیکال توسط عناصر ابن الوقت، تشکل های زرد دولتی و یا حتی حزب دموکرات بسیار اندک است. بعلاوه حرکت های قانونی در کردستان امروز لازم نیست از ابتدا سازش های زیادی را با مقررات موجود بپذیرند و یا برای ادامه کاری خود بیش از حد "جانماز آب بکشند" (هرچند که اگر چنین نیز نمیبود ما میبایست مراحل اولیه کار خود را حتی در تنگ ترین قالب های قانونی هم به جلو ببریم). و بالاخره، در شرایط ایران امروز و بویژه در اوضاع موجود در کردستان، مبارزه قانونی بناگزیر بسرعت جو جامعه را تحت تاثیر قرار میدهد و با هر مرحله رویارویی با دولت و بورژوازی از نظر مطالباتی و قدرت بسیج در فاز بالاتری قرار میگیرد. اگر درست عمل کنیم تلفیق مبارزه قانونی با مبارزه غیرقانونی که مستقیما در ابعاد مختلف توسط خود حزب پیش برده میشود میتواند آن اعتلای سیاسی را که در بحث استراتژی ما از آن صحبت شده است بشدت محتمل سازد. اوضاع سیاسی نابسامان رژیم اسلامی زمینه عمومی این امر را فراهم ساخته است.

چگونه باید مبارزه در بعد علنی و قانونی را توسط حزب سازمان داد؟ اینجا دیگر مساله تماما به درک قانونمندی های مبارزه قانونی بر میگردد که باید در فرصت دیگری از آن صحبت کرد. اما یک نکته را میتوان تاکید کرد. شرط لازم هر نوع مبارزه علنی و توده ای وجود یک رهبری عملی حاضر در صحنه است. مبارزه قانونی باید این رهبری را داشته باشد. رهبران این جنبش ها افرادی هستند که به نوع کاری که برعهده شان قرار گرفته است واقفند و حساسیت آن را میشناسند اینها شخصیت های مبارز سرشناسی هستند که حد و مرز فعالیت خود را میشناسند، میتوانند در یک متن قانونی برای بسیج و اعتراض توده ای آریتاسیون کنند، تناسب قوا را بدرستی میشناسند، امنیت خود را با محبوبیتشان در میان مردم، با جلب اعتماد آنها به شرافت سیاسی و عملی خود و با تشخیص دامنه معقول اعتراض و تهییج در هر مقطع حفظ می کنند. این شخصیت ها هم اکنون در کردستان وجود دارند و باز هم در دل مبارزات اعتراضی توده ای افراد جدیدی پا بمیدان میگذارند. بدون این افراد کار قانونی پا نمیگیرد. وظیفه ماست که به اینها نزدیک شویم، برنامه مشترک برای کار بریزیم، نوع رابطه مان با آنها را با دقت و حساسیت تعریف کنیم و فضا را برای کار آنها باز نماییم. دیر یا زود فشار اعتراض توده ای در کردستان تشکل ها و شخصیت های مبارزه در بعد قانونی را به جلو خواهد راند. اگر میخواهیم این وجه مبارزه اصولی جلو برود، به پیدایش آلترناتیوهای سازشکارانه و لیبرالی در برابر کمونیسم در کردستان منجر نشود و به مثابه جزئی از استراتژی انقلاب کارگری عمل کند، خود ما باید امروز دست بکار شویم و خود را با نیازهای این مبارزه تطبیق بدهیم. مبارزه قانونی چه در جنبش کارگری به معنی اخص کلمه و چه در مبارزه سیاسی توده ای بطور کلی یک شرط حیاتی پیشروی است.

اولا منظور از مبارزه قانونی مبارزه در محدوده قوانین مدون و استفاده از نهادهای رسمی نیست. بلکه منظور اشکالی از مبارزه و تشکلهای مبارزاتی است که در یک شرایط غیر انقلابی و در تناسب قوای معین در طول دوره ای توسط دولت بورژوازی تحمل میشود. مبارزات اتحادیه همبستگی در لهستان، اتحادیه های کارگری در آفریقای جنوبی، مجامع عمومی کارگری در ایران امروز همه اشکالی از مبارزه قانونی را بدست میدهد. ممکن است در هر مقطع در قوانین موجود ماده و تبصره کافی برای زدن و بستن ارگانها و شخصیت های مبارزه قانونی مردم وجود داشته باشد. اما دولت برای اجتناب از یک بحران سیاسی و بی ثباتی و غیره از اجرای این مقررات احتراز کند.

ثانیا، عبارت "مبارزه قانونی" شکل مبارزه را مد نظر دارد و نه هدف آن را. برای یک هدف معین میتوان به اشکال قانونی و غیرقانونی مبارزه کرد. هدف مبارزه قانونی لزوما تصویب قوانین نیست، هرچند در این یا آن مبارزه این میتواند مطرح باشد، بلکه تحمیل و رسمیت بخشیدن به مطالبات معین و یا وضعیت اجتماعی معینی است. یک اتحادیه میتواند برای رسمیت یافتن خود تلاش کند. کارگران یک بخش ممکن است برای لغو فلان مقررات و یا آزادی فلان کارگر و سرکار برگشتن دیگری بکوشند و همه اینها را در چهارچوب یک مبارزه علنی و قانونی جلو ببرند.

ثالثا، در هیچ جامعه ای ما صرفا مبارزه زیر زمینی و غیرقانونی را شاهد نیستیم. همواره این وجوه مبارزه را با هم و در کنار هم میبینیم. نکته مهم اینست که در سیستم سوسیالیسم خرده بورژوازی مبارزه قانونی بعنوان مبارزه مسالمت آمیز و سازشکارانه رد و تحقیر میشود و در کشورهایی که این نوع سوسیالیسم بر جنبش چپ سیطره دارد، بعد قانونی مبارزه تماما بدست احزاب لیبرال و رفرمیست بورژوازی میافتد و مبارزه قانونی رسما به سازشکاری و رفرمیسم تنزل مییابد. کمونیسم کارگری مکان مهمی به اشکال قانونی مبارزه میدهد. مبارزه قانونی میتواند در محتوای سیاسی خود بسیار رادیکال باشد و جزء ارگانیک از کل مبارزه طبقاتی کارگران را تشکیل بدهد. مهم یافتن شکل های اصولی مبارزه قانونی و درک قانونمندی های این مبارزه است. جنبش انقلابی در آفریقای جنوبی و همینطور مبارزات توده ای زحمتکشان نوار غزه و کرانه غربی تا حدود زیادی از این اشکال قانونی سود جسته اند و در محتوا نیز حتی جنبش را نسبت به اهداف اعلام شده مبارزه غیرقانونی تاکنونی رادیکال تر کرده اند. یک نمونه برجسته مبارزه رادیکال قانونی اول ماه مه های کارگران سنندج است.

رابعاً، این خاصیت مبارزه قانونی در سیستم های استبدادی است که دچار افت و خیز و عروج و افول قرار بگیرد. مبارزه قانونی بدفعات مورد حمله سرکوبگرانه قرار میگیرد. اما وجود دو بعد قانونی و غیر قانونی در مبارزه کارگری باعث میشود که دوره اوج مبارزه قانونی مقدمات رشد تشکل و مبارزه زیرزمینی را فراهم میسازد و قدرتی جنبش حزبی و غیرقانونی کارگری به سهم خود باز شدن مجدد فضا برای دوره نوینی از مبارزه قانونی را تسهیل میکند. بنابراین اینکه "رژیم بالاخره نمیگذارد" بهانه بسیار ضعیفی برای کم ارزش جلوه دادن مبارزه قانونی است.

ما بدون آنکه بطور جدی دست بکار سازماندهی بعد قانونی مبارزه

سازماندهی اعتراض توده ای

حول این فعالیت حزبی و توده ای کارگری تازه میتوان کل جنبش اعتراض سیاسی در کردستان را سازمان داد و رهبری کرد. در بحث کنگره ششم درباره استراتژی حزب در کردستان، اهمیت این وجه فعالیت را در مبارزه ما تصریح و تاکید شده است. این مبارزات هم اکنون در اشکال گوناگونی جریان دارد که تاثیر سیاسی ما بر آنها زیاد است و تاثیر عملی و تشکیلاتی ما بسیار کم. حال آنکه در تحلیل نهائی هم این مبارزات است که کمر رژیم را در کردستان خواهد شکست و مبارزه مسلحانه ما هم نهایتاً با خدمت کردن به آن ارزش خود را پیدا میکند. آنچه در این مورد باید گفت کمابیش همانهاست که در بخش جنبش اعتراضی کارگران و مبارزه قانونی به آن اشاره کردم. اینجا فقط یک نکته را راجع به سازماندهی جوانان اضافه میکنم. البته میدانم که با اشاره به این مساله چه ریسکی را دارم تقبل میکنم. چراکه اگر من حزب را درست شناخته باشم این احتمال وجود دارد که در انتهای دوره بعد، تمام آنچه که درباره فعالیت کمونیستی و کارگری باید در دستور بگذاریم تحت الشعاع همین یک نکته راجع به فعال کردن جوانان قرار بگیرد و سازماندهی شهر به سازماندهی تحرک ضد رژیمی جوانان شهری تنزل پیدا کند. با اینحال چون این یک عرصه بهرحال مهم و کارساز در تنگ کردن فضای کردستان برای رژیم اسلامی است بهتر است به آن اشاره کنم. حزب ما در مقیاس سراسری هنوز آن اتوریتیه سیاسی عمومی را بدست نیاورده است که بتواند نسخه ای برای اعتراض جوانان بطور کلی پیشنهاد کند. بعلاوه در مقیاس کل ایران "جوانان" بخودی خود مقوله سیاسی تعریف شده ای را تشکیل نمیدهند. کردستان از این لحاظ فرق میکند. اینجا از این لحاظ بیشتر به فلسطین شبیه است. جوانان کردستان یک سمپاتی عمومی به اپوزیسیون در کردستان و بطور مشخص به کومهله بعنوان یک نیروی رزمنده، پیشرو و نماینده مبارزه با عقب ماندگی دارند. در این شرایط نفس اینکه جوانان و دانش آموزان بدانند کومهله چه مکاتی برای تحرک اعتراضی آنها قائل است و مشخصاً انجام چه اقداماتی را از آنها انتظار دارد میتواند موجبات یک موج مبارزاتی وسیع را بوجود بیاورد. ما باید حتی مساله ایجاد رسمی و یا غیر رسمی یک سازمان جوانان و یا برنامه ها و نشریاتی برای آگاهگری و سازماندهی در میان جوانان و بسیج مبارزاتی آنها را بررسی کنیم. باید کمپین هائی را در نظر گرفت که میتواند این قشر را فعال کند. در عین حال، تاکید میکنم، فعالیت ما در شهرها باید تماماً حول جنبش کارگری شکل بگیرد و تابع نیازهای این جنبش باشد. به تحرک در آمدن سایر بخش های جامعه تحت رهبری کومهله نباید تصویر کومهله بعنوان تشکیلات انقلابی کارگران کردستان را مخدوش نماید.

رهبری

هیچیک از این اقدامات بدون تغییر جدی در خصوصیات رهبری کومهله و روش آن در قبال توده های کارگر و زحمتکش و در قبال کل مردم کردستان امکانپذیر نیست. رهبری کومهله باید رهبری شناخته شده و تثبیت شده توده ها باشد در اعتراض خودشان، و نه سخنگوی بازوی مسلح جنبش در کردستان. باید به رهبر همان اعتراضی تبدیل شود که توده های زحمتکش دارند میکنند. رهبری کومهله باید سخنگوی یک آلترناتیو فراگیر اجتماعی و نماینده

تغییرات روشن و ملموس در زندگی توده زحمتکشان باشد. رهبری کومهله باید آن مرجعی باشد که در تحلیل نهائی اعتراضات کارگری و تشکل های کارگری از آن تبعیت میکنند. رهبران علنی و عملی این تشکل ها باید در رهبری کومهله جمعی وارد، صاحب نظر و مجرب در مبارزه توده ای را ببینند. کسانی را که شالوده عالیترین نهادهای قدرت انقلابی در فدای کردستان را تشکیل میدهند. ما در این جهت پیش رفته ایم، اما هنوز کافی نیست. رهبری ما هنوز بیشتر از هرچیز مدیر و رئیس تشکیلات خویش است. کارگران کرد نیاز به کسانی دارند که در عالیترین سطح با جنبش و انقلاب کارگری و با دقایق و مراحل پیشروی آن تداعی میشوند. کارگر کرد هم باید مانند بورژوازی کرد شخصیت هائی را داشته باشد که بعنوان رهبران و سیاستمداران کارآموده در سطح سراسری با آرمانها و جنبش آنان تداعی میشود. این با رهبری ای که در امور تشکیلاتی غرق میشود بدست نمیاورد. این مستلزم روشی از فعالیت برای رهبران است که ما تا امروز کمتر شاهد بوده ایم. رهبری سراسری کارگران باید سخنگوی افق های عمومی در جنبش باشد. بر بنیادهای خودآگاهی طبقاتی کارگران تاثیر بگذارد، جامعه و تاریخ معاصر را برای آنها مفهوم سازد، و بیش از هرچیز نماینده کل اعتراض کارگری و سخنگوی کارگران در تمام نقاط عطف تعیین کننده و مقاطع حساس مبارزه باشد. نگاهی به مشغله ها و روش زندگی سیاسی رهبری ما نواقص کار ما را در این عرصه بوضوح عیان میکند.

موقعیت پس از ختم جنگ ایران و عراق

قبل از اینکه به وجوه مهم دیگری در فعالیت تشکیلات در کردستان بپردازم (نظیر مبارزه مسلحانه، تبلیغ سراسری، تربیت کادرها و غیره) لازم است به بحث اوضاع پس از ختم جنگ ایران و عراق و تاثیرات آن بر دورنمای کار حزب در کردستان باز گردم. چراکه این ابعاد فعالیت، در شکلی که ما تا کنون سازمانشان داده ایم، رابطه مستقیمی با مساله استقرار و جغرافیای فعالیت ارگانهای کومهله دارند.

همانطور که گفتم ختم جنگ ایران و عراق شرایط جدیدی را برای کومهله، با تعریف متعارف و تشکیلاتی آن، بوجود میآورد. از نظر سیاسی ختم جنگ ابداً به معنای تحول نامساعدی که تجدید نظر در مبانی و مفاد استراتژی مصوب کنگره ششم را ایجاب کند نیست. کاملاً برعکس، ختم جنگ اوضاع بسیار مناسبی را برای تسریع تحول کومهله به سازمان حزبی دربرگیرنده کارگران کرد و رهبر مبارزه کارگری و توده ای بوجود آورده است. ختم جنگ برای جنبش اعتراضی کارگری گشایش جدی ای بوجود آورده است که نشانه های آن هم اکنون حتی در مقیاس سراسری مشهود است. قطع جنگ یک مطالبه سیاسی ما بوده است. در زمینه کار نظامی و مبارزه مسلحانه ممکن است چنین بنظر برسد که باید دست به تجدید نظرهایی زد. اما چنین تجدید نظری صرفاً میتواند جنبه ای فنی داشته باشد و به کل مساله ضرورت و مطلوبیت مبارزه مسلحانه و حفظ و گسترش موجودیت کومهله بعنوان یک سازمان حزبی مسلح و درگیر در مبارزه مسلحانه با رژیم اسلامی مربوط نمیشود.

ختم جنگ برای دیدگاه محدود نگرانه ای که کومهله را در اردوگاهها و در روش زندگی و مبارزه موجودش خلاصه میکند میتواند به دو نتیجه مشخص منجر شود. اول استنتاج به اصطلاح

این معنی تردید نیست که اساس فعالیت کومه‌له باید در داخل ایران متمرکز شود. اگر بناست با طبقه کارگر در ایران کار کنیم، باید در ایران تشکیلات داشته باشیم و باید این تشکیلات داخل کشوری ستون فقرات حزب ما را تشکیل بدهد. ممکن است اعتراض شود که "انتقال" اعضاء و کادرهای موجود کومه‌له به داخل عملی نیست. من نیز چنین بحثی ندارم. بحث من اینست که بخش اعظم کومه‌له هم اکنون در داخل ایران هست و رادیوی ما هر روز دارد فعالیت های این بخش را گزارش میکند. مساله بر سر سازماندهی این بخش بعنوان جزئی رسمی و ارگانیک از حزب ماست. من دارم از سازماندهی کارگری و عضویت کارگری حرف میزنم. رهبری ما باید بالاخره وظایف خود را نسبت به این بخش از حزب به رسمیت بشناسد و درهای حزب را بروی آن باز کند. مستقل از مساله جنگ و صلح ایران و عراق، اگر روی این مساله خم نشویم و حزبمان را در داخل کشور و در درون طبقه نسازیم، حرفی از تحقق برنامه و استراتژی مان نمیتواند در میان باشد.

مبارزه مسلحانه

میدانم که آنچه گفتم هنوز پاسخ سوال را آنگونه که واقعا برای رفقای ما مطرح است نمیدهد. فرمول بندی سوال هرچه باشد مساله حساس برای خیلی ها سرنوشت مبارزه مسلحانه، اردوگاهها و ارگانهای مستقر در آن در اوضاع پس از ختم جنگ است. نظر من درباره جایگاه و دورنمای مبارزه مسلحانه همانست که در پلنوم ماقبل کنگره ششم با کمیته مرکزی کومه‌له مطرح کردم و در اسناد "استراتژی ما در کردستان" و "ملاحظات درباره فعالیت نظامی ما در دوره کنونی" نوشته ام که به تصویب کنگره ششم کومه‌له رسیده است. ما مبارزه مسلحانه خود علیه جمهوری اسلامی را از جنگ دو دولت استنتاج نکرده ایم و هرگز مطلوبیت تداوم آن را به تداوم این جنگ مربوط نکرده ایم. اعلام جنگ ما به جمهوری اسلامی در کردستان بر سر جایش است. خصلت مسلح حزب ما دستاورد مهمی است که با محدود شدن دامنه عمل نظامی مان در آن تجدید نظر نمیکنیم، ما فشار نظامی و حتی در بدترین حالت پتانسیل یک اعمال فشار نظامی در کردستان را جزء مهمی از سیاست خود در کردستان قرار داده ایم. حتی بسیار قبل از ختم جنگ، در واقع با کشیده شدن جنگ به کردستان در مقطع کنگره پنجم، ما تاکید کردیم که ولو با حفظ حضور نمایشی نیروی مسلح مان پیوستگی مبارزه مسلحانه را بمنظور آمادگی سیاسی و عملی برای گسترش سریع این جبهه از مبارزه در شرایط مساعد تر حفظ میکنیم. ما از پیش تاکید کرده ایم که مبارزه مسلحانه یک تاکتیک و روش مبارزاتی ماست که با تشخیص خود به آن دست برده ایم و به تشخیص خود درباره دامنه و ابعاد آن تصمیم میگیریم. با همه این تبصره ها، و با تاکید مجدد بر اینکه کومه‌له اساسا باید به اعتبار فعالیت سیاسی و تشکیلاتی خود در شهرها و کانون های کارگری و با رهبری جنبش اعتراضی در کردستان تعریف شود، هیچگونه تجدید نظری را در تبیین کنگره ششم درباره مبارزه مسلحانه ضروری نمیدانم.

اتفاقا بحث من اینست که این سبک کار و آرایش موجود کومه‌له است که امکانات ما را برای داشتن یک نیروی نظامی زبده، قابل مانور و ادامه کار کاهش داده است. اگر اردوگاههای ما در داخل خاک عراق نه در برگزیده کل موجودیت رسمی کومه‌له، بلکه صرفا محل استقرار و آموزش نیروهای رزمی ما بود، امروز

"تسلیم طلبانه" که با ختم جنگ دورنمای انقباض و محدودیت فعالیت کنونی کومه‌له را میبیند و لذا، از آنجا که این برای او کل موجودیت کومه‌له و تنها روش زندگی سیاسی آن است، به یاس و پوچی میرسد. استنتاج دیگر استنتاج به اصطلاح "رزمنده" است که همین مشاهدات را دارد ولی از روی عشق به کومه‌له و از روی تعهد به مبارزه، و باز از آنجا که برای او کومه‌له همین است که میبیند و لاغیر، ترجیح میدهد عواقب عملی ختم جنگ را در ذهن خود تخفیف بدهد و یا راهی برای حفظ وضع موجود در چهارچوب محدودیت های احتمالی بیابد. این حکم که "پیش بینی ما در مورد اینکه پروسه صلح بیش از اینها طول میکشد درست از آب در آمد"، در واقع دلداری ای است که جناح "رزمنده" این دیدگاه بخود میدهد و فراموش میکند که پروسه صلح بهرحال چه دیر و چه زود به فرجام میرسد و در آن مقطع، در غیاب یک دیدگاه ثالث که راه واقعی برای پیشروی کومه‌له بگشاید، رزمنده ما بناگزیر خود را در موقعیت تسلیم طلب امروزی خواهد یافت.

من هر دو این قطب ها را دقیقا از آنجا که آینده ای را که کومه‌له باید بسوی آن حرکت کند نمیشناسند و وضع موجود را تنها شکل موجودیت سیاسی و نظامی ما قلمداد میکنند رد میکنم. مستقل از جنگ ایران و عراق و ختم آن، به حکم کنگره های پنجم و ششم کومه‌له و کنگره دوم حزب، کومه‌له میبایست تحولات جدی در مرکز ثقل و شیوه فعالیت خود بوجود آورد. با ختم جنگ و محدودیت هایی که این امر ولو فعلا به تدریج بر کار ما میگذارد این تغییر روش بسیار مبرم تر شده است. طول کشیدن پروسه صلح برای ما میبایست فرجه و فرصت بازیافته ای باشد برای آنکه این تحولات را عملی کنیم و نه مستمسکی برای به تعویق انداختن و طفره رفتن از آن. مستقل از وجود و یا ختم جنگ ما به این نتیجه رسیدیم و به زبان دهها قطعنامه و مقاله و سخنرانی اعلام کردیم که کومه‌له در یک موقعیت انتقالی بسر میبرد که باید سریع تر طی شود، کومه‌له باید از بازوی رادیکال جنبش مسلحانه به سازمان حزبی و فراگیر کارگران کردستان تحول یابد. امروز نباید اجازه داد که تلاش موجه برای حفظ وضع موجود در برابر محدودیت ها به مقاومت عقب مانده و ناموجه در برابر سیر تحول حیاتی کومه‌له میدان بدهد. نگرانی اصلی ما اینست که با ختم جنگ ایران و عراق و با تقویت شدن گرایش به حفظ وضع موجود، کومه‌له گام به گام دستخوش انقباض و محدودیت شود تا جایی که دیگر حتی امکان و ابزار کافی برای گام گذاشتن به عرصه هایی که کنگره ششم طرح کرده است را نداشته باشد. بنابراین ما ضرورت تغییر روش ها و آرایش و جغرافیای فعالیت کومه‌له را از ختم جنگ در نمیآوریم. بلکه میرمیت دست بکار شدن را با توجه به فرصت محدودی که در اختیارمان است تاکید میکنیم.

اجازه بدهید درباره هر یک از اجزاء این بحث به اختصار توضیحی بدهم.

جغرافیای فعالیت کومه‌له

در سطح کلی هدف باید ایجاد یک کومه‌له داخل کشوری باشد. قطعا رفقای ما امروز لفظ "داخل" را با درجه ای اغماض بکار میبرند. داخل به معنی درست کلمه یعنی داخل جغرافیای سیاسی ایران و بطور مشخص شهرها و محل زیست و کار طبقه کارگر ایران. به

جا همانجاست. اما برای رهبری سیاسی و اجرایی کومه‌له، برای کل سازمان مرکزی و حرفه ای کومه‌له، این حکم دیگر ادا صادق نیست.

رهبری کومه‌له

بنظر من تنها آن بخشی از رهبری کومه‌له باید در اردوگاههای مستقر در خاک عراق باقی بماند که مستقیماً وظیفه فرماندهی و آموزش نیروی نظامی، سرپرستی فرستنده رادیویی و اداره ارگانه‌های تخصصی محدود مستقر در محل به آن سپرده شده است. رهبری سیاسی کومه‌له، مانند هر سازمان سیاسی جدی در اپوزیسیون ایرانی، اگر نمیتواند بطور زیر زمینی و یا در مناطق پایگاهی در خاک ایران مستقر شود، باید به پایتخت‌های سیاسی اروپا منتقل شود. صحبت بر سر رفاه و شرایط بهتر زیستی برای فعالیت رهبری نیست. صحبت حتی صرفاً بر سر امنیت و ادامه کاری هم نیست. این یک تصمیم سیاسی است. محل استقرار یک رهبری حزبی معنای سیاسی مهمی دارد. رهبری حزب توده از تهران به ارزروم عقب نمینشیند، بلکه به شوروی می‌رود. در طول بیش از یک قرن اروپای غربی به کانون انقلابیونی تبدیل شده است که در کشور خود امکان ماندن و فعالیت ندارند. از انقلابیون روسیه که علیه تزاریسم مبارزه میکردند تا رهبری جنبش‌های استقلال طلبانه و توده ای در آسیا و آفریقا در ۴۰ سال اخیر، همه دوره‌های کم و بیش طولانی فعالیت خود را از اروپا پیش برده اند. من موقعیت جغرافیایی کنونی رهبری کومه‌له را بسیار نامناسب میدانم. انتقال رهبری کومه‌له به خارج نه یک عقب نشینی امنیتی بلکه یک پیشروی سیاسی است و باید کاملاً علنی و با اعتماد به نفس انجام شود.

از این گذشته اکنون دیگر منطقه استقرار رهبری کومه‌له برای انجام وظایف این رهبری، بخصوص اگر بناست به شیوه ای که گفتم کار کند مناسب نیست. رهبری کومه‌له نباید تحرک، امکان ارتباط برقرار کردن با شاخه‌های مختلف فعالیت و استقلال عمل خود را از دست بدهد. فقط بعنوان یک نمونه، کسی که میخواهد دست به سازماندهی کارگری در شهرهای کردستان بزند امکانات در اروپا بسیار وسیع تری برای تماس سیاسی و عملی با موضوع کار خود خواهد داشت.

و بالاخره، پلنوم‌ها، کنگره‌ها و جلسات وسیع و عالی تشکیلاتی کومه‌له باید در محل استقرار رهبری سیاسی کومه‌له در خارج انجام گیرد.

رادیوها

بدیهی است فرستنده‌های رادیویی ما از نظر فنی باید در همانجا بمانند. اما بخش زیادی از کار تحریریه و تهیه کنندگی رادیو‌ها میتواند و باید برای حفظ ادامه کاری و تبدیل اردوگاه داخل ما به اردوگاه رزمی در خارج کشور صورت بگیرد. اگر دورنمای ما اینست که احتمال اینکه دیر یا زود رادیوهای ما بسته شوند کم نیست، آنگاه از مدتها پیش از این میبایست انرژی خود را صرف پایه ریختن ابزارهایی میکردیم که بتوانند این خلاء را پر کنند. رهبری ما به رادیوی ما گره خورده است. بستن رادیو در شرایط کنونی یعنی ساکت شدن رهبری ما و قطع همین تماس یکجانبه اش با توده مردم. ما نیاز به نشریه ای داریم که ارگان رهبری کومه‌له باشد و از هم اکنون جای

ابهام بسیار کمتری در مورد چند و چون تداوم مبارزه مسلحانه حتی در شرایط محدودتر از این میداشتیم. در نوشته فوق‌الذکر در مورد مبارزه مسلحانه حتی به این نکته اشاره شده است که اندازه و قدرت عمل نیروی رزمی ما در همین مرحله استراتژیک میتواند چند برابر این باشد.

اردوگاه چه میشود

بطور قطع مادام که دولت عراق این امکان را در اختیار ما میگذارد ما باید در عراق اردوگاه داشته باشیم. مساله بر سر نوع فعالیتی است که میتواند از طریق این اردوگاهها (یا بقول رفقا "داخل") انجام شود و مکانی که در کل آرایش و تقسیم کار حزبی ما دارند. به اعتقاد من اردوگاههای ما باید اساساً در برگزیده چند فعالیت اصلی ما باشند. اول، آموزش و استقرار نیروی رزمی، دوم، آن بخش از فعالیت رادیویی ما که بدلائل فنی و یا سیاسی باید در همان منطقه باقی بماند و سوم، برخی ارگانه‌های تخصصی، مانند واحدهای ارتباطی با شهرها، مرکز پزشکی و مشابه آنها. کومه‌له، بمتابه یک کلیت سیاسی، نباید اردوگاه نشین باشد و با اردوگاه تداعی شود. ما باید در پاسخ این سوال که در خاک عراق چه داریم بتوانیم به روشنی بگوئیم که آنجا محل استقرار پایگاهی نیروهای رزمی ما، رادیوهای ما و برخی سازمانهای فنی و تخصصی ماست. بدیهی است که بتناسب نیازهای این بخش‌ها باید یک سلسله مراتب و شبکه حزبی مانند فرماندهی نظامی کومه‌له در منطقه، مسئولین سیاسی و مروجین و مربیان نیروی پیشمرگ در همین اردوگاهها سازمان یافته باشند. مابقی فعالیت ما دیگر باید با توجه به نقشه عمومی فعالیت سیاسی ما جایی باشند که با وظیفه سیاسی ای که به آنها سپرده شده است خوانائی دارد.

شاید این مساله برای رفقای ما که اردوگاههای کنونی ما را مشابه اردوهای ما در اطراف بوکان و در آلان و غیره میپندارند قابل هضم نباشد. مگر نه اینست که کل فعالیت ما از این اردوگاهها رهبری و سازماندهی میشد؟ اما تفاوت زیادی میان ایندو وجود دارد. اینجا بحث بر سر حق حاکمیت و حد و مرز "داخل و خارج" است. در ایران رهبری و ارگانه‌های مرکزی ما در مناطقی سازمان داده شده بود که تحت کنترل خود ما بود. مرزهای حاکمیت جمهوری اسلامی مستقیماً به مناطق تحت کنترل ما محدود میشد. از نظر حقوقی و واقعی نیز ما یک نیروی اپوزیسیون ایرانی بودیم که با اتکاء به قدرت نظامی خود در خاک ایران فعالیت میکردیم و رهبری و ارگانه‌های خود را در خاک ایران سازمان داده بودیم. اما امروز، طی یک روند تدریجی که مراحل بینابینی مختلفی را شامل میشد، به مرحله ای رسیده ایم که امکان استقرار ارگانه‌های ما در منطقه ای است که تحت حاکمیت یک دولت ثالث قرار دارد و ما طبعاً این حق حاکمیت را پذیرفته ایم. به این معنا (و در واقع به هر معنای دیگر)، ما دیگر ارگانه‌های خود را در خارج کشور سازمان داده ایم. فاصله جغرافیایی چیزی را در این میان تعیین نمیکند. "کمی آنطرف تر" از ماکو اتحاد شوروی قرار گرفته است. اگر حزب ما بهرحال ارگانه‌های مرکزی و رهبری خود را از ایران خارج کرده است آنوقت باید دیگر به کل امکانات این خارج نگاه بکند و نیروی خود را بنحوی سازمان بدهد که نه فقط از نظر فنی بلکه از نظر سیاسی و ادامه کاری مبارزاتی بهترین نحوه استقرار را داشته باشد. همانطور که گفتم برای نیروی نظامی و رادیوی ما بهترین

دارد. اندازه اردوگاه ما نباید زیادی کوچک شود". بحث من بر سر اندازه اردوگاه ما نیست. بلکه بر سر ماهیت آن و جایگاه آن در کل کار ماست. با این وجود تصور میکنم بهتر است این مساله را با تقویت کمی و کیفی نیروی رزمی مان در اردوگاهها حل کنیم. اردوگاه ما میتواند ابدا کوچک نشود مشروط بر اینکه مصوبات کنگره ششم اجرا شود. من کاملا معتقدم که ما باید نیروی نظامی زیادتری را در این دوره جذب کنیم و اردوگاههای بزرگ نظامی داشته باشیم. اما اردوگاه نظامی دیگر باید اردوگاه نظامی باشد و نه شهرکی که از رهبری و کادرها نیروی مسلح تا پناهندگان و تبعیدیانی که ما سرپرستی شان را بر عهده گرفته ایم در خود جای داده است. فعال سیاسی ما باید جانی کار کند که ظرفیت ها و توان سیاسی او را فعال میکند.

نکته دیگر اینست که بخش مهمی از مقاومت در برابر این طرح یک مقاومت اخلاقی به اعتقاد من عقب مانده و محدود نگرانه است که حزب دموکرات هم به آن دامن میزند. برای ما "صحنه مبارزه" کردستان و جنبش کارگری در کردستان است. در واقع تنها راه "ترک صحنه" توسط کومهله پذیرش این فشارهای اخلاقی و قبول محدودیت گام به گام کل کومهله در اردوگاههای محدود و محصور است. ما یک حزب سیاسی هستیم که بهر طریق که لازم بدانیم و با هر آرایشی که صلاح بدانیم باید ادامه کاری سیاسی خود و پیشبرد وظایف خود را تضمین کنیم. بحث تعلق به آب و خاک و غیره میتواند در مقطع عقب نشینی از آلان مطرح باشد که همانجا هم پاسخ خود را گرفت.

خلاصه کنم: هرکس باید امروز به این سوال پاسخ بدهد که برای وظایف روشنی که کنگره ششم در برابر ما قرار داده است چه باید کرد. نحوه استقرار تشکیلات علنی کومهله و سرنوشت اردوگاه کومهله صورت مساله نیست بلکه موضوعی است که باید در متن پاسخگویی به سوال اصلی ما پاسخ گیرد. پاسخ ما روشن است. اوضاع سیاسی و اجتماعی و موقعیتی که کومهله تا هم اکنون بدست آورده است ما را در موقعیتی بسیار مساعد برای انجام وظایف تاریخساز در قبال طبقه کارگر در کردستان قرار داده است. اقدامات ما معلوم است و باید با سرعت و قاطعیت به اجرا درآید.

منصور حکمت

مرداد ۱۳۶۸ اوت ۱۹۸۹

- [۱] اشاره به سمینار اول کانون کمونیسم کارگری است که در اسفندماه ۱۳۶۷ برگزار گردید. این سمینار اساسا به طرح مباحث کلی و پایه‌ای کمونیسم کارگری پرداخت.
- [۲] کنگره دوم کومهله در فروردین ۱۳۶۰ برگزار گردید.
- [۳] کنفرانس ششم کومهله در تاریخ مهرماه ۱۳۶۰ برگزار شد.
- [۴] کنگره موسس حزب کمونیست ایران در شهریور ۱۳۶۲ تشکیل شد.
- [۵] کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در آبان ۱۳۶۱ برگزار گردید.
- [۶] کنگره سوم حزب کمونیست ایران در بهمن ۱۳۶۷ برگزار شد.
- [۷] کنگره ششم کومهله در اردیبهشت ۱۳۶۷ برگزار شد.

خود را در میان زحمتکشان کردستان باز کند. باید شبکه های تکثیر و توزیع این نشریات در شهرها بوجود آیند. باید نویسندگان آن آمادگی بدست بیاورند، باید ارتباط این نشریه با خوانندگانش برقرار شود، خبر و گزارش دریافت کنند. اما خلاء رادیو صرفا با اشکال دیگر تبلیغی پر نمیشود. رادیو امروز تنها شکل ابراز وجود رهبری ما در شهرها و در میان کارگران کردستان است. رادیو دارد بر فقدان یک سازمان حزبی وسیع در شهرها و در درون طبقه کارگر سرپوش میگذارد و بخش از بار آنرا بدوش میکشد. در غیاب رادیو دیگر همین هم از کف میرود. کلید فعالیت ما در این دوره همانطور که گفتم ایجاد یک سازمان حزبی در درون ایران است که تبلیغ و ترویج و سازماندهی را در سطح محلی و حضوری جلو میبرد. این را میتوان و باید ساخت و تنها در چنین صورتی است که با حذف امکانات رادیویی کومهله ضایعات اساسی متحمل نخواهد شد.

در مورد آینده رادیو بعلاوه فکر میکنم باید در صدد تهیه طرح هایی بود که در صورت ممانعت از کار رادیویی بنام حزب و بنام کومهله ما بتوانیم در اشکال دیگری و تحت نام نهادهای سیاسی غیر حزبی رابطه رادیویی خود را توده مردم حفظ کنیم. گرفتن امکان استقرار یک رادیوی خبری برای اپوزیسیون ایرانی و یا فلان کمیته و کمپین معین میتواند مقدور باشد.

سایر ارگانها

در مورد سایر ارگانها، نظیر تکش، انتشارات، مدرسه های حزبی و غیره هم بحث من مشابه همانست که گفتم. در مورد تک تک اینها باید نشست و با توجه به مجموعه مسائل و اصل استقلال عمل و ادامه کاری دراز مدت تشکیلات کردستان تصمیم گرفت.

به این ترتیب خلاصه حرف ما درباره جغرافیای فعالیت و استقرار کومهله این است: کومهله باید دیگر بطور جدی خود را با فعالیت داخل کشوری اش معنی کند. مبارزه مسلحانه بعنوان یک تاکتیک و یکی از جبهه های مبارزه تنها در صورت در جای درست خود قرار میگیرد. جغرافیای استقرار ارگانهای ما باید با توجه به نقشه های فعالیت ما و دورنمای ادامه کاری آنها تعیین شود. تنها آن ارگانهایی که حضورشان در خاک عراق شرط حیاتی ادامه کار آنهاست باید در اردوگاههای ما مستقر شوند. آن بخش از تشکیلات ما که در خاک عراق مستقر است تنها باید یک جزء تشکیلات ما محسوب شود و این منطقه جایگاه طبیعی و رسمی کومهله در کلیت آن قلمداد نشود. رهبری کومهله باید ضمن گماردن بخشی از اعضاء خود برای سرپرستی فعالیت هائی که از طریق خاک عراق انجام میشود، خود رسما و علنا به مراکز مناسب برای استقرار رهبری سازمانهایی سیاسی اپوزیسیون ایرانی در اروپا منتقل شود. محل این پروسه این خواهد بود که بدنه اصلی تشکیلات کومهله در داخل شهرهای کردستان ایران خواهد بود، سازمان نظامی کومهله و رادیوهای ما در مناطق پایگاهی در خاک عراق مستقر خواهند شد و رهبری سیاسی کومهله و ارگانهای تخصصی پیرامون آن در اروپا جای میگیرند. این تنها شکلی است که در این دوره میتوانیم موقعیت سیاسی خود را در کردستان حفظ کنیم، ادامه کاری خود را تضمین کنیم، و به وظایف مهمی که در این دوره در برابر ما قرار گرفته است بپردازیم.

به چند نکته اینجا باید اشاره کنم. ممکن است گفته شود "کوچک کردن اردوگاه معنای عملی و یا سمبلیکی در رابطه با حزب دموکرات